

یادداشت‌های هیکل

0272Y

معارف بسوی يك تحول بنيادی



AUG 1 1974

ستاسی دورخنی ستریا علت خه‌شی دی ؟

[SB]

شماره ۴۰

Ketabton.com



نمونه ای از سنگ مهتاب بهر رئیس دولت

تقدیم گردید

این سنگ که تو سط کیهان نوردان امریکایی به زمین آورده شده است به حیث

تقدیم دوستی مردم

امریکا به مردم

افغانستان می باشد



شاهلی نیو دور ایلیوت سفیر کبیر امریکا در کابل ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۴ قوس طی ملاقاتی با شاهلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم نمونه ای از سنگ مهتاب را که توسط کیهان نوردان امریکایی به زمین آورده شده است به نمایندگی از شاهلی ریچارد نکسن رئیس جمهور امریکا و بحیث تقدیم دوستی و نشانه تمییزات نیک مردم امریکا برای مردم افغانستان به ایشان تقدیم کرد.

همراه با این سنگ بیرق افغانستان که توسط کیهان نوردان امریکایی در سطح مهتاب گذاشته شده است نیز بحضور رئیس دولت و صدراعظم تقدیم گردید.
درین وقت شاهلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه هم حاضر بود.

هنگامیکه نمونه ای سنگ مهتاب بحضور رئیس دولت و صدراعظم توسط سفیر کبیر ایالات متحده امریکا تقدیم میگردد

از حضور رئیس دولت تلگرام تبریکیه به داکه مخابره گردید

مدیریت عمومی اطلاعات وزارت خارجه خبر داد که از حضور شاهلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت روز ملی بنگله دیش تلگرام تبریکیه عنوانی شاهلی جیتا یس ابو سعید چودری رئیس جمهور و شیخ مجیب الرحمن صدر اعظم آنکشور به داکه مخابره گردیده است.
مطبوعات کشور باین مناسبت روزیکشنبه ۲۵ قوس، دوهمین سال تاسیس جمهوریت بنگله دیش را تجلیل نمود.



شاهلی شیخ مجیب الرحمن صدراعظم بنگله دیش



شاهلی جیتا یس ابو سعید چودری رئیس جمهور بنگله دیش

دجائارتا جرگی، د افغانستان پمیشنهادونه تصویب

ک-رل

په چوک جا کار تا کی داسیایی هیوادو دکلتوری پالیسیو بین الحکو ماتی جرگی دافغانستان دوه پمیشنهادونه تصویب گړیدی. دچوک جاکار تا ته په را رسیدلی خبرگی ویل شوی دی چه دلو مری پمیشنهاد له مخی دجرگی ټول غړی هیوادونه دی دعلمی او هنری شخصیتونو په گډون یو ډل ملی او کلتوری افتخاراتو ته په درنده سترگه وگوری او خپل خانه دی دهغو دنسبت ورکولو نه ډډه وکړی.
پدغه پمیشنهاد کی زیاته شویده دهغو خلکو سره دی مرسته وشي چه لار او سه هم دپړدیو ترلاس لاندی دی چه خپله آزادی ترلاسه کړی او خپل ملی کلتور ته پرمختیا ورکړی او په دی ډول دی دپسردی تسلط دپینگښت او دپړدیو ترلاس لاندی خلکو دکلتور دخپه گولو مخنیوی وشي.
دوهم پمیشنهاد سیمار بڼته کوی دجرگی دسیمی هیوادونه دی داسیایی ځوانانو یوه موسسه چه مرکز یی په یوه پرمختیایی هیواد کی وی جوړه کړی چه داسیایی هیوادو دځوانانو تر منځ همکاري او مفاهمه پیاوړی شی.
پدغه جرگه کی چه ټاکل شویده نږدایته ورسیري مشر یی دافغانی هیات رئیس داطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند ډاکتر توبین دی.

افغانستان خو استار حق تعین سر نوشت

برای مردم پښتون و بلوچ است

نطق وزارت خارجه که بین دو کشور موجود است افغانستان در جواب سوال نماینده باختر آژانس را جمع به آن قسمت مصاحبه مطبوعاتی اخیر ښاغلی بوتو صدراعظم پاکستان که گفته بود: وی (خواهان مذاکره با ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان دربارۀ مسایل مورد اختلاف میباشد) توضیح نمود که بجز تعیین سرنوشت آینده مردم پښتون و بلوچ افغانستان کدام اختلاف دیگری با پاکستان ندارد. افغانستان همیشه سعی ورزیده و آرزو داشته تا از راه مذاکره و تماس های دوستانه این یگانه اختلاف سیاسی را نشان کرد که اصل حق تعیین

سرنوشت مردم پښتون و بلوچ امروز همیشه خواسته که باید و مو ضوع پښتونستان از خود سابقه طولانی داشته و دارد و تاریخ شاهد آن است. سرنوشت آینده شان را بصورت افغانستان قبل از تشکیل آزادانه و بدون مداخله دیگران بوجود آمدن پاکستان تا تعیین نمایند.

نطاق افزود که رئیس دولت و صدراعظم افغانستان حاضر است در هر موقع و هر وقتی که برای طرفین میسر باشد مراجع به این اختلاف سیاسی بازعمای پاکستان مذاکره کنند.

نتایج دوسیه های ۴۰۰ مجبوس ابلاغ شد

هیأت قضایی وزارت عدلیه دوسیه های چهار صد مجبوس ولایت پلخ را که از سالها به اینطرف لاینحل مانده بود بررسی کرده و نتایج آنرا به مجبوسان ابلاغ نمود. ښاغلی عبدالودود رئیس هیأت گفت نتایج بررسی دوسیه های مجبوسان بعد از تعقیب در خاونوالی، شعبه امن و رفع نواقص برای فیصله به محاکم ارجاع گردیده است. هیأت قضایی که در روز قبل به وزارت سریف وارد شده بود پس از انجام کار یسجین منظور روز ۲۸ قوس عازم ولایت جوزجان شد.

حکومت چکوسلواکیا

بیست میلیون دالر قرضه به افغانستان میدهد

حکومت چکوسلواکیا به مقصد سهم گیری در پروژه های انکشافی دولت جمهوری افغانستان بیست میلیون دالر قرضه میدهد. قرار داد مربوط به این قرضه را ښاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان به نمایندگی از حکومت افغانستان و دودکتور ایمل میشلوفسکی معین وزارت تجارت خارجی و رئیس هیأت اقتصادی چکوسلواکیا به نمایندگی از کشورش ساعت ده و نیم صبح ۲۶ قوس در وزارت امور خارجه امضاء کردند.

یک منبع وزارت پلان گفت پروژه های که در چوکات این قرضه مدنظر میباشد عبارت است از فابریکه های سمنت، ښاغلی و بوت دوزی، دستگاه های برق حرارتی بشمول شبکه توزیع برق، تجهیز و انکشاف معدن زغال سنگ در هرات، احداث فابریکه جدید ویاتوسه فابریکه سمنت پلغمیری احداث دستگاه برق حرارتی پلغمیری تجهیز معدن زغال سنگ دره صوف بشمول ساختمان سړک واحدات ستنشین ها، لاین ها و اتا مین خدمات ترویجی بس در شهر کابل و توسعه تاسیسات

پلچرخي. منبع اضافه کرد که پروژه های متذکره در قدم اول به همکاری کشور دوست چکوسلواکیا از نگاه تخنیکي و اقتصادی مطالعه میشود و در صورت که نتایج این مطالعات مثبتی بر اقتصادی بودن هر یک از این پروژه ها ثابت شود از قرضه چکوسلواکیا تمویل میگردد.

منبع علاوه کرد که مصارف این مطالعات تخنیکي و اقتصادی از جانب کشور چکوسلواکیا تأدیه خواهد شد که در چوکات قرضه شامل نمی باشد. هنگام امضاء قرار داد نمایندگان وزارت های امور خارجه، پلان، مالیه، ریاستد افغانستان بانک، سفیر کبیر و اعضای هیأت اقتصادی چکوسلواکیا حاضر بودند.

قرار یک خبر دیگر: پروتوکول مبادله اموال تجارتی بین دولت جمهوری افغانستان و جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکیا برای سال ۱۹۷۴ قبل از ظهر ۲۶ قوس امضاء شد.

پروتوکول را از جانب حکومت افغانستان دکتور علی نواز معین وزارت تجارت و از طرف حکومت چکوسلواکیا دکتور ایمل میشلوفسکی معین وزارت تجارت خارجی آن کشور در وزارت امور خارجه امضاء کردند. یک منبع وزارت تجارت گفت: بموجب این پروتوکول حجم صادرات و واردات اموال تجارتی نظریه سالهای قبل بیشتر بوده و اقلام مهم صادرات افغانستان رایفته، گنجد زعفر، میوه خشک و ترازه، پوست بزی و کوسفندی و بعضی از مواد معدنی تشکیل میدهند. همچنان اموالی که نظر به این پروتوکول از چکوسلواکیا به افغانستان وارد میگردد عبارت است از ماشین باب، پمپ آبکشی، سامان تعمیرات، سامان شفا خانه و غیره. هنگام امضاء پروتوکول نمایندگان وزارت های امور خارجه، تجارت، پلان، مالیه و افغانستان بانک، سفیر کبیر و اعضای هیأت اقتصادی چکوسلواکیا حاضر بودند.



ښاغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و دکتور ایمل میشلوفسکی معین وزارت تجارت خارجی چکوسلواکیا قرار داد قرضه بیست میلیون دالر حکومت چکوسلواکیا را به جمهوری افغانستان امضاء مینماید.

چرا مصری ها خواستند بار دیگر نبر در اباسرائیل آغاز کنند

قوماندانی قوای مصر ما نزد سیل سرازیر میشد، عامر کاملاً خود را از دست داده بود. عامر در آن لحظات یقین حاصل کرده بود یگانه راهی که عسکر مصر را نجات دهد تخلیه سینا است. سینا وقتی این تصمیم را گرفت در حقیقت زمنه از بین رفتن قوای مصری را که خواهان نجات شان بود بدست خود فراهم ساخت. وی این فرمان را عنوانی قوماندانهای فرقه های مصر صادر کرد: (امروز همه افراد تان را به غرب کانال سویز عقب کشید سلاح ثقیل تانرا در صورتیکه عقب کشیدن قوای شما را به تاخیر اندازد ترک بگوئید. و صرف اسلحه خفیف را با خود بردارید.)

کدام کابی رسمی این هدایت عامر وجود ندارد زیرا از طریق شبکه رادیویی مخصوص وی بخش شده بود، و بعد از شکست صاحب منصبانیکه بوی وفادار بودند همه اسناد و پیام هارا در دادند و صرف محتوی هدایت وی را از یاد داشت یکی از صاحب منصبان مصر در جبهه جنگ میتوان فهمید. وی در کتابچه یاد داشتش نوشته است با اصدار این فرمان عامر صلاحیتی را بخود داده که اصلاً به او مربوط نبوده است.

در حقیقت عامر در این باره با ناصر مشوره نکرده بود و حتی تا بعد از ظهر همان روز بوی از عقب کشیدن قوای مصری به غرب کانال سویز اطلاع نداده بود.

عامر وقتی این تصمیم را به ناصر گفت رئیس جمهور قید مصر به عجله به قوماندانی قوای مصر شتافت تا عامر را متقاعد سازد که حد اقل برای چند روز باید منتظر میماند و دست به عقب کشیدن قواء نمی زد. ناصر به معضله عجیبی مواجه بود یا در همان لحظه عامر را از وظیفه بر طرف می ساخت و یا اینکه برای تقویت روحی وی چاره یی میسجد.

بالاخره راه دومی را در پیش گرفت، زیرا در آن لحظات مشکل بود قوماندان نظامی اش را عزل کند

ناصر با عامر باقی ماند تا وقتی که فیلد مارشال موافقه نمود که هدایت عقب کشیدن قوادر به غرب سویز پس بگیرد.

بعد ناصر مرکز قوماندانی را ترک گفت: وعقیده داشت که روحیه عامر را تقویت نموده است. در بین صاحب منصبان مصر این عقیده موجود بود که این هدایت منجر به از بین رفتن کلی قوای مصر در صحرای سینا میشود و اصلاً ضرورتی نیست که در باره عقب کشیدن قوای مصر از صحرای سینا فکر کرد.

عامر تحت تأثیر فوق العاده ناصر قرار گرفت و هم این راپور از جبهه، روحیه وی را تقویت نمود که قوای زره دار مصری تحت قوماندانی دگروال لطیف بعد از یک نبرد کلاسیک تانک در اطراف «قوتلا» یازده میل در خاک اسرائیل نفوذ کرده است. و این فکر کرد.

عامر تحت تأثیر فوق العاده ناصر قرار گرفت و هم این راپور از جبهه، روحیه وی را تقویت نمود که قوای زره دار مصری تحت قوماندانی دگروال لطیف بعد از یک نبرد کلاسیک تانک در اطراف «قوتلا» یازده میل در خاک اسرائیل نفوذ کرده است. و این فکر کرد.

قوماندانی مصر رفت و در آنجا برای نخستین بار رقم واقعی تلفات مصر را دانست که برای مصر صرف پنجاه طیاره با قیمته بود.

ناصر با وجود قبولی دلایل ملک حسین هنوز هم خواهان دلایل قوی تر و اسناد در مورد اشتراک امریکا و انگلستان در حمله هوایی بر مصر بود.

و چند دقیقه ای این جروب بحث بین ناصر و عامر در باره اثبات اشتراک امریکا در این حمله جریان داشت و بالاخره ناصر باین مباحثه خاتمه داد زیرا فکر کرد دوام آن حال عامر را کاملاً برهم خواهد زد.

وقتی که ناصر از مرکز قوماندانی قوای مسلح مصر می برآمد به عامر گفت که از اتحاد شوروی خواهد خواست که موضوع انفاذ متارکه را پیشنهاد کند و شوروی ها این موضوع را بر ملا نخواهند ساخت که مصر تقاضای اوربند کرده است و بعد از وی سوالی کرد آیا به این پیشنهاد موافقه داری. عامر در پاسخ گفت: نی باید جنگ را ادامه دهیم و در حقیقت عامر قبلاً اعصابش را از دست داده بود و این وقتی بغوی معلوم شد که شخصاً به قوماندان قوای مصر در شرم الشیخ هدایت زاده بود که عساکرش را به سویز عقب کشد.

صاحب منصبان قوماندانی قوای مسلح مصر از این هدایت وی تعجب کرده بودند زیرا اشغال مجدد شرم الشیخ هدف قوای مصر بود و حالا بدون جنگ این شهر ترک گفته میشود و این آغاز بدبختی های بود که فاجعه های دیگر را بدنبال داشت و در حالیکه راپور های پیشروی اسرائیلی ها به

متبانی مصر را مجبور به عقب نشینی ساخت شام پنجم چون اسرائیلی هایک کندل قوای پراشوتی خود را توسط هیل کویتر در منطقه مقاس الفناجی پیاده نمود. آنها بطرف جنوب حرکت کردند، تا در منطقه ای که قوای توپچی مصر متمرکز بود حمله نمایند. و هنگام شب آنها در خطوط دفاعی قوای توپچی مذکور نفوذ کردند، و خطوط دفاعی آنها را درهم ریختند مصری ها که این حمله را غیر مترقبه یافتند بالاخره به جنگ تن به تن آغاز نمودند اما در اخیر اسرائیلی ها موفق شدند یک تعداد از توپ های مصری هارا که برای دفاع از ابوغیله حیاتی بود از بین ببرند. در جریان این حوادث یکنوع حالت اختلال وجود داشت. تکنیک اسرائیلی هادر پرواز های ارتفاع کم بر بحر و کفایت آنها در هدایت طیارات تأثیر سیاسی را بر مصری ها بجا گذاشته بود. غیر ممکن جلوه میکرد که همه این طیارات به تنهایی از اسرائیل آمده باشند و باید از پایگاه دیگری نیز بصوب مصر پرواز نموده باشند.

چنین فکر میشد که پایگاه دیگر بساید کشتی های طیاره بردار امریکا و انگلیس در مدیترانه باشند. در ساعات اول صبح روز ششم چون مارشال عامر به سفارت اتحاد شوروی رفت و گفت که ایالات متحده امریکا در جنگ شرکت کرده است. اما سفیر اتحاد شوروی بوی اطمینان داد که بحریه اتحاد شوروی کشتی های طیاره بردار امریکا را از نزدیک زیر مراقبت گرفته است و متیقن است که امریکایی ها در حمله هوایی شرکت نموده اند.

در این وقت عامر میخواست هر بهانه ای را دلیل شکست خودش در نبرد با اسرائیل دست آویز بسازد. در همین فضای متشنج ناصر که هنوز نمیدانست چه تعداد از طیارات مصری تلف شده است تلفونی صبح ششم چون از ملک حسین پادشاه اردن در یافت کرد که در جریان مکالمات تلفونی حسین به نا صر گفت معتقد است که امریکایی ها و انگلیس در حمله هوایی بر مصر کشتی های طیاره بردار شانرا مورد استفاده قرار داده اند.

عقیده ناصر از راپور های یک استیشن رادار اردنی سر چشمه میگرفت که موجی از پرواز طیارات را که از فراز بحر بر مصر حمله نموده بودند ثبت کرده بود.

ناصر باین دلایل گوش داد و اعلام نمود که طیارات انگلیسی، و امریکایی با اسرائیل کمک نموده اند. اسرائیل جریان مکالمه را ثبت کرده بود و بار دیگر آنرا از رادیو اسرائیل پخش کرد.

بعد از این مکالمه ناصر به مرکز

ستاف غند مذکور به قاهره رسید و حسین راشد قوماندان آنها بعد از ۲۸ تانکی که تا همان روز به سویز رسیده بود خود را بیک محل صمدیلی شهر اسماعلیه رسانید.

راشد هدایت یافته بود به قسوی ۱۱۲ مصر تحت فرماندهی محمد محی الدین ابراهیم پیبوند و هدف این بود تا خطوط نظامی دشمن را در اطراف العریش درهم شکند.

اما این وظیفه برای افراد پیاده نظام که در حقیقت متشکل از ملکی هابود و ۲۸ تانکی که از یمن رسیده بود مایوس کننده بود. اما وضع وقتی نا امید وارکننده تر شد که عامر یکی از رفقای خود را به نام جنرال عثمان ناصر بحیث قوماندان آنها انتخاب نمود.

این شخص فقط چند روز قبل به صفت قوماندان فرقه سوم مصر انتخاب شده بود. وقتی روز پنجم چون این قوای برای آغاز حمله متقابل حرکت داده شد ناصر به قوماندانهای دو غند مذکور هدایت داد که در موترش وی راهم راهی کند.

موتر وی در جلو ستون این قوا حرکت میکرد و دیگران وی را تعقیب میکردند اما قوماندانهای غند بوی گفتند بهتر است که هر کدام آنها به همراهی غند مربوط شسان حرکت نمایند. و میتوانند توسط رادیو با هم تماس داشته باشند.

جنرال در پاسخ گفت خاموش باشید و رنه شمارا خواهم گشت. دگروال های مذکور مجبوراً به موتر وی سوار شدند. هنوز فاصله زیادی راطی نهموده بودند که زیر آتش شدید قوای تانک اسرائیل قرار گرفتند هوا تاریک شده بود. هر سه قوماندان در جلو و بقیه قوادر عقب آنها طوری حرکت میکرد که موترها در یک جاده مزدحم یعنی حرکت آنها مانند سوزنهای نظامی نبود.

جنرال ناصر موتر خود را متوقف ساخت هر دو دگروال از موترش پیاده شدند و خود وی رو بفرار گذاشت و صبح فردای آنروز در مرکز قوماندانی قوای مصر به قاهره رسید.

در شروع جنگ راشد کشته شد و قوماندان غند دیگر یعنی ابراهیم توانست تا اندازه به دفاع ببر دازد.

اما هنگام شب دشمن شروع به حملات وسیع تر نمود. باین معنی که قطعی های پترول دار را در قسمت غربی وادی عریش بعد از ظهر همان روز پرتاب نمود و در تاریکی شب آنها را آتش زد. شعله های آتش قوای مصر را به بسیار خوبی برای قوای توپچی اسرائیل نمایان می ساخت. درین نبرد قوای مصر چون بدون تجربه بودند تلفات شدید دیدند.

صبح همان شب قوای هوایی اسرائیل آن منطقه را شدیداً بمباران نمود و قسوی صفحه ۴



اثرات طیاره‌ر بایی فدائیان در حل مشکل شرق میانه

داکتر ظاهر صدیق

امادر قبال چنین پیشامد های غم انگیز باید همه در حصه دریافت ریشه های این پیشامد و پایان مسئله برآیند . زیرا پیشامدهای پراکنده فدائیان علنی دارند ، این علت خصوصی و شخصی نیست مربوط به نافع یک شخص و یا یک دسته نیست بلکه این اقدامات انعکاس یک ربع قرن خوری پراگندگی ، آواره گردگی زجر ، ورتک زردی ملیون ها مردم فلسطین است که اسرائیل آنها را از خانه‌اشان آواره نموده است همین دوام شدت های را اشغال نموده است همین دوام شدت اسرائیل بود که آنها را بی‌وطن ساخت اسرائیل بی خانه ساخت و بی خانه‌ها ساخت ، اکنون همین رنج طولانی است که آنها را با اقدامات تهور آمیز بر می انگیزد و مردم آواره فلسطین را فدایی می سازد ، فدایی که یک روز طیاره ملکی کشور های طرفدار اسرائیل را می ربایند . روزی مراسم جهانی المپیک را در میونخ برهم میزند - باری سفارتی را اشغال می کنند و باری هم در برابر چشمه‌ها شان طیاره می سوزد و با آن یکجا انسان ها می سوزند این شعله های آتش در واقع نمونه عکس العمل محرومیت های مردم فلسطین است که امید است بیش ازین گوش عدالت در حوضه شنیدن حق‌شان گرفتارند و مراجع بین المللی با داشتن مسئولیت اخلاقی و انسانی در برابر حقوق ملل ، در حوضه حق مردم محروم فلسطین نیز توجه کنند و به اشغال سر زمین فلسطینی ها پایان دهد .

انتظار از کنفرانس ژنیو :

اگرچه قرار کنفرانس صلح ژنیو در بین این همه ناامیدیها و پیش آمد ها صبح روز جمعه تحت ریاست مشترک امریکا و شوروی دایر گردد و به بحث روی حل مشکل شرق میانه آغاز نماید ، اما پیدا شدن راه حلی برای اخراج قوای اسرائیل از سر زمین های اشغال شده عربی بهیچ صورت معنی حل مشکل شرق میانه را نخواهد داشت ، زیرا مشکل مردم آواره فلسطین حل نشده باقی می ماند ، در حالیکه اساس بروز مشکل شرقیانه اشغال خاک فلسطینی ها از طرف اسرائیل بوده است .

پیروزی کنفرانس ژنیو احیا نا اگر به آن توفیق یابد این خواهد بود که اوربند شرق میانه را دوام دهد اما دوام اوربند هم نمیتواند در حل کلی این بحران اثر قاطع داشته باشد زیرا اسرائیل هر لحظه حاضر است این اوربند را برهم زند ، آبراهل آلود سازد و از آن ماهی گیرد ، جنگ را دوام دهد و از آن نیت سوء اشود حصه اشغال سرزمین های عربی نمایان گردد .

بهر صورت خوبست اگر فعالیت های پراکنده فدائیان خصوصا طیاره ربایی پایان یابد اما از آن هم بهتر خواهد بود اگر دست تجاوز اسرائیل قطع شود و همکاری نظامی با آن متوقف گردد ، سوال اساسی هم همین نکته خواهد بود که باید کنفرانس صلح ژنیو جواب آت را در یابد ، در غیر آن هم فعالیت های پراکنده فدائیان دوام خواهد کرد و هم اسرائیل برای حملات بعدی علیه منافع ملل عربی بیشتر خود را تجهیز خواهد کرد ، لیکن در بین این همه نا امیدیهایی از کنفرانس ژنیو یک امید می توان داشت و آن اینکه اینبار موقف بین المللی دو قدرت بزرگ امریکا و شوروی در حل مسایلی بین المللی امتحان می شود امید است این امتحان موفق بی پایان رسد .

صفحه ۵

آنها روی هدف خاص شان از جان خود میکنند ساین هدف شان جلب همدردی و احترام دیگران خصوصاً اسرائیل و هوا خواهان آن بحق مردم آواره فلسطین است ، معلوم میشود آنها بچنین عملی دست میزنند تا جهانیان متوجه ملیون ها مردم آواره فلسطین گردند ، و برایشه این مبارزات پی برند .

همانگونه که تقلیل تولید و صد و د رفت کشور های عربی اکنون مشکل شرق میانه را شامل صحبت های خانواده ها در غرب و سایر مناطق ساخته است ، بهمین قسم اقدامات پراکنده فدائیان ، مشکل فلسطین را در میان تمام فامیل ها و مجامع بین المللی می کشاند - چنانچه کورت والد هایم سرمشی ملل متحد هم از حادثه میدان هوایی دوم و آن اظهار تأسف تمام کرد .

البته همه از چنین پیشامد ی متاثر میگردد

بخشند و حتی پر بودن طیارات مسافربری کشور های طرفدار اسرائیل اقدام نمایند . اگرچه واضح است که نه عربها ، نه فدائیان فلسطین و نه جهانیان صلح پسند و بشردوست میخواهند با مسافران طیاره و کارکنان میدان هوایی چنین پیش آمد شدیدی صورت گیرد و خون ناحق ریخته شود اما فکر می شود فدائیان این پیش آمد را آخرین چاره خود برای پیشبرد مبارزات شان یافته اند و در نه هیچگاه عقل سلیم و چهره بشر د و ست اجازه نمیدهد آنها دو میدان هوا یسی بکس های سفری شانرا بکشاید و به گلوله باری آغاز نمایند - طیاره را متفجر سازند و با گرو گمانان توسط یک طیاره دیگر راه نامعلومی را در پیش گیرند . با حیات خود بازی کنند و در نتیجه از زندگی محروم بشوند .

درست در موقعی که هنری کیسنجر وزیر خارجه امریکا ماموریت خویش را برای جلب همکاری جوانب ذیدخل بحران شرق میانه پایان داده و امید تشکیل کنفرانس صلح ژنیو قوت میگرفت ، انفجار یک طیاره موسسه هوانوردی پان امریکن در میدان هوای روم و ربو دن یک طیاره لوفت هانزای آلمان غربی از طرف پنج نفر از فدائیان فلسطین روز دوشنبه گذشته سرو صدای عظیمی در جهان با لا کرد و همه را یکبار دیگر متوجه بحران شرق میانه و چگونگی حل آن نمود .

در اثر این حرکت فدائیان فلسطین سی و یک نفر از سر نشینان هردو طیاره در روم و آتن هلاک شدند و در آخر هم وقتی این فدائیان اطمینان حاصل کردند که جان شان در خطر نیست روز سه شنبه گذشته بعد از فرود آمدن طیاره در میدان هوایی کویت تسلیم مقامات آن کشور گردیدند .

ارتباط حادثه روم با کنفرانس

صلح ژنیو :

همینکه خبر پیشامد فدائیان فلسطین در میدان هوایی روم از طریق مطبوعات جهان انتشار یافت تقریباً همه از یک نظر تأیید نمودند و آن اینکه این حادثه با کنفرانس صلح ژنیو ارتباط دارد . در واقعیت امر هم باید چنین فکر شود ، زیرا در موقعی که سوال تشکیل کنفرانس صلح پاریس بالاشد تقریباً اکثریت علاقمندان این موضوع به ریشه بحران شرق میانه تماس نگرفتند و موضوع اصلی را که توجه بحق مردم فلسطین است فراموش کردند - اسرائیل به حضور نماینده مردم فلسطین درین کنفرانس مخالفت کرد و قدرت های بزرگ هم از سوال شمول نماینده مردم آواره فلسطین در یس اجتماع سرسری گد شدند با تصور فدائیان فلسطین برای نشان دادن نظر خویش بسیار امکان دارد چنین اقدامی راجع یز نموده و به آن دست زده باشند .

منطق علم شمول هیات فلسطین

در کنفرانس صلح :

درین روز ها در حلقه طرفدار اسرائیل بیشتر گفته می شود که چون هیات واقعی مردم فلسطین معلوم نیست لذا مشکل است حیاتی را بحیث هیات واقعی مردم فلسطین در کنفرانس صلح ژنیو دعوت نمود - این منطق اساس بسیار ضعیف دارد زیرا اسرائیل اساساً بهیچ وجه نمیتواند از فلسطین قبول شده است ، مشکل اساسی ازین نشأت گرفته که چون اسرائیل و هوا خواهان آن از قبول چنین واقعیت روشن انکار می کنند لذا همیشه به پیشامد جدی فدائیان مواجه می شوند .

مردم آواره فلسطین حاضر اند برای پیدا شدن راه حلی برای آینده آنها و مشکل شرق میانه یکی از موسسات آزادیخواهی خویش را به نمایندگی خود قبول کنند و همین اکنون با سرعرات نطایق و نماینده مبارزات آزادیخواهی شان قبول شده است پس اصلاً این اسرائیل و هوا خواهان آنست که در حوضه مشکل هیات و پیدا شدن نماینده فلسطین مشکل پیدا می کنند و حل بحران شرق میانه را بتأخیر می اندازند .

بایش گرفتن همین مو قف خود اسرائیل و هوا خواهان آن سبب شده اند تا فعالیت های فدائیان بصورت پراکنده آغاز شود - فدائیان مبارزات شان را توسعه و تقو به

شماره ۴۰



امریکا با دوام جنگهای شرق میانه منافع خود را در موارد آتی به خطر مواجه می بیند

تجارت امریکا در شرق میانه و حوضه شمال افریقا سالانه بالغ بر بیشتر از سه هزار ملیون دالر میگردد

اول در تجارت :

کشورهایی که طرف معامله تجارتی با ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۷۲ بودند . صادرات امریکا

قیمت مجموعی به ملیون دالر	محصولات	قیمت مجموعی به ملیون دالر	محصولات عمده
اسرائیل ۲۲۲	دانه های	اسرائیل ۲۲۲	دانه های
ایران ۱۹۹۴	طیاره	ایران ۱۹۹۴	تیل بطرول
عربستان سعودی ۱۹۳۶	طیاره	عربستان سعودی ۱۹۳۶	تیل بطرول
الجزایر ۱۵۶۴	گندم	الجزایر ۱۵۶۴	تیل بطرول
لیبی ۱۱۶۲	لوازم تیل کشی	لیبی ۱۱۶۲	تیل بطرول
کویت ۴۹۵	عراجه جات موتوری	کویت ۴۹۵	تیل بطرول
لبنان ۲۰۶	طیاره	لبنان ۲۰۶	تیل
امارات عربی ۲۶۹	ساختمان ماشین	امارات عربی ۲۶۹	تیل
مصر ۱۶۹	روغن پنبه دانه	مصر ۱۶۹	تیل
مراکش ۱۱۴	گندم	مراکش ۱۱۴	تیل
اردن ۵۳	آرد	اردن ۵۳	تیل
تونس ۸۳	روغن دانه های	تونس ۸۳	تیل
بحرین ۲۵۵	ساختمان ماشین	بحرین ۲۵۵	تیل

مجموع ۹۸۹۹۴ ملیون ۲۲۵۴۵۵ ملیون دالر
در ساحت امداد خارجی :

بیشتر از ۳۰ دالر از زمان جنگ ۶ روزه یعنی از اول جدی ۱۹۶۷ تا ۳۰ جدی ۱۹۷۲ تفصیلات وجود دارد .

کشورهای کمک گیرنده	کمک نظامی	مجموع
اسرائیل ۴۱۴ ملیون دالر	۹۸۵ ملیون دالر	۱۳۹۹ ملیون دالر
ایران ۲۲۵۳ ملیون دالر	۴۸۸۷ ملیون دالر	۷۱۴ ملیون دالر



شنبه اول جدی ۱۳۵۲ برابر با ۲۷ ذی قعدة الحرام مطابق ۲۲ د سمبر ۱۹۷۳

معارف در مسیر تحول

با استقرار رژیم جمهوریت در کشور، اقدامات جدی در زمینه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اتخاذ گردیده است، که از آنجمله میتوان از ریفورمهای بنیادینکه در قسمت تعلیم و تربیه به منظور ایجاد یک معارف پیشرفته و مترقی رویدست گرفته شده است، نامبرد. معارف ما در گذشته بنا بر عدم موجودیت یک مشی مشخص تعلیمی در مسیر نادرستی رهنمایی میشد.

پلانیهای تعلیمی دهه اخیر بدون در نظر داشت شرایط اجتماعی و بلند رفتن سطح علم و دانش در جهان عیار شده است. در تالیف کتب درسی برای مکتب، ارزیابی و ریسرج علمی صورت نگرفته و در سیستم تدریسی نواقص زیاد موجود است. بهمین ترتیب استفاده از کتبی که بتواند بر معلومات شاگرد بیفزاید و ممدی برای روشن ساختن ذهن شاگرد در بهلوی مضامین اصلی آموزشی باشد، میسر نبوده است.

عدم تناسب میان ساعات درسی و حجم مسایل تعلیمی، فقدان معلم، مکتب، کتابخانه، مواد درسی و از همه بالاتر نبودن شرایط برای تمام کسانی که آرزو مند فراگرفتن سواد و دانش هستند، از جمله موضوعاتیست که معارف بان دست و گریبان است.

خوشبختانه وزارت معارف اخیراً پلانیهای وسیع و همه جانبه تعلیمی و آموزشی را به منصه اجراء میگذارد تا وضع تعلیمی در کشور در یک مسیر مترقی جریان پیدا کند.

تجدید نظر بر کتب درسی و تالیف کتب تازه ای که با مقتضیات عصر و شرایط امروز سازگار بوده، و هم محتوی این کتب مطابق با اصول مترقی و روحیه نظام جمهوریت باشد، از جمله تصمیمی است که وزارت معارف آنرا به مرحله اجراء میگذارد.

تربیه معلمین که از طرز تدریس و اصول آموزش امروز آگاهی داشته باشند از جمله پروژه های دیگریست که بان رسیدگی خواهد شد.

باید متذکر شد که پروژه تربیه معلم یکی از عمده ترین مسایل است که در چگونگی و نحوه تدریس نقش قاطعی را بازی میکند زیرا اگر مربی واقعا با اصول تدریس وارد بوده و در موقع افهام و تفهیم بر موضوع تسلط داشته باشد توجه شاگردان را به نحوی از انحاء بسررس جلب خواهد کرد، که البته طرح مسأله بدین شکل یک جهت موضوع است.

جهت دیگر اینست که زمینه برای شاگرد بخصوص شاگردان دوره متوسطه و عالی طوری مساعد گردد که متعلم بتواند در انتخاب رشته مورد نظر خود اختیار داشته باشد زیرا متعلم پس از سپری نمودن یک دوره تعلیمی رشته مورد نظر خویش را دریافته و پی میبرد که کدام رشته را باید انتخاب نماید. چه تعین مسلك و رشته خاصی که شاگرد بان علاقمند است، در آینده نیز تسهیلاتی را برایش فراهم میسازد. زیرا شاگردان پس از فراغت مکتب ناگزیر هستند که رشته خاصی را در پوهنتون انتخاب نمایند و در همان رشته به تحصیلات خود ادامه دهند.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

حرکت عقربه ساعت را تعقیب میکنم. ساعت چند دقیقه از سره گذشته است. باید بکارهای مجله رسیدگی شود.

ولی او دست بردار نیست. فقط به سخنانش گوش میدهم و سعی می ورزم کمتر او را تائید کنم. چون اگر یک کلمه از دهنم خارج شود باید نیم ساعت جواب بشنوم. من از همان اول اشتباه کردم چون با او بسیار گرم و صمیمانه به صحبت پرداختم. برای اینکه او از همکاریش با بعضی از نشریه ها صحبت کرد و من گمان کردم که برای ما نیز همکاری خوبی شده میتواند بعد مقاله ای را از جیبش بیرون کرد. یک مقاله ای بی سرو پا.

وقتی مقاله را خواندم فهمیدم که اشتباه کرده ام. ولی دیگر کار از کار گذشته بود. همینکه گفتم مقاله شما را نمی توانیم در ژوندون نشر کنیم یا برافروختگی گفت: چرا، امگر عیبی دارد؟

من نمی توانستم بگویم که اصلاً این نوشته قابل نشر نیست. و بدین ترتیب معذرت بخواهم. ناگزیر برایش گفتم نوشته شما خیلی طولانی است و آنهم بدون عکس و مجله ژوندون هم یک مجله مصور... گفت عکس خودم را نشر کنید. سخن کوتاه که دست بردار نبود.

ولی خوشبختانه در همین موقع زنگ تلیفون صدا در آمد گوشکی را بر داشتم و شخص مقابل، همینکه خودش را معرفی کرد زبان به تعریف و توصیف مجله گشود. - والله من از مجله ژوندون کاملاً راضی هستم. چون واقعا مطالبی به ذوق و میل خواننده نشر میکند. گذشته ازین، این مجله سبب تشویق و ترغیب اشخاص همچون من شده است. هفته قبل مضمونی برای شما فرستاده بودم که درین هفته نشر شده... حالا هم نوشته ای دارم که بزودی برایتان می فرستم. شما نوشته را بخوانید اگر لازم دیدید آنرا نشر کنید و در غیر آن مضمون را دوباره مسترد نمائید.

- از همکاری شما ممنون هستیم. حتماً نوشته را برای ما بفرستید. او گوش را سر جایش میگذارد و این یکی دیگر که دو ساعت است با او دعا دارم دوباره شروع میکند به حرفی. تا اینکه یک نفر دیگر وارد دفتر میشود. او یکی از همکاران خوب مجله است. ترجمه ای دارد که تسلیم میدهد و بعد از دقیقه ای خدا حافظی میکند و من بلافاصله خودم را مصروف میسازم. مصروف همین نوشته ای که تازه رسید.

و بعد از دقیقه ای چند متوجه میشوم که نفر اولی مقاله اش را از بالای میز گرفته و پس از آنکه چپچپ بطرفم نگاه میکند خارج میشود. نفسی ب راحت میکشم و از دفتر خارج میشوم تا فوریه های را که تازه زیر ماشین چاپ رفته از نظر بگذرانم.

در هفته پیش همین موضوع در دفتر پیش آمد. که لازم دیدم آنرا برایستان بنویسم. تا باشد که در هفته آینده چه پیش خواهد آمد.



آئین تطبیق و عمل چرا عده‌ای به اسلام نمی‌گروند؟

ع. هبا

برای اینکه دین، جزامری معنوی و ناظر امور مربوط به زندگی جهانی دیگر، نیست، بدست یکمده مزدوران استعمار و دلالان فریبده و اغواگر امپریالیزم، برپیکر این آئین بشری وارد آورده شده، ولی آنهائیکه در صدد تحقیق مسایل و تحلیل ماهیت منحصر به فرد اسلام، برمی آیند، بایستی بادر نظر داشت این واقعیت های تلخ، مساعی خویش را بیشتر در ساحت ادله زمینه های تطبیقی و عملی اسلام، بفرج بدهند و با استدلالی محکم و استوار، محل تطبیق قوانین اسلام را در شرایط دنیای متری و پیشرفته کنونی، در برابرانظار همگان، روشنتر و واضح تر نمایند. اینکار را برای آن انجام بدهند تا آنهائیکه در مسایل اسلامی دچار شک و تردید اند، بفهمند که اسلام دین عمل و تطبیق، آئین انقلاب و تحول، راه زندگی سعادت آفرین، و بالاخره نظام و قانونی که جز بخاطر تامین خوشبختی جهان انسانیت کاری را از پیش نمی برد و جز رهبری انسانهای سوسی نجات و بختیاری همهجانبه، هدفی در خود نمی‌روراند. اگر انسان اوراق تاریخ جهان را بگشاید و بخصوص، پیرامون استعمار و امپریالیزم بقیه در صفحه ۶۳

برنامه های اجتماعی و انسانی اسلام، بچشم می بیند و بخصوص، موقعی که کارنامه های رهبران حقیقی اسلام را تحت مطالعه گرفته اعمال ایشان را یک یک، چه اندک و چه زیاد، مرور نمایند، خوبتر و ساده تر میتواند قبول کند که جهانی بودن و انسانی بودن آئین اسلام از واقعیت های ناقابل انکار و تردید است. هر چند در دوره های بعدی تاریخ اسلام و حتی تا امروز هم، تصرفات و سوء استفاده های از طریق طرز تعبیرات و جگوگی تبلیغ در زمینه بخش تعالیم اسلامی و از طریق دور نگاهداشتن مردم از اساسات و ماهیت اصلی اسلام و کوشش برای متوجه ساختن ایشان بمسایل، و امور قشری و تشریفاتی، و تلاش

که نتواند این موضوع در زمان های دیگر نیز به منصه تطبیق قرار گیرد. اینجاست که حتی باسناد این خاصیت سایکولوژیکی موضوعات نیز، میتوان عملی شدن قوانین و مقررات اسلامی را در هر وقت و زمان، با ثبات رسانید و آنرا پذیرفت، چه برنسیب ها و نظامات اساسی و زندگی بخش اسلام با تمام مزایای ارزشهایش، بدست پیشاهنگان راستین و فداکار اسلام، در میان اجتماع اسلامی، وارد صحنه عمل و تطبیق گردیده است. هرگاه انسان تاریخ اسلام را بدیده دقت و اعمان نظر، ولی مصفا، مورد غور و مداقه قرار بدهد، این واقعیت های عملی را در سراسر

اسلام راهی است مستقیم و دارای خصایص و ممیزات مخصوص بخودش، و این امتیاز و خصوصیت هادرنحیه، چه از ناحیه تصورات و اعتقادات و چه از ناحیه داشتن قانونی منظم و مشتمل بر تمام ارتباطات و علائق زندگی، و چه از ناحیه قواعد و دستورات اخلاقی، آنگونه قواعدیکه پایه اساسی روابط و پیوند های حیات، اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روی آن استوار می باشد هویدا و مشهود است. راه اسلام راهی است گسترده و هموار که هدف عمده آن رافیات و رهبری دنیای بشریت، بدون در نظر داشت حدود و فرقی های جغرافیایی و نژادی و امثال اینها، تشکیل میدهد.

محققین و چیز نویسانیکه میخواهند در زمینه بررسی پیرامون اسلام و قوانین آن، مسایل و موضوعات را زیر ذره بین قرار بدهند، نباید روی موضوعات قشری و سطحی حساب نمایند، زیرا وقتی ما مبحثی را دروی تحقیق اسلام و برتریهای اسلامی، عنوان میکنیم، بایستی این نکته را از خاطر بدور نداشته باشیم که از نظامی، و از قانونی بحث مینمائیم که هیچگاه نمیشود باچیدن يك مشت کلمات پهلوی هم و با ترتیب يك سلسله عیسارات و جملاتی که جز يك جنبش ظاهری، چیزی دیگر در خود ندارد، حق آنرا آنطوریکه باید ادا نمود.

اسلام ماهیتی دارد روشن و قوانینی دارد مبرهن و قاطع، پیچیدگی و ابهامی در قواعد و احکام و برنامه های اساسی و زندگی بخش آن، اساسا وجود ندارد، تیوری هارا در همان چوکات محدودش قبول نمیکند و بلکه تیوری ها و برنامه هارا در حدودی و در شرایطی مطرح میسازد که صورت عملی و تطبیقی آن نیز میسر باشد، ازینرو آنگونه تیوری ها و طرز دیدها و بیانقشه های اجتماعی که جامه عمل پوشیده نتواند و با طبیعت سالم انسانی و ایجابات فطری و غریزی بشری، آنرا نپذیرد، در نظر اسلام فاقد همهگونه ارزش بوده وجود آن در میان اجتماعات، جز دردسر، نمیافزاید. اسلام در همان آغاز هزار و چهارصد سال قبل خود، يك آئین عملی و تطبیقی بود که رهبران و رزمندگان واقعی اسلام، با عمل و تطبیق دستاویز و فرمان های آن پیروز متدانه دائره محدود و کوچک اسلام را قدم بقدم پهن و پهن تر ساخته و بالاخره نفوذ معنوی و مادی این دین را در اکثریت قاطع جغرافیای بشریت بخش و استوار نمودند.

سایکولوژی عمل و تطبیق نشان میدهد که وقتی موضوعی از موضوعات جهان، در جزوی از زمان، بصورتی شرافتمندانه و مطابق به خواسته های طبیعی و انسانی مردم، محل تطبیق و عمل یابد، دیگر اشکالی متصور نیست

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت زید بن ثابت (رض)

این شخصیت عالیقدر اسلامی بنام زید بن ثابت بن ضحاک انصاری معروف بوده از قبیله بنی نجار میباشد.

این صحابه جلیل القدر کتاب رسول خدا را بوده زمان تشریف آوری شان به مدینه منوره یازده سال داشت. در علم فقه و فرائض زبان ز خاصوعا م بوده از زمره جمع کنندگان قرآن و نویسندگان آن بشمار رفته در زمان خلافت حضرت ابوبکر و عمر «رض» نیز این وظیفه را به عهده داشته زمان خلافت حضرت عثمان «رض» قرآن را نقل کرد.

عبدالبرهان میگوید نخستین معرکه او معرکه احد بوده بعد از آن از هیچ معرکه عقب نمانده است. پیغمبر اسلام «ص» ویرا در غزوة تبوک بعیت علم بردار قبیله بنی نجارا انتخاب نمودند. زمانی که بیرق را از دست عمار بن خرم قبض کرد به نزد پیغمبر اسلام آمد و گفت: ای رسول خدا «ص» آیا از من خبری رسید؟ پیغمبر اسلام در جواب گفتند: نه نه خیر! بلکه قرآن نسبت بهمه مقدم است.

این شخصیت اسلامی گسیست که کتاب وحی را در زمان پیغمبر اکرم (ص) به عهده

داشته سپس حضرت ابوبکر و عمر (رض) ویرا در ایام خلافت شان بکتابت قرآن مکلف ساختند و او را به جوان اعتمادی و سر مشق خواندند و پیغمبر اسلام نیز او را در حمل وحی امین دانستند. همچنان نوشتن قرآن را در زمان خلافت حضرت عثمان (رض) و تصحیح آنرا با بعضی عهدستان خود به عهده داشت و حضرت عثمان (رض) ویرا نش نیز قرآن زید بن ثابت را تصحیح دانسته آنرا معین نمودند، همین افتخار بسی است که تاکنون تمام مسلمانان عالم اسلام قرآن ویرا تلاوت می نمایند.

حضرت زید (رض) جوان ذکی و هوشمندی بود که پیغمبر اسلام (ص) او را به آموختن و نوشتن زبان عبری مامور ساختند و در مدت ۱۵ روز توانست زبان عبرانی و در نصف باقی ۵۷ زبان سریانی را بیاموزد و بنا بر بلا در هموار ببر دوزبان نامه هارا می نگاشت و نامه های وارده را به عربی ترجمه نمود و پیغمبر اسلام (ص) او را از داناترین اصحاب در فرائض خواندند.

این سعید (رض) از طریق قبیله چینی میگوید: زید بن ثابت (رض) در مدینه میان

دیگران در فضا و افتاء قرائت و فرائض ممتاز بود.

امام بغوی (رح) از این خارجه با اسناد صحیح روایت می کند که حضرت عمر و عثمان (رض) هنگام سفر خویش زید را وکیل خلافت تعیین نمودند چنانچه حضرت عثمان (رض) او را امین بیت المال مقرر کرد.

امام مالک (رح) چنین میگوید: زید بن ثابت بعد از حضرت عمر (رض) امام و رهنمای مردم بود و این امر بعدا به عبدالله بن عمر (رض) تفویض شد.

روزی ابن عباس (رض) رکاب زید (رض) گرفت و گفت: ماماموریم که باید با علماء خویش چنین کنیم سپس زید دست و روی ابن عباس (رض) را بوسید و گفت: ماماموریم که بال بیت پیغمبر خویش چنین نمائیم. زید بن ثابت (رض) صاحب مدرسه خاص فقهی است. میگوید که ابن عمر و پیروانش بعد از زید در مدینه منوره به مسائلی که از زید شنیده بودند باوصف غدر لسمع از رسول

خدا (ص) به رای اوقتی میدادند زیرا زید (رض) در استنباط احکام صاحب ملکه قوی بود.

بالاخره این صحابه دانشمند و شخصیت برازنده اسلامی در مدینه منوره سال ۴۵ هجری سن ۶۰ سالگی وفات نمود.

ابن عباس «رض» هنگام وفاتش بالای مرقدی اظهار تاتر نموده گفت: علم از ما رفت. ابوهیرره (رض) گفت: نغیه عالم این قوم از میان مارفت خدا کند که علم آن به ابن عباس (رض) داده شود.

معارف، بسوی يك تحول بنيادی

از گل احمد زهاب نوری

یکی از اهداف معارف جمهوریت افغانستان این است که :

شاگردان نسبت بدولت جمهوری وفادار بوده، به ایجاد وحدت ملی کمر بسته، نقش مهمی به اعتلای کشور داشته باشند.

۷۶۰۲۴۹ شاگرد در ۱۱۰۴۰ مکتب کشور درس میخوانند. تحریک حس وحدت ملی، مسئولیت فردی واجتماعی از اهداف معارف است.

معارف در پرتو جمهوریت به انکشاف اقتصادی، اجتماعي سیاسی، کلتوری و پر کردن خلاءهای قوای بشری سهم میگیرد. جای کتب تاریخ و جغرافیه را کتابی بنام اجتماعیات که حاوی مفاهیم بشر شناسی، جامعه شناسی، اقتصاد، سیاست و تاریخ، جغرافیه می باشد.

علل پایین آمدن سوبه معارف و انحطاط فرهنگی چیست؟ کتب جدیدی بنام کارهای عملی و تعلیمات صحی در مکاتب تدریس میگردد.

امتحان ارزیابی معلم، شاگرد و پروگرام است نه محک ارتقای معلم از يك صنف به صنف دیگر.

بر داشته میشود.

معارف کشور، از آوان استقرار رژیم متمدنی جمهوریت گام های سریعی را، در تحولی بنیادی بر میدارد و آهسته آهسته نواقص گذشته در سیستم تدریس که باعث پایین آمدن سطح معلومات و حتی سواد شاگردان شده بود، از بین میبرد. پوهاند دکتور محمد صدیق معین اول وزارت معارف را برای گفتگویی پیرامون فعالیت های اصلاحی معارف در دفتر کارش ملاقات کردم او قبل ازینکه به سوالاتم آغاز کند، گفت: مشکلات امروز افغانستان از نگاه تعلیم و تربیه نه تنها گریبان گیر

کشور ماست، بلکه تمام ممالک رو به انکشاف به آن دچار اند بطور مثال یکی از نشریه های اختصاصی یونسکو، در مورد معارف افریقا عنوان جالبی را نشر نموده است، بدین مضمون:

(صنوف در زیر درختان نام وخته های متحرک).

پوهاند محمد صدیق افزود: قلت معلم با کفایت، فقدان کتب درسی، نبودن عمارات معضلات بزرگی است که همه ممالک، حتی ممالک انکشاف یافته نیز به آن مواجه اند.

از معین اول معارف می پرسیم: در پرتو رژیم متمدنی جمهوریت برای انکشاف معارف کشور چه گام های برداشته اید؟ وی چنین گفت: يك قسمت قابل ملاحظه پلان های معارف را، اصلاح نقایص و حل مشکلات تشکیل میدهد که معارف هم اکنون به آن مواجه است. نخست بهتر است کمی پیرامون مشکلات موجوده معارف، صحبت کنیم.

پوهاند محمد صدیق لحظه یی سکوت میکند، بعد می افزاید: قلت معلم از معضله های اولی کشور است، بلکه تمام ممالک رو به انکشاف به آن دچار اند بطور مثال یکی از نشریه های اختصاصی یونسکو، در مورد معارف افریقا عنوان جالبی را نشر نموده است، بدین مضمون:

(صنوف در زیر درختان نام وخته های متحرک).

پوهاند محمد صدیق افزود: قلت معلم با کفایت، فقدان کتب درسی، نبودن عمارات معضلات بزرگی است که همه ممالک، حتی ممالک انکشاف یافته نیز به آن مواجه اند. از معین اول معارف می پرسیم: در پرتو رژیم متمدنی جمهوریت برای انکشاف معارف کشور چه گام های برداشته اید؟ وی چنین گفت: يك قسمت قابل ملاحظه پلان های معارف را، اصلاح نقایص و حل مشکلات تشکیل میدهد که معارف هم اکنون به آن مواجه است. نخست بهتر است کمی پیرامون مشکلات موجوده معارف، صحبت کنیم.

پوهاند محمد صدیق لحظه یی سکوت میکند، بعد می افزاید: قلت معلم از معضله های اولی کشور است، بلکه تمام ممالک رو به انکشاف به آن دچار اند بطور مثال یکی از نشریه های اختصاصی یونسکو، در مورد معارف افریقا عنوان جالبی را نشر نموده است، بدین مضمون:

(صنوف در زیر درختان نام وخته های متحرک).

پوهاند محمد صدیق افزود: قلت معلم با کفایت، فقدان کتب درسی، نبودن عمارات معضلات بزرگی است که همه ممالک، حتی ممالک انکشاف یافته نیز به آن مواجه اند. از معین اول معارف می پرسیم: در پرتو رژیم متمدنی جمهوریت برای انکشاف معارف کشور چه گام های برداشته اید؟ وی چنین گفت: يك قسمت قابل ملاحظه پلان های معارف را، اصلاح نقایص و حل مشکلات تشکیل میدهد که معارف هم اکنون به آن مواجه است. نخست بهتر است کمی پیرامون مشکلات موجوده معارف، صحبت کنیم.



قبلا امتحان فقط برای آزمایش حافظه شاگردان بود و لی حالا در نظر است سوبه علمی شاگردان بلند برده شود.



سالانه يك تعداد زيادی از شاگردان به مكاتب پذيرفته ميشوند

پوهاند محمد صديق ضمن اشاره به سوال ، ميگويد :
در حال حاضر روي پروژه های کار جريان دارد ، که توسط آن تغييرات بنيادی ، در معارف افغانستان وارد خواهد گرديد .

در اهداف معارف که مطابق به خواسته های رژيم جمهوريت تعيين گرديده چنين توضيح شده که معارف در انکشاف اقتصادی اجتماعی ، سياسی و کلتوری و پر کردن خلا های قوای بشری سعی خواهد نمود .

بلند بردن کيفيت تعليم و تربيه يکی از پروژه های ديگر وزارت معارف است که تذکر داديم پايين بودن سويه معلم و حصه نگرفتن اوليای شاگردان ، در امور تعليمی و تربيتی ، توأم با مشکلات ديگری که گفته شد ، کيفيت تعليم و تربيه را پايان آورده است .

حياتی ساختن پروگرام های تعليمی درجمله پروگرامهای ضروری معارف بشمار ميرود ، تا شاگردان نه تنها مضامين اکادميک بياموزند ، بلکه پروگرام طوری طرح گردد ، تا از معلومات و مهارت های آموخته شده استفاده اعظمی نمايند .

معين اول وزارت معارف ضمن بر رسی ساير پلانهای اصلاحی معارف ادامه ميدهد :

محدود ساختن مضامين در دوره های متوسطه و ثانوی ، از جمله

وی پس از اندکی سکوت ، می گوید :

نکات مهمی که علاوه از توضیحات بالا ، در برابر این سوال گفته می توانیم ، این است که معارف در سابق تحت تاثیر عوامل زيادی قرار داشت که یکی از آن رانفوذ شخصی گفته ميتوانيم .

این عوامل باعث شد ، تا بدون پلان مکاتب تاسيس گردد که خود معضله بی بشمار می رود رشته های مسلکی مطابق ذوق شاگردان در صنوف پايين تعيين نگريده است تا زمينه ، تبارز استعداد ها ميسر شود .

همچنان بايدروی موضوع امتحان ها نیز کمی بحث کنيم ، چه در اکثر مکاتب مفهوم اصلي امتحان که عبارت از ارزیابی خود معلم ، شاگرد و پروگرام است واضح نه بود ، امتحان بحيث محک ارتقای شاگرد از يك صنف به صنف ديگر

نظر تان را لطفاً بگوئيد !

وي پس از اندکی سکوت ، می گوید :

نکات مهمی که علاوه از توضیحات بالا ، در برابر این سوال گفته می توانیم ، این است که معارف در سابق تحت تاثیر عوامل زيادی قرار داشت که یکی از آن رانفوذ شخصی گفته ميتوانيم .

این عوامل باعث شد ، تا بدون پلان مکاتب تاسيس گردد که خود معضله بی بشمار می رود رشته های مسلکی مطابق ذوق شاگردان در صنوف پايين تعيين نگريده است تا زمينه ، تبارز استعداد ها ميسر شود .

همچنان بايدروی موضوع امتحان ها نیز کمی بحث کنيم ، چه در اکثر مکاتب مفهوم اصلي امتحان که عبارت از ارزیابی خود معلم ، شاگرد و پروگرام است واضح نه بود ، امتحان بحيث محک ارتقای شاگرد از يك صنف به صنف ديگر

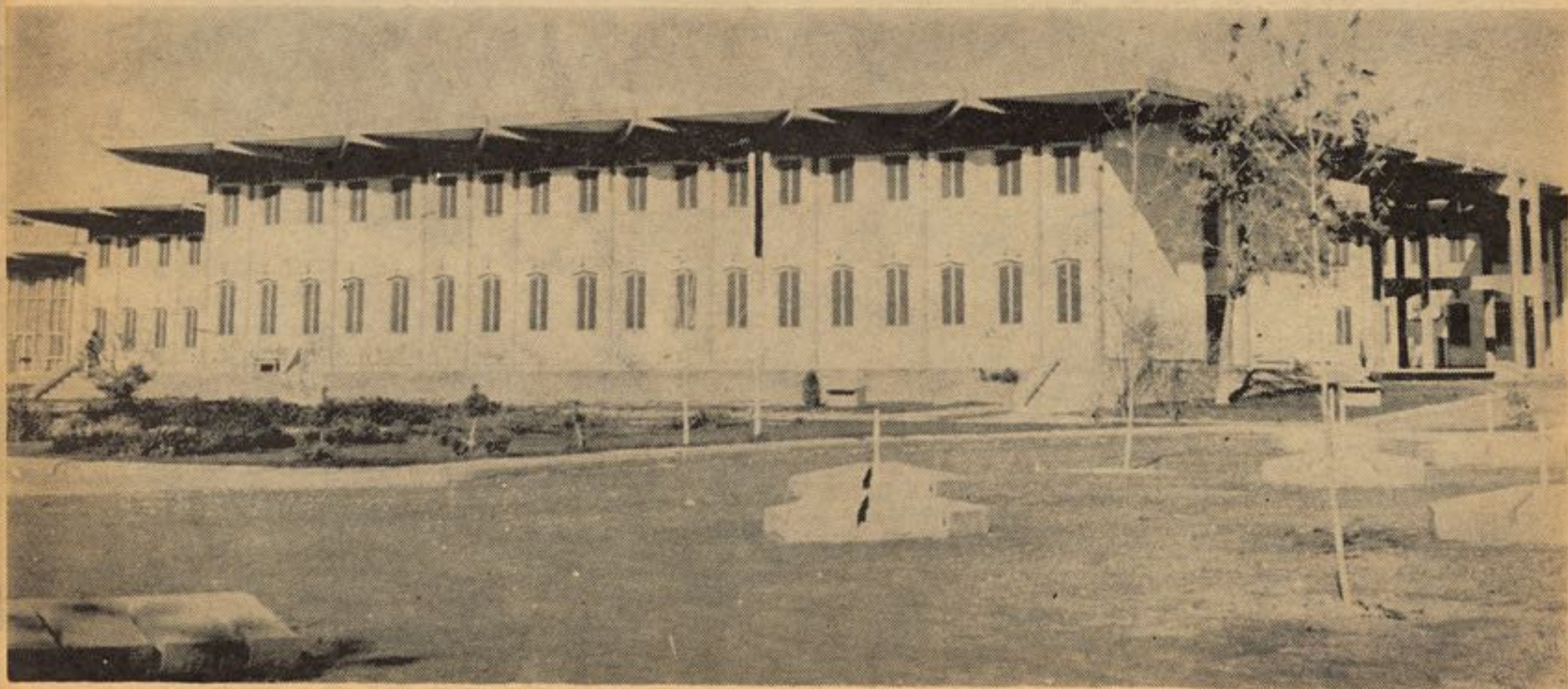
دانشته شده است .
خدمات موازی تعليم و تربيه از قبيل تعليم مسلکی و پروگرام های ماورای درسی خیلی محدود بوده است .

از پوهاند محمد صديق می پرسيم :
آيا کتب درسی سابق دارای نواقص است ؟ به چه علت ؟ و ي در ينباره ميگويد :

بلی ! کتب درسی سابقه دا رای نواقص فراوانی است که یکی متن آن است متن کتب درسی سابقه بیشتر متکی بر کتب معلومات (به حافظه سپردن مطالب) بود ، از همین سبب شاگرد مطالب را طوطی وار حفظ میکرد .

کتب سابق از نگاه لسان مغلق و هضم مطالب را برای شاگردان مشکل می سازد .

حجم بعضی کتب درسی ، با تعداد ساعات درسی ، تطابق نکرده و از بقیه در صفحه ۳۸



نمای از لیسه استقلال

قالین باف در کنار کارگاه

کارگاه قالین بافی

قالین افغانی درموزیم کشورهای بزرگ جهان جا دارد

قالین بافان و عروسی جالب آنها

این شرح را از گفتار شجاعی محمد عوض که یکی از قالین بافان بادغیس میباشد آغاز می‌کنیم .
در تمام خانواده های قالین باف کشور اصفایر کسانی که با کارگاه قالین سروکار دارند دختران و زنان میباشند و آنها هستند که امروز با ذوق و علاقه سرشار صنعت قالین را رونق بخشیده و محصولات شان شهرت جهانی کفایت کرده است .

مطالبی را که درین صفحه میخوانید درباره زندگی و احوال مردمانیست که محصول عرق ریزی شان قلم درشت صادرات کشور را تشکیل داده و سالانه اسعار هنگفتی ازین ناحیه بدست می آید .
آن مردمان ، صنعتگران قالین میباشند که امروز با عشق زیاد به هنری که از گذشتگان خود به ارث برده اند سروکار دارند .

طفل بعد از يك مدت در آغوش مادر در کنار کارگاه بوده و در سنین بعد وسایلی که به آن قالین بافت می شود سامان سازی طفل را تشکیل میدهد .

وی اظهار داشت : درسه سالگی طفل متوجه بافت قالین شده در پنج سالگی با تقلید از کار مادر خود آهسته ، آهسته ریشمه بدست میگیرد .

در سن هفت و هشت سالگی توانایی بافت قالین را پیدا کرده عضو فعال فامیل می شود .

از شجاعی محمد عوض میرسم : آیا طفل در پهلوی فرا گرفتن بافت قالین به مکتب هم

قالین بافان در پهلوی کارگاه بدنیا آمده و در آغوش آن بزرگ می شوند و تربیه آنها بصورت عنعنوی یا تقلید از کار مادر صورت میگیرد .

او گفتار خود ادامه داده متذکر شد وقتی زنان قالین باف بار دار شدند از کارگاه دور می شوند و برای مدتی بافت قالین را ترک گفته به استراحت می پردازند وقتی طفل بدنیا آمد چندی بعد مادر دوباره بطرف کارگاه مراجعه میکند و طفل را از آغوش خود در کنار کارگاه به گهواره می خواباند .



دندنی می آید و در کنار

بزرگ و پیر میشود

قالین باف مذکور گفت دختران قبل از آنکه بغانه شوهر بروند قالین ، قالینچه و بعضی دیگر ائله منزل را که از قالین تهیه میشود برای خود آماده می سازند .

لطفا ورق بزنید

وقتی علت سر گرمی دختران قالین باف به صنعت قالین چیست؟ چنانچه معلوم گردید که دختران بایست کار به تولید قالین از پدر و مادر برای تشویق زیورات و البسه دریافت میکنند که آن را بصورت جیبز بغانه شوهر می برند .

پیر سیده شد دختران بیشتر علاقه مند بافت قالین می باشند یا پسران ؟ او در جواب چنین اظهار داشت : دختران بیشتر علاقه مند به کار گاه و بافت قالین بوده در پهلوی مادران خود سرگرم آن میباشند .

میرود یا خیر ؟
بجواب گفت : بلی قالین بافان توجه و علاقه خاصی دارند تا اطفال شان به مسجد و یا مکتب بروند تا با استفاده از دروس به حیات مدنی بیشتر و بهتر آشنا گردند .



شهرت جهانی قالین افغانی محصول آرت

کهن و دایزاین عنعنوی صنعت آن می باشد که امروز نیز توسط زنان و دختران جوان تعقیب می گردد.

در دعوتیکه داماد بایکده از بزرگان خود شرکت میکند پدر عروس چین زیبایی را به شانه او می اندازد.

در تمام خانواده های قالین باف کشور اصفهرت کسانیکه با کارگاه قالین سروکار دارند دختران و زنان است که آنها امروز با ذوق

و علاقه سرشار صنعت قالین را رونق بخشیده و محصولات شان شهرت جهانی کما فی بوده است.

مراسم عروسی قالین بافان چگونه برگزار میشود

گردیده قرار میدهند.

این سوال را حاجی افغان بای قالین باف در حالیکه موزیک محلی با یکدسته از زنان و خوردن سالن در پیش می باشد در بسیارخانه

میگردند و عروس خیل تمام چیز دختر را که از قبیل فرش، ظرف، زیورات و اثاثیه مکمل منزل است در همین موقع با عروس یکجا به داماد می سپارند.

وقتی کاروان عروس و داماد از محلات عبور میکند جوانان هر محل با گرفتن از دو طرف ریشمه های قوی و بالنگی در مقابل شتر کجاوه ایستاده شده معانعت می نمایند تا آنکه داماد خیل برای آنها پول بدهند و جوانان از راه شان دور شوند.

پس از آنکه داماد خیل بمنزل رسیدند مراسم عروسی در نزدیکی شب بعد از شام

خانمه یافته عروس و داماد را در خرگاہی که برای شان تهیه شده جابجا میکنند و فردای آن رنکه عروس خانه داماد را ترک میگوید.

حاجی افغان بای که خود از ترکمن های هرات می باشد ضمن لبخندی اشاره به رسمی

تردکه در بین آنها مروج بوده و آن رسم چنینست که داماد موزه بزرگشی دریا داشته

در حالیکه جمعی از نزدیکان او حاضر هستند در خرگاه پاهای خود را به طرف عروس دراز کرده و عروس مجبورست موزه را از پاهای او بیرون کند.

موزه بسیار بمشکل بیرون میشود و آن

مراسم عروسی صنعتگران قالین بصورت عنعنوی طورست که بادر نظر داشت وارد بودن دختر به فن قالین، چند تن از بزرگان

از طرف فامیل پسر برای خواستگاری بخانه پدر دختر رفته تقاضای خود را در زمینه ابراز میدارند و بعد از آنکه به نتیجه رسید، در مرحله اول طویانه که تقریباً از یکده تا پنجاه هزار افغانی مروج است فیصله شده در باره مصارف شیرینی خوری و روز انعقاد آن بحث میشود و فرمایش فامیل دختر ارائه می گردد.

سپس شیرینی خوری با شور و شفع در منزل پدر دختر صورت میگیرد و فامیل پسر

نان، جای، شیرینی خورده چشما و دستمال میگیرند و در همین روز راجع به روز عروسی و مصارف آن بین خانواده پسر و دختر مذاکره شده و تصمیم میگیرند.

مراسم عروسی نیز در روز برپا میشود که آنها در منزل پدر دختر بوده فامیل پسر با استفاده از اسب، شتر و کراچی با ساز و سرود خود را به مراسم میرسانند و نان چاشت را در

منزل عروس خیل صرف کرده بعد از ظهر عروس را بخانه نقل میدهند.

عروس را موقعیکه میخواهند بخانه شوهر ببرند در بین قالین گذاشته از چار طرف آن طبق عننه و رسوم، نزدیکان هر دو فامیل

گرفته به کجاوه و یا دولی که در شتر آمده

رسم بخاطرست که قدرت و توانایی عروس معلوم گردد.

او همچنان گفت در مراسم عروسی مسابقات بزرگشی نیز صورت میگیرد.

پرسیده شد از آغاز تا انجام همه مراسم ازدواج چه مصرفی ایجاد میکند؟

وی گفت مصارف در هر فامیل فرق داشته

آنکه قدرت مالی بیشتر دارد زیاد تر مصرف میکند اما از یکده هزار افغانی مصارف در هیچ فامیل صورت نمیگیرد.

حاجی افغان بای در پاسخ به سوال دیگری راجع به ارتباط بعدی فامیل عروس خیل و داماد خیل چنین توضیحات داد:

بعد از سپری شدن یک هفته از مراسم عروسی عروس خیل داماد را ضمن دعوتی پای وازی

میکند و در تمام این مراسم زنان و دختران عروس خیل از داماد خیل و از داماد خیل از عروس روی باز نمی باشند.

در دعوتیکه داماد با یکده از بزرگان خود

شرکت میکند پدر عروس چین زیبایی را به

شانه او می اندازد.

او در حالیکه به شف لنگی خود دست می کشید خنده کتان گفت در محل ما رواج است

که بعد از یکماه عروسی، پدر دختر خود را تنها

بخانه دعوت میکند و یکماه و یا بیشتر از آن عروس در خانه پدر باقی می ماند و داماد حق

ندارد که در طول آن زمان وارد خانه خسر شود مگر دزدانه در بعضی شبها می رود و خانم خود را

دیده قبل از روشنی صبح از آنجا فرار می نماید.

مراسم عروسی که از آن تذکر داده شد در

تمام مناطق صنعتی قالین مروج بوده و امروز طبق پیشبینی هایی که شده در حدود هفتصد

هزار نفر درسی و یک منطقه نه ولایت شمال، شمال غرب و غربی کشور به صنعت قالین بافی در آن مروج است عبارت اند از: بلخ، جوزجان، فاریاب، هرات، فراه، نیمروز، بادغیس، کندز و سمنگان.

صنعت قالین در کشور ما تا ریخ طولانی داشته در دوره مدنیت غزنویان در تحت سلطه امپراطوری آن در بعضی مناطق خاصا مزاول شریف

منحیت فرش زینتی رونقی خوبی کرده بود. این صنعت در قرون بعدی به قسمت های

شمالی، شمال غربی و غربی کشور توسعه یافت و امروز قلم درشت صادراتی و عایداتی کشور ما را تشکیل میدهد.

در تهیه قالین از پشم های خالص استفاده

می شود و در رنگ آمیزی آن در گذشته از نباتات طبیعی خصوصاً گل ها و ریشه آن استفاده می گردید.

در دیزاین و نقشه های قالین از تابلوهای هنری میناتورست های هرات در زمان آن نیز استفاده شده و امروز قسمی که معلوم شده

قالین های قدیمی افغانستان در موزیم

مترو پولیتن نیو یارک، موزیم میلان ایتالیا و موزیم های المان و انگلستان قرار دارد.

شهرت جهانی قالین افغانی محصول آرت کهن و دیزاین عنعنوی صنعت آن میباشد که امروز نیز توسط زنان و دختران جوان تعقیب می گردد.

دیزاین و نقشه های قالین بنام زیورات دوشیزگان جوان ظروف خانه، صورت اطفال

و اشیای دیگر مثل بانامچه (زیور تقریست) جمجه گل (جمجه جزء ظروف آشپز خانه) گونجک

گل (همیل کردن دختران) آدم جق (صورت اطفال خورد) قوچان «شاخ قچ» اونگرغه (ستون

فقرات) تنگرم و قانغزومل «تنگه و یازنگوله ها که دختران قالین باف آن را در کلاه های

خود می بندند» و شلیه (زیورات محلی صنعتگران) مسمی است.



هنگامیکه عروس را بخانه داماد می برند

ددی هیواد د بندخوا او نارینه

په گډه سره دسترو تمه، نو نو پښت

ایښی دی

زمونږ دولسی ژوندانه یوه په زړه پورې خصیصه خو داده چه ښځی اونارینه دخپل ژوند د تنظیم اودملی ژوندانه دښه والی په زمینه کی اوږه په اوږه کارکوی اویدی توگه غواړی چه دخپل ملی ژوندانه کارواندبری اوپرختک خواته بوځی. پدی زمینه کی ز مون ملی روایات دښی چه هڅو ته تعصبانه و اونشته. ښځو دتل لپاره دنارینه مرستی کړیدی. اوهغه یی دژوند په ارت او ناپایه ډگرکی یواځی ندی پریښی.

زمونږ تاریخ یوخلانده تاریخ دی. دمدنیتونو ښی ښانی یی د هری ډبری لاندی شته اودغه ښی ښانی پدی شاهدی وایی چه دلته ډیرستر اوسترگی بریښوونکی مدنیتونه تیر شویدی. دامدنیتونه چاچوپکړیدی؟

ددی پوښتنی خواب ډیر روښانه دی ددی هیواد خلکو او پیغلو، ددی هیواد ښځو اومیرو، اویدی جوړښت کی دمیرمنو برخه ډیره خلانده او روښانه ده.

دی هیواد ته ډیرو یرغلگرو سترگی نیولی وی، اوپه همدی وجه ډیری خونړی جگړی شویدی. هغه جگړی چه زمون وطنوالو د خپلی خاوری دساتنی لپاره کړیدی. دفاعی اوعادلانه جگړی. اویدی عادلانه جگړوکی افغانی میرمنه سنگر په سنگر د میړنو او افغانی خلمیانو سره برخی اخیستی دی.

دوی په ډیره میړانه دهیواد له غرونو اورغونو، سمو او هسکونه دهیواد دښمنان شړلی دی. او جگړی یی دهیواد دښمن هویت دساتنی په خاطر گټلی دی.

دا د جگړی په شرایطو کی. اود سولی په حالت کی هم افغانی میرمنی دنارینه و سره خنک په خنک او اوږه په اوږه په تولیدی چارو کی برخه اخیستی. لوی ورسره کړیدی په کراو کړونده کی یی برخه ورسره اخیستی او اوس دمعاصر او نوی ژوند په شرایطو کی هم دفتر په دفتر اوکار خانه په کار خانه د نارینه

ترخنګه کار کوی اوزیار باسی. نن سباچه زمون دملی ژوندانه بڼه اوږی اوښه کیږی، هیوادترقی اوپرختک کوی نو بیاهم افغانی میرمنی له نارینه و سره روانه ده اودژوند په ټولو ډگرونو باندی ور سره په ملګرتیا سره کار کوی.

دآزادی ښوونکو جگړو تفصیل ډیر زیات دی اویدی لنډو خبرو کی نه ځایږی. یعنی هلته چه افغانی میرمنی دخپلی توری برښنا ښودلی او دخپل شهادت او زړه ورتیا ثبوت یی ورکړیدی.

خودسولی په شرایطو کی څه نن اوڅه په تیروخت کی مون وینو چه تولیدی کار د میرمنو له خوا ډیر لمر ښوونکی شویدی. افغانی میرمنو دماشومانو د ساتنی اوپالنی په اړخ کی په مالدارۍ، کراو کړهڼی اونورو برخو کی د افغانی نارینه و مرسته کړیده. موږچه نن په هیواد کی وینوچه څه کارونه اوپرختگونه شویدی، نوددی چارو نیما یی میرمنو

سرتو رسولی دی. که یی سمه ښځه برخه نه وی پکښی اخیستی نونارینه خوی دی ته هڅولی اوپاللی چه دخپل هیواد دپرختک په ستر کارکی و برخه واخلی اوخپل تاریخی نقش ولوبوی.

نوداخو کښی ددی لپاره دی چه وښودل شی افغانی میرمنه ولسی ژوندانه په هینداره کی لوست موجوده، بلکه یو فعال موجود دی که نن سبا یوهغه ده، که دژوند بله برخه د افغانی میرمنو ونډه پکښی ځلانده او روښانه ده. هغه په خورا خیرسره نن د ژوند له رموزو سره دځان آشنا کول غواړی. هغه دمعاصر ژوند اومدرن حیات په رازونو آشنا کیږی، هغه یوهغه غواړی، هغه کار غواړی، هغه له نارینه سره برابر حقوق غواړی او هغه دملی ژوند په ډگرکی دیوکتور موجود دنقش لوبول غواړی. میدان ورته پراخ دی، افق ورته روڼ او لاره ورته پرانیستلی ده.

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

بودند که بعقیده ایشان آفتاب در هر سال یکبار محیط آنرا طی میکند و گردش خود را در اطراف زمین انجام میدهد آنان اسم این دایره را منطقه البروج گذاشته بودند و آنرا به دوازده قسمت تقسیم نموده بودند و هر قسمتی را بنام ستاره هایی که در آن قسمت واقع شده است نام گذاری کرد و آنرا برج همان ستاره میخوانند: این دوازده برج عبارتند از:

برج حمل (بره) - برج ثور (گاو) - برج جوزا (دو پیکر) - سرطان (خرچنگ) - اسد (شیر) - سنبله (خوشه) - میزان (ترازو) - عقرب (کژدم) - قوس (کمان) - جدی (بز) - غله (دلو) - آبکش (حوت) - ماهی و چون محیط دایره را بر ۳۶۰ درجه تقسیم کرده بودند برای هر برج ۳۰ درجه قائل بودند و معتقد بودند که آفتاب بطور متوسط در هر شبانه روز ۵۹ دقیقه و ۸ ثانیه و ۲۰ لاله را طی میکند و بعد از آنکه ۳۰ درجه حمل را پیمود به برج ثور داخل میشود و بتدریج ۳۰ درجه آنرا طی میکند و سپس به برج جوزا میرود و همینطور میرود تا اینکه درجات حوت را تمام می کند و بار دیگر به برج حمل داخل میشود و از وقتی که به نقطه معینی در اولین درجه حمل داخل میشود تا زمانی که دو باره به همان نقطه در اولین درجه حمل میرسد یک سال تمام میشود و بر همین قیاس از هر درجه مربوط به یک برج تا وقتی

کجای فضا میباشد. ضمناً برای اینکه اهمیت کار منجم در هنگام تنظیم تقویم رقیمی دانسته شود باید گفت که تشخیص موضع سیاره در فضا آنقدرها آسان نیست، بلکه منجم از یکطرف مختصات سیاره را در صفحه مدار بدقت در نظر میگیرد و سپس صفحه مدار سیاره را در فضا و نیز چگونگی قرار گرفتن مدار را بر آن صفحه مورد مطالعه قرار میدهد و آنگاه بمقدور خواهد بود که موضع سیاره را تعیین میکند که البته این عمل برای منجمان ممالک پیشرفته با داشتن رصدخانه های مجهز و بزرگ چندان مشکل نیست ولی برای منجمان ما که جز چند فورمول و یک قلم و دو سه ورق کاغذ چسب دیگری درد سترو ندارند مستلزم رنج فراوان است بخصوص که اگر کوچکترین اشتباهی در یک قسمت محاسبه رخ بدهد سر تا سر استخراج مقرون به اشتباه میشود و باید عمل را از نو شروع کند. و حالا برای اینکه بهتر از طرز کار منجم آگاه شویم، معلوم است که در باره برجها و سیارات بعقیده منجمان قدیم و هیات دانهای امروزی تقدیم میکنیم.

برج های دوازده گانه منطقه البروج از نگاه قدما:

ستاره شنا سان قدیم که زمین را مرکز عالم و آفتاب و ماه و سیارات و گردنده بدور زمین میدانستند، دایره بزرگی را در نظر گرفته

و این غیر از بروج ۱۲ گانه است که در ضمن جدول حرکات سیارات مواضع ماه را تعیین میکنند و البته شرح و توضیح مطالب فوق بعد از جای خود آن خواهد آمد. ستون های دیگری هم در تقویم رقیمی هست، مانند ستون توقیعات که در آن تصادف هر روز را با واقعات تاریخی مهم ذکر مینمایند. و ستون بست و کف الحقیب و غیره که در احکام نجومی بکار میرود و توضیح آنها در آینده خواهد آمد. در باره این نوع تقویم و رسم الحظ نجومی و طرز استفاده از آن در شمارهای آینده مطالبی تقدیم خواهد شد.

در اینجا همینقدر کافی است که گفته شود: تقویم رقیمی (بمعنی دفتر سال) در حقیقت حاصل و نتیجه عملی است که از آن در اصطلاح اهل نجوم به «تقویم نجومی» تعبیر میشود و منظور از آن تعیین وضع سیارات و ثوابت در هر لحظه در فضا میباشد، یعنی منجم وضعی را که هر سیاره بهنگام ظهر هر روز در فضا دارد، در دفتر سال «تقویم رقیمی» ثبت میکند و چون مدت حرکت هر سیاره برای منجم یا خواننده تقویم رقیمی معلوم است با ملا حظه تقویم رقیمی و محاسبه دقیق می تواند بفهمد که مثلاً سیاره زهره در ساعت ۸ صبح همان روز یا ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز در کدام درجه و دقیقه از کدام برج قرار دارد و بعبارت صحیح تر در

در تقویم رقیمی محل هر یک از سیارات (البته سیارات هفتگانه قدما که ماه نیز یکی از آنها بشمار می رود) بدقت محاسبه و تعیین میشود و باید بخاطر داشت که این محل معین شده مربوط به وقت ظهر هر روز است، یعنی اگر شما در تقویم رقیمی میخوانید که مثلاً آفتاب در سه درجه ۱۷ دقیقه برج جوزا میباشد منظور منجم اینست که آفتاب در ظهر آن روز به سه درجه ۱۷ دقیقه جوزا است و با در نظر گرفتن اینکه هر یک از سیارات در مدتی کمتر یا بیشتر از سیاره دیگر دوره فلکی خود را می پیماید بخوبی دانسته خواهد شد که منجم چقدر از وقت خود را ناچار است صرف محاسبه دقیق حرکت هر سیاره در ۳۶۰ روز بکند.

ازین گذشته، تعداد ساعات و دقائق هر روز و هر شب نیز جدا گانه حساب میشود و در ستون مخصوص روز یا شب درج میگردد. ساعات طلوع آفتاب و غروب آفتاب و بین الطلوعین و نصف النهار هم هر کدام جدا گانه حساب و در ستون مخصوص آنها ثبت میشود.

ستون دیگری در تقویم رقیمی هست که در آن اتصالات و نظرات کواکب نسبت به یکدیگر برای هر روزی که اتفاق می افتد، ذکر می شود.

ستون دیگر، منازل ۲۸ گانه قمر را در هر روز نشان میدهد.

الغ بیک که پنج قرن پیش از ما - میز یشته است بسیار قابل توجه میباشد .

طلوع وغروب برجها :

در میان ستارگان زیادی که هر شب صفحه آسمان را چراغان می کنند ، دو ستاره بسیار شناخته شده است که اکثر دهقانان و چوپانان و بعضی از شهر نشینان آنها را از میان انبوه ستارگان تشخیص میدهند ، یکی ستاره پروین (یا بزبان عربی ثریا والنجم بالف ولام) است که مجموعاً ۱۱ از چند ستاره نزدیک بهم مثل خوشه انگور میباشد و دیگری عقرب است که شبها هت زیادی به عقرب (کژدم) دارد با همان شاخها و دم که در کژدم دیده میشود . اگر شما هم آن دو ستاره را شناخته باشید ، میدانید که هر وقت یکی از آنها در آسمان دیده میشود ، دیگری هیچ بنظر نمی آید بقیه در صفحه ۵۷

بطلمیوس بزرگترین منجم قدیم ۳۶۵ روز و ۵ ساعت ۵۵ دقیقه و ۱۲ ثانیه و مطابق حساب ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان حرانی مشهور به بتانی (متوفی پس از ۳۱۷ هجری) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۲۴ ثانیه و مطابق حساب علامه ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۷ دقیقه و مطابق حساب زیج ایلخانی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و مطابق حساب زیج الخ بیک ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵ (ثانیه و مطابق حساب دانشمندان امروزی هیات چنانکه در جدول دیده میشود ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه است و بطوریکه خوانندگان محترم می بینند از بطلمیوس که حسابش تقریباً شش دقیقه با محاسبه امروز اختلاف دارد ، تفاوت حساب منجمان دو ره اسلامی با محاسبه امروز بسیار ناچیز است و مخصوصاً محاسبه

قدما ، حرکت خورشید را بدور زمین نفی میکنند و قائل به حرکت زمین به دور آفتاب می باشند منطقه البروج را عبارت از دایره بزرگی در فضا میدانند که محل عبور زمین و سیارات دیگر (غیر از پلوتون و سیارات کوچک) در هنگام گردش به دور آفتاب میباشد .

یاد آوری :

منجمان قدیم ، منطقه البروج را فلك البروج و نطاق البروج نیز می نامیدند بنابر این اگر در شعر یا نثر قدیمی اسامی فلك البروج یا نطاق البروج دیده شود ، منظور شاعر یا نویسنده همان منطقه البروج است . یاد آوری دیگر :

باید دانست که وقتی از یک برج مثلاً میزان یا حوت ، نام برده میشود تنها همان مجموعه ای که صورت میزان (ترازو) یا حوت (ماهی) را تشکیل میدهد در نظر گرفته نمیشود ، بلکه ممکن است یک ستاره یا چند ستاره دیگر در نزد یکی همان مجموعه (و در حقیقت بداخل محدوده ۳۰ درجه) موجود باشد . منجمان آن ستاره یا ستاره ها را هم بنام همان برج منسوب میکنند . مدت هر برج :

عبور زمین از برابر برجها ی داخل منطقه البروج ، که منجمان قدیم آنرا عبور آفتاب میدانستند ، در تمام برجها بیک اندازه نیست و هر کدام با یکدیگر تفاوت دارد بنا بر آن ماههای شمسی که در تقویمهای عادی بمنظور سهولت کار ، شش ماه اول ۳۱ روزه و پنجاه دیگر ۳۰ روزه و ماه حوت در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ روزه حساب میشود . در حقیقت کمتر یا بیشتر از مدتی است که معمولاً تعیین میشود و در جدول جداگانه ای که در همین صفحه چاپ شده است مقدار حقیقی مدت هر برج مطابق آخرین محاسبات نجومی تعیین شده است .

یک حساب دیگر :

برای اینکه از دقت نظرو درستی محاسبه منجمان قدیم با وصف این که وسایل کار و تحقیق آنان بسیار محدود بوده است ، آگاه شویم بد نیست که نظرات بزرگترین علمای هیات و نجوم قدیم را در باره مدت یک سال شمسی در اینجا ذکر کنیم : یک سال شمسی مطابق حساب

روز	ماه	نیمه	برج	نقطه
۱	حمل	۳۶	۳۱	۱۱
۲	ثور	۳۳	۲۹	۱۱
۳	جوزا	۳۱	۲۸	۱۱
۴	سرطان	۲۲	۲۲	۱۱
۵	اسد	۲۶	۲۶	۱۱
۶	سنبله	۲۴	۲۴	۱۱
۷	میزان	۲۳	۲۳	۱۱
۸	عقرب	۲۵	۲۵	۱۱
۹	قوس	۱۳	۱۳	۱۱
۱۰	جدی	۲۵	۲۵	۱۱
۱۱	دلو	۵۱	۵۱	۱۱
۱۲	حوت	۱۱	۱۱	۱۱
جمع		۱۱	۱۱	۱۱

جدول فوق مدت حرکت زمین را بدور آفتاب در هر یک از برجها دوازده گانه سال نشان میدهد و این که در این جدول از حرکت مزبور به «حرکت ماهیانه آفتاب» تعبیر شده است برای آنست که در اصطلاح نجومی از چنین حرکتی به حرکت آفتاب تعبیر مینمایند مثلاً میگویند تحویل آفتاب به برج حمل ، به برج ثور و ...

که بار دیگر بهمان درجه از آن برج میرسند ، یکسال است و این همان چیزی است که ما سال شمسی می نامیم و ۱۲ ماه یا ۱۲ برج آن مشهور است و ابتدای آنرا از اول حمل می گیریم که در آن وقت منطقه البروج و بشرحی که بعداً خواهد آمد یکدیگر را قطع میکنند .

باید بیاد داشت که نامیدن ستاره ها به نامهای بره و گاو و غیره معدل النبار بسیار قدیمی دارد که به دوره های تمدن کلاه و آشور و مصر قدیم مربوط میشود و وجه تسمیه آنها شاید این باشد که در آن وقت ها مجموعه ستارگانی که به نامهای مذکور نامیده شده است بصورت حیوانی یا چیزی شبیه بوده و به مناسبت همان شباهت چنین نامیده شده اند ، چنانکه همین حالا صورت مجموعه ای که بنام عقرب نامیده میشود ، کاملاً بشکل کژدم است . منطقه البروج از نگاه معاصران : هیات دانهای امروز که بخلاف



در این شکل صورت تخیلی هر برج نشان داده شده و در قسمت داخلی جدول زیر هر برج علامتی نصب شده که منجمان روم قدیم برای سیارات سبعة ، آن زمان تعیین کرده بودند و علامت مزبور در این شکل خانه هر سیاره را مطابق بقایای پیروان احکام نجوم نشان میدهد .

از جدول مندلیف

از جدول جدید میتوان بخوبی استفاده کرد.

● این جدول به سه لسان ترتیب شده است.

اند میپردازند تا آنچه در خود نهان امر تحصیل علوم کاشش خوا هد دارند در خدمت مردم و جامعه یافت .

افغانستان بگذارند . با این اساس باز هم گفته می

مثال این همه کوشش و زحمات توانیم که کشور ما درین امر از

این طبقه مستعبد را میتوان نزد
حوان ۲۱ ساله ای که جنود مندلیف

جوانان هیچ تسواری دیگر
همواره در فکر بهبود اجتماع خود

زمینه استفاده اش را برای بوده و آرزو دارند تا از راه های

محققین کشور که میخواهند از علم
کیمیا چیزی بیاموزند خوبتر و بهتر
مختلف به اهداف خویش که همانا
خدمت به وطن است بپردازند.

مهییا ساخته‌است بخو بی مشا هده مائند .

کرد که اگر جوانان دیگر این عمل را اینک که در پرتو نظام جمهوریت

بزرگترین مشکلات جوانان ما در

جوانان با استعداد افغان در عمل از جوانان هیچ کشوری عقب نمی مانند زیرا آنچه در نهاد دیگران است آنها نیز از آن برخوردارند یعنی هم استعداد دارند و هم مغز متفکر تنها چیزیکه تا امروز مانع

تبارز استعداد آنها شده بود و زمینه استفاده از این ذهنیت ها مهیا نشده همانا موجودیت شرایط نا مساعد برای آنها بوده است . اکنون که جوانان افغان زمینه تبارز استعداد خود را وسیع یافته

										100797 1 10026 2		 ДМИТРИЙ ИВАНОВИЧ МЕНДЕЛѢЕВ 1834-1907						
9399 3	90122 4	5 10.01	B	6 12.0115	C	7 14.0067	N	8 15.9994	O	9 16.9994	F	20.183 10	Ne					
22.9898 11	24.32 12	13 28.9815	Al	14 28.086	Si	15 30.9738	P	16 32.064	S	17 35.453	Cl	39.948 18	Ar					
39.102 19	40.08 20	Sc	44.956 21	Ti	47.90 22	V	50.942 23	Cr	51.996 24	Mn	54.938 25	55.847 26	Fe	55.847 27	58.932 28	58.932 29	Ni	
63.546 29	65.37 30	Cu	65.37 31	Zn	69.72 32	Ga	72.59 33	Ge	75.94 34	As	78.96 35	Br	83.80 36	Kr				
85.47 37	87.62 38	Y	88.905 39	Zr	91.22 40	Nb	92.906 41	Mo	95.94 42	Tc	98.906 43	98.906 44	Ru	101.07 45	102.905 46	106.4 47	106.4 48	Pd
107.868 49	112.40 50	Ag	114.82 51	In	118.69 52	Sn	121.75 53	Sb	127.60 54	Te	126.9044 55	131.30 56	I	131.30 57	Xe			
197.04 79	200.59 80	Au	200.59 81	Hg	204.37 82	Tl	207.19 83	Pb	208.980 84	Bi	209 85	210 86	Po	210 87	At	210 88	210 89	Rn
227 89	227 90	Ac	227 91	Th	232 92	Pa	232 93	U	238 94	Np	237 95	244 96	Pu	243 97	243 98	Am	243 99	Cm
232 100	232 101	Bk	247 102	Cf	251 103	Es	252 104	Fm	257 105	Md	258 106	259 107	No	259 108	Lr			
140.12 58	140.907 59	144.24 60	145 61	150.35 62	151.96 63	157.25 64	158.921 65	162.50 66	164.930 67	167.26 68	168.931 69	173.04 70	174.97 71					
Ce	Pr	Nd	Pm	Sm	Eu	Gd	Tb	Dy	Ho	Er	Tm	Yb	Lu					
232.038 90	231 91	238.03 92	237 93	242 94	243 95	247 96	247 97	249 98	254 99	253 100	253 101	258 102	259 103					
Th	Pa	U	Np	Pu	Am	Cm	Bk	Cf	Es	Fm	Md	No	Lr					

ہندلیف عالم شہیر روس با طرح این جدول انقلابی در عالم کیمیا پدید آورد

جدول دوره‌های عناصر

PERIODIC TABLE OF THE ELEMENTS

Transition metals Nonmetals

لغت‌نامه

قیمت (۱۰) هزار

جدول دوره‌های عناصر
فهرست عناصر و اتمی و خواص
سایر عناصر و اتمی و خواص
و عناصر و اتمی و خواص
و عناصر و اتمی و خواص

ازین جدول ساخته دست جوان ۲۱ ساله افغان میشود بخوبی استفاده کرد

جوانان در ساحات مختلفه استعداد های نهفته خویش را بکار انداخته ابداعات را در رشته های منظور خود در منصفه اجرا گذارند .

درینجا ما یکی از جوانان بسا درك را که خواسته تا استعداد خود را در کیمیا بکار بیاندازد و از آنرا مشکل اعده را مرفوع گرداند معرفی و کار او را از نظر خوانندگان ارجمند میگذار نیم آناتیکه با علم کیمیا سر و کار دارند و یا علاقمند اند که مردان علوم و دانش را بشناسند (مند لیف) عالم بزرگ و شهیر روسی که جدول آن معروف است خواهد شد شناخت و یا لافل نامی از آن را شاید شنیده باشند چه اهمیت جدول این عالم عالی مقام بقدریست که هر زو هشگر کیمیا در مرا حل اول فرا گرفتن اساسات کیمیا محتاج به مطالعه این جدول هستند .

(دیمتری ایوانوویچ مندلیف که در هفتم جنوری سال ۱۸۳۴ در شهر تابوسکی تولد شده تحصیلات



بنیادلی اصیل میر پتنگ

ابتدائی خود را در همان شهر و متعاقبا در انستیتوت پترزبورگ به پایان رسانید .

در سال ۱۸۵۷ موفق به دریافت جائزه مدال طلا از انستیتوت مذکور گردید .

وی در سال ۱۸۵۹ ماستری خود را تحت عنوان (کثافت حجمی) گرفته و برای ستاژ دو ساله علمی به فرانسه و آلمان مسافرت نمود .

در خزان ۱۸۶۰ در شهر (کارلسی او فیکار) جرمنی اجلاسیه بین المللی کیمیا افتتاح گردید که این اجلاسیه در تاریخ کیمیا رول عمده را بازی کرده و در آن سیستم اوزان اتمی و فورمول های کیمیاوی تعیین گردید

که (مندلیف) در کار های اجلاسیه مذکور بطور فعال شرکت کرد بعد از عودت به روسیه در سال ۱۸۶۱ کار های علمی خود را تحت عنوان کیمیا ای عضو ی که اولین کتاب درسی کیمیا ی عضو ی به لسان روسی است بچاپ رسانید .

در سال ۱۸۵۶ بعد از (تسرس) داکتری بحیث پروفیسور به پوهنتون پترزبورگ انتخاب گردید و مدت ۲۳ سال در آن پوهنتون مشغول تدریس و تحقیقات علمی بوده . در همین مدت موفق گردید که عناصر را به شکل درست و جدید دسته بندی و ترتیب نموده و اشکال دسته بندی سابق را که ناقص بود از میان بر دارد .

قبل از مندلیف دانشمندان چون (دو برینر) از آلمان در ۱۸۱۷ و نیولیندز امریکایی جدولهای از عناصر ترتیب داده بودند که اولی عناصر را به سه گروپ و دومی به هفت گروپ تقسیم کرده بودند که تا قبل از وجود جدول مندلیف مورد اعتبار بود .

بنیادلی اصیل پتنگ فارغ التحصیل لیسه رحمان بابا که از ولایت پکتیا است جوان ۲۱ ساله است که در عالم کیمیا ی کشور با این سن کم خویش خدمت زیادی نموده و موقعیت های آینده اش را میتوان

از این کارشن حدس زد . موصوف بعد از اینکه اهمیت جدول مندلیف و سوانح دانشمند متذکره را تشریح کرد گفت .

جدول مذکور برای محصلین و متعلمین ما که در فرا گرفتن علم کیمیا شکل ابتدائی را دارند غیر قابل هضم بوده و در قسمت تشریح آن به مشکلات مواجه می گردیدند ازین سبب من بر آن شدم تا راه حلی برای شرح جدول بیابم و بسبب بعضی حواشی در جدول اضافه کرده و آنرا مرتب ساختم .

از وی پرسیدم چیز های که در جدول اضافه کرده اید چه است که در جواب گفت :

چون در جدول های سابق متعلمین نمی دانستند که درین جدول عناصر الکترون وزن اتمی و نمبر اتمی کدامها اند پس در جدول که من ترتیب داده ام تمام این مسایل به صورت واضح نوشته شده و نیز تشریح مختصری به لسان های پشتو و دری افزوده گردیده تا متعلمین بفهمند در ستون های جدول که عناصر قرار دارد از کدام نوع عنصر شروع و به کدام نوع عنصر می انجامد .

وی علاوه کرد :

در جدول های سابق وزن اتمی

آن تفاوت داشت لهذا در جدول من وزن اتمی طوری انتخاب شده که متعلمین در آن به کدام مشکلات مواجه نشوند و نیز در جدولهای سابق بعضی الکترون های عنا صر قسمی نوشته شده بود که متعلمین ما از آن استفاده کرده نمی توانست که من درین جدول آنرا واضح ساخته ام و هم درین جدول نامهای يك عنصر به دری و انگلیسی به منظور تفهیم بهتر متعلمین نوشته شده است که اگر کسی به انگلیسی استفاده بتواند انگلیسی است ورنه از دری آن مستفید شود .

در جدول های سابق بر ای متعلمین سوال خلق میشد که فلزات در کدام طرف جدول و غیر فلزات به کدام طرف جدول قرار دارد .

من این سوال را رفع ساخته و چنین ترتیب کردم . فلزات ، غیر فلز از شبیه فلزات و غازات نجیبه باخط های درشت از هم دیگر جدا شده است .

مشکل دیگری که در جدول سابق موجود بود در سر عناصر اعداد به رومی نوشته شده بود که متعلمین از درك آن عاجز بودند درین جدول آن مشکل نیز رفع شده است .

به این ترتیب هر يك از اعداد رومی جداگانه با مفاهیم تشریح گردیده است .

بقیه در صفحه ۶۰

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

عمه حالت درماندگی و تسلیم را می بیند و بی آنکه چیزی بگوید از جایش بلند میشود و از اتاق بیرون میرود. تعجب میکنم که چطور پولها را با خودش نبرد و همانجا گذاشت. حتما متوجه شده است که دیگر کاری از دست من ساخته نیست و من دیگر توانایی آنرا ندارم از خود عکس العملی نشان بدهم. عمه میرود و من تصمیم میگیرم کاری کنم، دلم از نفرت و انزجار لبریز شده است. پولها را بر میدارم و از جایم بلند میشوم و از اتاق بیرون میروم. نوت های صد افغانیگی مثل آتشی دستان را می سوزد، اما من سعی میکنم آرام باشم، آرام آرام. و این برای تصمیمی که من گرفته ام ضروری است.

وقتی از برابر اتاق عمه میگذرم لحظه مکث میکنم و بعد گوشه پرده را بلند میکنم و چشم در چشم عمه میدوزم، لرزشی آکنده از نفرت سر تا پایم را فرا میگیرد، اما سعی میکنم عمه چیزی از وضع و حالم نفهمد. بهمین جهت در حالیکه زهر خندی بر لب دارم يك نوت صد افغانیگی از بین پولها بیرون میکشیم و بطرف عمه می اندازم و میگویم:

من گرسنه ام.

آنوقت بی آنکه حرف دیگری بزنم از آنجا دور میشوم صورت شگفتزده عمه هنوز در برابر چشمانم است. شاید هرگز بفکرش نمیرسید که من چنین رفتاری با او بکنم. اما من تصمیم را گرفته ام.

دو روز از این حادثه گذشته و چیزی به تاریک شدن هوا نمانده است. من تازه از بیرون برگشته ام و از بس راه رفته ام پاهایم درد گرفته است. صورت سیما از لبخند خوشحال کننده شگفته است و با ذوق کودکانه ای لباسهایی را که برای او خریده ام بالا و پائین میکند، خوشحالی او برای من به جهانی می ارزد اما درد من غمی می جوشد، غم پنهانی که میخواهد وجودم را ذره ذره به تحلیل ببرد و سلامت و زندگی

ام را از من بگیرد. ناگهان عمه وارد اتاق میشود و میگوید:

لیلا!

ها!

جواد آمده است.

کجاست؟

پشت در حویلی.

لحظه ای مکث میکنم و میگویم:

بگو بیاید خانه.

عمه بی آنکه حرفی بزند، بطرف در حویلی میرود و از قیافه او هیچ چیز خوانده نمیشود.

وقتی عمه بیرون میرود نام جواد بدون اینکه خود بخوام سر تا پایم را می لرزاند اما من گوشش میکنم برخودم مسلط باشم و خون سردی ام را از دست ندهم. من از دو روز پیش، خودم را آماده برای چنین برخوردی کرده ام و نباید کاری کنم که کسی متوجه هیجان درونی من بشود، مخصوصا جواد، که من برای او نقشه هایی دارم.

روی سیما را میبوسم و از او میخوام بالباسهایش به اتاق دیگری برود. و خودم از جا بلند میشوم و بطرف آینه میروم و موهایم را که کمی نامرتب شده است، مرتب میکنم و بعد از اتاق بیرون میروم تصمیم گرفته ام بروم جواد را ببینم، جواد که خوشبختی و سعادت را از من گرفته است و زندگی ام را

دگرگونه کرده است.

وقتی وارد سالن میشوم، جواد را میبینم که در مبلی فرو رفته است و سگرتی که لای انگشتانش است دود ملایمی در هوا پخش میکند.

عمه تا مرا می بیند با عجله از جایش بلند میشود و از اتاق بیرون میرود. من و جواد دوبه دو بروی هم نشستیم اتاقی که چندین بار در دوران نامزدی من و جواد دوبه دو بروی هم نشستیم بودیم و حرفهای ماحرفهای عاشقانه بود.

با ورود من جواد از جایش بلند میشود، محیلانه لبخندی میزند و بعد دستش را بطرف من دراز میکند. من دست درازشده او را نادیده میگیرم و میروم روبرویش می نشینم، جاییکه همیشه می نشستیم.

میبینم جواد پیشانیاش ترش میشود اما باز هم خودش را از دست نمیدهد و میگوید:

امید و ام مزاحم نشده باشم.

بعد سوال میکند:

مزاحم که نشده ام؟

باتلخی لبخند میزنم:

جواد خان! هیچکس نمیتواند مزاحم من شود. من خودم میخواستم شمارا ببینم.

لحن خشک و برنده است و برای جواد غیر مترقبه و ناگهانی. بالکنت میگوید:

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

آقای دیدبان!

من یکی از خوانندگان یاد داشت های لیلا هستم که با قلم شیوای شما تنظیم میشود.

سرگذشت لیلا، سرگذشت درد انگیزی است، سرگذشتی است که انسانی یا در حقیقت دختری، قربانی امیال و هوسهای مردانی میشود که جز لذت جویی و کامرانی خوش هدفی ندارند و در این راه از هیچ بشرمی بی روگردان نیستند. بیچاره لیلا که در دام چنین مردانی افتاد و آن در صفتان زندگیش را تباه ساختند.

آقای دیدبان!

من برای کومک کردن به لیلا حاضر م. نمیدانم به چه طریق میتوانم به او کومک کنم؟ خواهش میکنم در این باره راهنمایی ام کنید.

اگر لیلا حاضر باشد من از هیچ کومکی دریغ نمیکنم. از هیچ کومکی!

الف. ن (از شهر هرات)

بلی.... البته..

آنوقت سگرت نیم سوخته اش را خاموش میکند و سگرت دیگری آتش میزند و در جایش جا بجا میشود. از قیافه اش میخوانم که سعی دارد خودش را بی اعتنا نشان بدهد، بی اعتنا بمن و بی اعتنا از اینکه در برابر من نشسته است.

من سکوت کرده ام و او هم از این سکوت پیروی میکند، اما مثل اینکه حوصله اش سر رفته باشد، نگاهش را به گوشه اتاق میدوزد و با صدایی که سعی میکند آرام باشد میگوید:

حتما میدانید که من برای چه آمده ام... متاسفم... جلو حرفش را میگیرم و میگویم:

میدانم برای چه آمده اید. و لازم هم نیست تأسف بخورید. من پول شمارا تهیه کرده ام. البته مقدار از آنرا و بقیه آنرا هم چند روز دیگر تهیه میکنم.

بیشرمانه میپرسد:

مقداری از آنرا؟ مثلا چقدر؟

چهل هزار.

تکرار میکند:

چهل هزار؟

بعد با شکفتی میپرسد:

چهل هزار؟! چطور می توان تهیه کردید؟

لبخند تحقیر آمیزی میزنم و میگویم:

این دیگر بشما مربوط نیست. مگر شما پولتان را نمیخواهید؟

میگوید:

چرا.

پس پولتان حاضر است.

البته همان مبلغی که گفتم.

میگوید:

بسیار خوب. بقیه اش را کی میپردازید؟

بهمین زودی ها. شاید یکماه دیگر.

میبینم جواد خلع سلاح شده است، میبینم درمانده شده است که چه بگوید. بهمین جهت سرش را تکان میدهد:

تایکماه دیگر... بسیار خوب. من یکماه دیگر برای گرفتن ده هزار بقیه میآیم.

بقیه در صفحه ۴۷



هوس های حیوانی عده

● برای دستگیری این عده از شخص دیگری که

نزد مردم شهرت بدی داشت استفاده بعمل
آمد

● دور فیک بالای یک بچه بجنه گ پرداخته و

یکی روده های دیگری را به زمین انداخت



نزدیک عصر بود در یکی از شیب بالهای سیاهش را بر تمام قرای دشت گلدره مربوط ولسوالی میر بچه کوت، ولسوال، ضابط امنیه و چند تن دیگر از ولسوالی شکر دره که در میان شان یکی هم با با های زولانه شده قرار داشت بیصبرانه انتظار رسیدن هیئت ضبط قضایی ولسوالی میر بچه کوت را می کشیدند.

شب بالهای سیاهش را بر تمام دشت پهن کرده بود ولسوالی خبری از کسی نشد. دقایق پشت هم می گذشت و شب به نیمه میرسید تا آنکه انتظار پایان یافت و چشم منتظرین با دیدن چند تن از نمایندگان ولسوالی میر بچه کوت روشن شده و با هیئت مذکور یکجا دست بکار شدند خانه را که

تو یا که بامیرزا و محمد اکبر در مجالس عروسی و محافل خصوصی پایکو بی میکرد

گفته میشد انبار گاه است نه در داشت و نه کلکین و همه اش «گاه گل» شده بود مورد بررسی قرار دادند این خانه که از جمله خانه های متروکه دشت گلدره است مربوط شخصی بنام «ملای کته» یکتن از اهالی آن محل است که تا بستان را در همان جا گذرانده و در فصل زمستان آنرا ترک داده و به شهر میرود.

عقربه ساعت نزدیک یازده شب را نشان میداد که راهی بداخل خانه باز کرده ابتدا از ضابط امنیه ولسوالی میر بچه کوت خواهش برده شد تا داخل گاه خانه شود ولی او نسبت معاذیری از رفتن در داخل معذرت خواست و ضابط امنیه ولسوالی شکر دره داخل انبار گردید و بعد از چند لحظه صدا زد که این است، اینجا است، جسد مقتول را زیر گاه پنهان کرده اند.

همه داخل گاه خانه شدند دیدند مقتول در خالیکه دست را ستش زیر سرش قرار دارد و روده ها یش گفته میشد انبار گاه است نه در داشت و نه کلکین و همه اش «گاه گل» شده بود مورد بررسی قرار دادند این خانه که از جمله خانه های متروکه دشت گلدره است مربوط شخصی بنام «ملای کته» یکتن از اهالی آن محل است که تا بستان را در همان جا گذرانده و در فصل زمستان آنرا ترک داده و به شهر میرود.

مقتول در خالیکه دست را ستش زیر سرش قرار دارد و روده ها یش گفته میشد انبار گاه است نه در داشت و نه کلکین و همه اش «گاه گل» شده بود مورد بررسی قرار دادند این خانه که از جمله خانه های متروکه دشت گلدره است مربوط شخصی بنام «ملای کته» یکتن از اهالی آن محل است که تا بستان را در همان جا گذرانده و در فصل زمستان آنرا ترک داده و به شهر میرود.



محمد صدیق که با اعتراف خودش از نظر پولیس بعنوان معاون قاتل شناخته شده است.

های منجر به آدم کشی شد



پدر میرزا محمد (سمت چپ) که خبر اختطاف پسرش را به پولیس شکر دره داد

دارند می گردد درین میان محمد حنیف که چند سال از خدمت عسکری فرار نموده بود توجه ولسوالی را بخود جلب کرده می خواهند به خاطر روشن شدن واقعه او را احضار نمایند باز هم نتیجه بدست نمی آید ولسوالی شکر دره بیک عمل دیگر که عبارت از فشار آوردن روحی بالای اشخاصیکه با حنیف دوستی داشتند میتوانند

بقیه در صفحه ۶۰

پدر بی خبر از واقعه شب هنگام انتظار رسیدن پسر خود را میکشد ولی از پسرش خبری نمی شود تا آنکه «ثریا» رسیده و جواز خود را گرفته در حالیکه او را از نبودن میرزا محمد کدام حرفی نمی زند واپس به علاقه داری استتالف میرود چونکه علاقه دار استتالف بالای ثریا و محمد اکبر اشتباه میکند شام تاریک تر میشود و پدر بقرار اینه منتظر پسر خود میباشد تا آنکه بالا خره متقین میشود که پسرش گم شده به پولیس کابل مراجعه کرد و به سلسله راه ولسوالی شکر دره را می گیرد.

واقعه چگونگی کشف میشود ؟

ولسوالی شکر دره بعد از آنکه در یور را احضار مینماید محل اختطاف را معلوم کرده ولی چیزی بدست نمی آورد و هر طرف هم که به جستجو میبرد دازد نتیجه حاصل نمی شود تا آنکه به ابتکار جدید دست زده و دنبال کسانیرا که گذشته خراب

صرف کنند هنوز نان را تا اخیر صرف نکرده بودند که دو تن رسیده و از دریور خواش نمود تا در بدل پول آنها را تا زیارت «بابه عبدال» برسانند و پور که می بیند جزء یک نفر سواری دیگر ندارد به خواهش اندو جواب مثبت داده و هر دو شخص با دریور و میرزا محمد رهسپار «بابه عبدال» میشوند قرار اظهار دریور در وسط راه دو تن در حالیکه کیشش در سرداشتنند و در دم موتر ایستاده موتر را توقف میسازند همزمان با رسیدن اندو نفر دو تن دیگر که در موتر موجود بود نیز امر توقف داده و بعد ایستادن موتر هر چهار نفر شالی را به سر میرزا محمد انداخته در حالیکه دریور را نیز لت و گوشت مفصل میکنند از آنجا فرار می نمایند

در یور بدون آنکه به ولسوالی مراجعه نماید به کابل میرود و از این موضوع بکسی حرف نمی زند.

اشخاص مربوط به این گونه اعمال برای مدتی به خاموشی میگردانید. روز چهارم قوس شخص که خود را پدر یک «سا زنده» کوچک معرفی میکرد. به ولسوالی مراجعه و از غیابت پسر خود حرف میزد پسر این شخص میرزا محمد مشهور به «زنکی» است که در کوچه خرابات کابل زندگی میکند وی که از مونیته میتواند با طبیلچی و رقاصه ای بناهای محمد اکبر و ثریا دسته را ساخته و با اشتراک در محافل امرار معاش میکنند.

روز سوم قوس این سه نفر که قبلاً بیعانه گرفته بودند تا در محفل عروسی که در استتالف برگزار میشد اشتراک نمایند ساعت ده قبل از ظهر از خانه برآمد و عزم استتالف کردند دو تن از آنها که عبارت از ثریا و محمد اکبر بود با صاحب عروسی در موتر و الگانه نشسته و میرزا محمد در ماسکو پیچ می نشستند و موتر یکجا حرکت کرده بسوی استتالف میروند در حصار کوتل خیر خانه موتر ماسکو پیچ خراب واز والگانه عقب می ماند بعد از مدتی موتر ترمیم و به سوی استتالف به حرکت می افتند اما چون والگانه خیلی پیش افتاده بود در موتر ماسکو پیچ



دریور تاکسی یی که در این ماجرا مورد لت و گوشت قرار گرفت

مجال رسیدن بان نبود از طرف دیگر از راه بلدان عروس کسی در موتر ماسکو پیچ نبود در یور و میرزا محمد بعد از پرس و پال واپس بطرف شهر به حرکت می افتند چون ظهر بود میخواهند نان را در قلعه مراد بیک

شماره ۴۰



میرزا محمد (سمت چپ) که بوسیله چهار نفر اختطاف شده بود

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشسته ای سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریقن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

تشکیلات امنیتی نازی‌ها کار می‌کرده، در ۱۹۴۵ گرفتار شده در حالیکه در این موقع فقط ۱۶ ساله بوده است. با وجودیکه ۳ نفر از جانب مقابل راکشته معبد سلامت رهایش کرده‌اند. چون شخصی مطلوب بود، و قول داد بعد ازین برای آنها کار کند. ولی در هر حال اگر باین قول باقیمانده باخیر؟ امروزه باتو همکاری میکند.

لومیس بعدا تمام این مطلب بگارسون دوله ترکی فرمایش داد و باتانی ولدت آتوا هم تا آخر خورد. آنوقت نوبت به کنیا رسید. نوشیدن کریج را با ذوق زیاد تماشا کرد. کنیا خلی عالی بود. آواز میان چندین نوع مشروب آن یکی را بدست خود انتخاب کرده بود. درین میانه این راهم از نظر دور نیانداخته بود که کریج اینک برای رفع احتیاج مشروب نمی خورد بلکه تنها برای سرگرمی آنرا بر سر می کشید. لومیس گفت:

تصویر را با خود نگه دار، یک گای از دوسیه او را نیز بتو می سپارم. تنها یک مساله است که این آدم شاید این روز ها وارد زور بخ شیده باشد. برای عملیات بلاستیک زیر این کار را در زور بخ بهتر از هر جا انجام میدهند. شاید هم داغهای سوختگی او را نیز رفع کنند.

آه، ایمر بزرگ! (خنده قه قاه راسر داد) حال میدانم برای چه مرا باین ماموریت انتخاب کرده بی. زیرا عقلت بتو میگوید که دیگری در اینها موریست توفیق نخواهد یافت.

لومیس طوری بسوی او نگاه کرد که گویی ازین سخن او رنجیده باشد و باز هم کنیا را فرمایش داد.

کشتی فلیپا که ناکسوس و فلیپا در آن سفر میکردند، دوازده روز بعد در «پیر» پهلو گرفت. این یکی از کشتی های قدیمی جنگی بود که بعد از ترمیمات اساسی شکل یک کشتی تفریحی و مسافری را بخود گرفته بود. شاید در دنیا ده یادواره کشتی دیگر نظیر آن پیدا میشد که سه تائی آن به سرمایه داران بزرگ یونانی متعلق بود. بدنه های آن مثل آفتاب میدرخشید. طنابها، و گلهها و تمام

و بعد با او ازدواج نمود و بخاطر او در واقع دست به آتش فروبرد. تو اگر در ماموریت خود موفق نشوی او مطلقا جانب تباهی سوق خواهد شد.

من اولتر کدام یک شان رانجات بدهم؟ آه، آن دیگری تومر بوط است. در زار ب این روز ها یک رئیس جدید امنیه وجود دارد.

(در حالیکه یک عکس رابه کریج نشان میداد) نگاه کن مردی پاموهای زرد و لاغر اندام با چشمانی تنگ و نگاهش نافذ. در شان فرستش داغهای سوختگی دارد. انگلیسی را خیلی خوب صحبت می کند. مدتی در لندن کار میکرده. در سرویس خصوصی، میدانی این چه معنی میدهد؟

خوب، بگو یک قاتل؟ آری. بتمام معنی و آنهم خیلی خطرناک ولی تو او را اداره و رهنمایی خواهی کرد. ما نشان انگشتش راهم گرفته ایم.

راستش کار خوبی کرده اید. لومیس در حالیکه می خندید، کریج پرسید:

از کجا بدست آوردید؟ طبعا از دوستان است.

آباد دوسیه او را هم بشما داده‌اند؟ مگر ما با آنها دوست نیستیم؟ حالا توانی

کرده ایم که در دنیای بزرگ ما هر دو میتوانیم براحتی زندگی کنیم. هر کس سهم خود را میتواند بردارد.

آه، پس تو خیلی چیزها را در باره او می دانی.

همینطور است. سال گذشته ما دنبال او بودیم. گاریر سون معشوقه او را قبل از اینکه بجایزه بیاورد، گیر آورد. دخترش همه چیز را که میدانست، گفت: دشمنان ما طبعا ازین موضوع خبر ندارند.

آن دختر چه شد؟ مردک او را گشت بدون آنکه فکری بکند.

کریج واقعا ایمر د خیلی سنگدل است. کریج نگاه دیگری به تصویر الگنده گفت:

خیلی به آلمانیه شبیه است. لومیس جواب داد: آلمانیه در

نوبت او هم خواهد رسید. لومیس اینرا به لجه شخصی ادا کرد که خیلی بخودش مطمئن باشد.

کریج دوباره بحث رابه آغاز صحبت کشید: شکل خوردی که روی پارچه سیروامیک دیده میشود، تقریبا روی تمام البسه و زینت آلات «سلینا» نیز موجود بود.

یعنی چه شده؟ حرف ایست که سلینا خیلی راجع بوضع حرم بمن معلومات داد. آنهم چنان با حرارت و شوق که گویی عاشق هروچیز بمن آنجاست.

فقط در مورد کوهستانها کمتر می فهمید و این راهم خودش توضیح کرد که از کوه هامیترسد و آنرا شوم میداند.

خیلی خرافاتی بوده. کریج بدون آنکه بروی خود بیاورد، ادامه داد:

سلینا گفت که در آن کوه ها چیزی نمی روید. خشک و غیر قابل زرع است. ولی در میان وادیهای آن میشود دست بکاری زد.

آنجا طبقات نرم سنگ وجود داشته و قبلا مردم از آن استفاده میکرده‌اند ولی اخیرا کلی ترکش گفته اند.

شاید سنگ تمام شد.

نه، عقیده دارند که پرداختن به آن سنگها نخواست داشته و باعث مرگ و میر هم شده است. سلینا گفت هر کسی که به آن سنگها دست میزد به بیماری نظیر جذام حتی خیلی بدتر از آن گرفتار میشده و بعد میمorde است.

آیا توانی او را رومان زیاد خوانده بی؟ بدین ترتیب لومیس نشان داد که این موضوعات از نظر او زیاد جدی نیست ولی کریج مطمئن بود که او حتی یک کلمه از اظهارات او را نانشنیده نگرفته است. بعد با خود فکر کرد، بگذار همینطور باشد و دیگری آنرا بدست بیاورد.

روی این نتیجه گیری پرسید:

میل داری از آن صرف نظر کنیم؟ چرا صرف نظر؟ چیزی را که تاکنون آغاز نکرده بی؟ اما اصل مطلب اینست که ذهن تو باید بیشتر به قضیه ناکسوس متوجه شود.

کریج تگاهی به اطراف خود افکند. مشتریان رستوران خیلی معدود بود و نزدیک ترین فرد به او در فاصله کمتر فاصله داشت. کریج گفت:

خوب رئیس! حالا کمی از مستر ناکسوس صحبت کن.

اسمش فلیپا است. ولی بیشتر او را فلیپ صدا میزنند. موهایش طلایی، عضلاتش موزون و متناسب، نه چاق و نه لاغر و تاجاییکه موزون و متناسب، نه چاق و نه لاغر و تاجاییکه میگویند رنگ پوستش هم مثل قیماق است.

لومیس جمله آخر را در حالیکه مثل روباه خنده مزورانه بی کنج لبش دیده میشد، ابراز داشت. و بعد ادامه داد:

به مواد مخدر معتاد است و یقینا هیروئین مصرف میکند. ناکسوس قبلا او را تداوی کرده

ملحقات آن سپید و چشمگیر بود. یک هلی کوپتر نیز بر اه داشت. حوض شنا، سه قایق نجات، یک اور کمتر خوب پنج نفری نیز در جمله سایر لوازم ضروری آن دیده می شد. تمام عمله آن انگلیسی بودند و تنها یک نفر ملاح سوئدنی که در یک کشتی مسافر بوی بزرگ کار میکرد با گرفتن پول کافی بکارکنان یات پیوسته بود. سایر کارکنان از میان خویشاوندان و نزدیکان ناکسوس گزیده شده بودند.

ناکسوس این کشتی را بی اندازه دوست میداشت زیرا متعلق به زن نازنین او بود. کریج در یکی از کافه رستورانهای ساحلی نشست و ورود فلیپا را به بندرگاه تماشا میکرد. در پرتو خورشید به حدی خیره گشته سپید و درخشان می نمود. بسیار زیبا بود و این زیبایی کشتی تفریحی فلیپا را اساس ساختمان جنگی ظاهرا آن افزونی می بخشید. سرعت سیران در حدود ۳۰ میل بحری تخمین میشد و آنقدر قدرت داشت که در فصول طوفانی اتلانتیک شمالی هم در آن دریاسفر کند. کشتی توقف کرد و با سر و صدای زیادی لنگر انداخت.

گارسون که پهلو ی کریج ایستاده ورود و توقف فلیپا را می نگرست بدون آنکه از او سوال شود، گفت:

این یات ناکسوس است. چه کشتی زیبایی است، نیست؟

آری خیلی زیباست.

مثل یک قصر است. در میان آن یک فامیل بزرگ اشرافی بغوبی میتواند زندگی آرامی داشته باشد ولی از نظر ناکسوس فقط یک جثه ظریف جواهر است.

آه، اینطور؟

همسرش از نظر ناکسوس یک الماس بی نظیر است. او هم مثل این کشتی سپید و خیره کننده است ازین جهت ناکسوس این زیبا را برای او هدیه کرد. یک چیز را برایت بگویم؟ واقعا این زن ارزش را دارد.

آیا تو او را دیده بی؟

آری. یکبار ازین جامی گذشت. یک نگاه مختصر به او افکند و بی آنکه خودم بدانم از فرط هیجان شاعر شده بودم.

یک قایق زیبا و ممتور دار، از ساحل جدا شد، بسوی یات حرکت کرد. گارسون ادامه میداد:

فوق العاده زیباست. وقتی ناکسوس وارد شهر می شود همه برای دیدن او سراسیمه میدوند. درین میانه همه کس را می یابی از خیاط ها گرفته تا دکترها، روزنامه نویسا و دولتی ها همه برای دیدن او بیتاب میشوند.

همینکه تاریکی بر بندر نازل شد، یک «موتور بود» بر سر عت جانب ساحل حرکت کرد و راننده با مهارت تام آنر بعد چند لحظه نزدیک قهوه خانه پارک نمود.

یک نفر دریا نورد که سراپا سپید پوشیده بود، از آن ساحل پرید و در برو بسوی کربج پیش آمد:

مستر کریج؟

همینکه کریج با اشاره سرجواب مثبت داد، دریانورد به او سلام گفت و بعد خم شد. بکسهای لباس کریج را برداشت. گارسون که با جرت این جریان را تعقیب میکرد، پرسید:

«شما ملکه این کشتی را می شناسید؟»
«نه من با آقای ناکسوس آشنا هستم.»
گارسون خندید و گفت:
«هالیستوس با افزودن دست کمند هالیستوس را فراموش نکنی ها! همه ما ممکن است بدان گرفتار شویم حداقل برای یکمرتبه.»

کریج به قایق موتوری جست زد و لحظه‌ای بعد بطرف زندگانی لوکس حرکت نمود. هنوز چند دقیقه نگذشته بود که بندرگاه و شهر «پرو» در عمق مه و تاریکی از نظرش ناپدید گردید. چراغهای کشتی فلیپا روشن بود و مثل نقره میدرخشید. «موتوربوت» آهسته شد و به نردبانی که در بدنه کشتی دیده میشد پهلوی گرفت. عرشه تاریک و آرام بود. کریج به آهستگی بالا رفت و همینکه پایه سطح کشتی نهاد آواز اورکستر که چاچاچا مینواخت سمع او را نوازش داد. پیشرفت گارسون با چپ و راست سرویس می کردند و صدای بهم زدن گیلانها سلامتی ها، به گوش میرسید. ناگهان آوازی بلند و تنگ آمیز مثل تیری موزیک را قطع کرد و فریاد زد:
«جان! ده سال در کدام چنین های سیاه بسربری؟ به کشتی خوش آمدی.»

کریج بسوی صاحب صدا و مالک کشتی برگشت. اریستیدیس نا کسوس چون مجسمه انسانوی بود. اندام درشت و ورزیده اش ثابت میکرد که این عضلات برای برداشتن جثه بی چنان، آفریده شده اند. دهان بزرگ، بینی بلند، پیشانی پهن و چشمهای خاکستری رنگ وسیع تمام آرایش صورت او را تکمیل میکرد. معلوم می شد این ساختمان توازن وجودی آنقدر نیرو دارد که هر چه را آرزو کند، بدست بیاورد. در هر حال معلوم بود که اکنون فرصت گوش دادن فرا رسیده است.

قبل از جنگ عمومی دوم، ناکسوس یک دریانورد عادی بود. پدر و مادرش برای او جزیک قایق کهنه چیزی به ارث نگذاشته بودند. در اتریش پایان ناپدید خود ناکسوس در ظرف یکسال دارای خود را از یک قایق به سه قایق بالا برد و بعد پنج سال صاحب چندین کشتی متوسط و موتوری شده بود.

وقتی جنگ آغاز گردید تمام کشتیهای خود را به انگلستان برد و بعضی آن کشتیهای مجهز تر و مودرن تری بدست آورد و از آنجا به آمریکا رفت.

در آمریکا کشتیهای خود را بگرو گذاشته با پولی که بدست آورد در امریکای جنوبی بکار تفحص نفت مشغول شد. بعد با سرمایه کافی در فلوریدا اراضی وسیعی را خریداری کرد طبعاً با تعدادی کشتیهای نسبتاً بزرگ و نیرومند.

روز بروز بر تعداد کشتیهایش افزود و می شد از حمل و نقل سربازان و سایر مواد از آمریکا به اروپا پول سرسام آوری میگرفت و هر کشتی او که غرق میشد تاوان هنگفتی دریافت میداشت. بعدها هم سرمایه بزرگ خود را در شرکت نفت «آبریت ایل کمپنی» فعال کرد و بدنبال همین ارتباط و شبکه وسیع فعالیت، پنج فیصد محصول نفت شیخ نشین کوچک و گمنام زارب به او تعلق یافته بود و جریان این مایع سیاه ولی حیاتی برای دنیای ماشینی بچیب او، ثروت هنگفتی را روز بروز افزایش می داد.

کریج با نگاهی که بسرایای وجود او و عضلات تابیده و نیرومندش افکند، سن او را در حدود پنجاه سال تخمین زد. یک کرتی سیاه و پتلون سیاه که با موهای مانی و پیرنجش تناسب خاصی داشت، لباس لوکس شبانه او را تکمیل میکرد. بیش از آنکه کریج جواب تعارف اولی او را داده باشد، ناکسوس دوباره به صدا درآمد:

«بگو به بینم در قهر کدام چنین بودی؟»

«در انگلستان. مشغول جمع آوری پول بودم. بعد از فراهم ساختن کمی پول از طریق قاچاق به آهنگری دست زدم و اینک در اختیار شما هستم.»

در اینصورت همه را بکارهای مادی و دنیایی مشغول بوده ای؟

«ناجای ممکن بگردش و سیاحت نیز پرداختم. سیاحت را دوست دارم. راستش از اینکه مراد دوباره پیدا کردی و اینجا بهم رسیدیم، خیلی خوشحالم.»

«همینکه شنیدم در یونان هستی، فوراً باین سو حرکت کردم. فلیپا نیز برای آشنایی با تو بیستاب شده بود. هر جا باشد الساعه خواهد آمد. بیابادگر آن آشنا شو. زیر بازی کریج را با دستهای نیرومندش گرفته، او را میان میمانان برد و با همسان صدای غریبانه اش گفت:

«خانمها، آقایان! با دوست من جان آشنا شوید.»

همه بسوی او متوجه شدند. از سیمای شان پیدا بود که در کشتی به آنها خیلی خوش میگذرد و مثل اینست که در کت و آرزو سن ویلی گمان یا انگیز در تفرجگاه های شماره یک زندگی میکنند. در میان آنها کسانی که اندکی شنا یاد داشتند، یا به هیجری علاقه مند بودند، کم و بیش دیده میشدند ولی مسلماً آنها را به زیاد بود. ناکسوس همچنانکه برای تزئین خلاهای دیوار سالون کشتی خودش بسوی تابلوهای گوناگون تهیه دیده بود، در انتخاب و گرد آوردن این گروه خوشگذران نیز گویا دچار مشکلی نبوده است. کریج در میان آنان بایک کنت فرانسوی کاملاً ناشناس، یک ستاره ایتالیایی و یک اسیلزاده انگلیسی تعارف کرده و بعد هم سلامی بگروه باقی مانده افکند.

درین میان ناکسوس یک گیلان و یکی برازیل برای احوال گرد و بیدگران صدا زد که میتوانند خود برای خودشان سرویس کنند که البته برای آقایان خالی از تعجب نبود و برای کریج موجب نوازش غرور اومی شمس.

«هیج چیز را که مهم باشد، فراموش نمیکنم. نگاهی به اطراف خود افکنده افزود: حتی لباس پوشیدن این خانمها را. ولی این وقت زیاد را در بر میگیرد.»

انتظار کشیدن بهترین موضع گیری

است. یعنی مثل یک آدم متاهل صحبت کردم. من هیچ به این مساله عادت نمیکنم. همیشه فراموشم میشود.

دختر سینهایی اندکی روتوش کرد. کریج از او پرسید: خوب باین ترتیب ما عازم کجا هستیم؟

دختر در حالیکه سعی کرد خنده بی بر لب بیاورد، با صدایی لرزان جواب داد:

«مگر شما نمیدانید؟»
کریج ازین جواب حدس زد که این سوال برای خود خانم نیز گنجگاری انگیز خواهد بود ولی اینبار بجای کریج ناکسوس جواب داد:

«برای کریج فقط گردش و سیاحت دلچسپ است، نه جای که باید برویم و برویم.»
اسیلزاده انگلیسی از کریج پرسید:

«مگر شما بجای که میرویم علاقه نمیگیرید؟»
«نه دیگر خسته شده ام.»

کونت فرانسوی گفت:

«ولی من تا هنوز شروع نکرده ام.»
ستاره سینهایی به سیک خاص ایتالوی هاشانه بالا افکند. نزدیک سه ثانیه بدنش مرتعش بود که این از نظر کریج نکته نماند.

مدلک گفت:

«ما به وینس میرویم.»
«این خیلی خوب است.»
کونت پرسید: وینس را بلدید؟

«کمی.»
اسیلزاده داخل صحبت شد.

«جای بسیار بسیار قشنگی است. اما بطور وحشت آوری انسانرا خسته میکند. تمام مناظر آن مثل یک فلم سینماییخواخت است.»

ستاره سینما گفت: واقعاً راست میگوید مخصوصاً برای من که در آنجا خیلی از قلمها را بازی کرده ام.

کریج نیز با خود فکر کرد: من هم همانطور هنوز نوزده ساله بودم که با نازیها که قصد داشتند پلی را منظر کنند، در افتادم و موفق شدم از آن جلوگیری کنیم. افراد آنان حتی جوانتر از من بودند. علامه خاژ آهنگسین داشتند و دیو تر از همان به بعد آن خاژ را گرفته و بدیوار دفتر خود نصب کرده بود.

بعد با صدای بلند گفت:

«میخواستم آن ساعت بزرگ را تماشا کنم. ساعتی که دوزخ روی برج آن بالا شده میخواستند غرقه های آنرا بشکنند.»



اسیلزاده گفت:

«ولی بهترین آثار از کار پاسیونها ست. در این میانه چند عدد از مانتی گنایز وجود دارد.»

و بعداً تا طلوع ماه راجع به آثار کار پاسیونها و مانتی گنایز صحبتی طولانی کرد. ناکسوس هنوز هم منتظر خانمش بود. وقتی اوبختی را راجع به اختلاط رنگها در تابلوها آغاز میکرد، صدای ناکسوس تمام صحبتها را قطع کرد: «عزیزم، کجا اینقدر معطل شدی؟» زنی روی آخرین پله های زینه نمایان شده بود. ناکسوس بسوی اوشتافت آن لحظه و آن صحنه یعنی برخورد ناکسوس بازنش در حافظه کریج گویی نقش جاویدان برای خود گزید.

فلیپا لباسی نقره بی رنگ بر تن داشت. این لباس ابریشمی نفیس و دست یافت در پرتو نور ماه به او شکل خیال انگیز، رویایی و خیره کننده بخشیده بود. سرپای اندام ظریف و برانده اش بی محابا دل از دست میبرد و رفتار کبک وارش دیوانه کننده بود. در آن لحظه رویایی بهترین مثل آن پریان افسانوی شده بود که دستگاههای تلویزیون، شیرازگان و میلیاردرها سعی میکنند با صرف میلیونها دالر آنانرا از جنگ هالیو و برابند و در انحصار خود در آورند. کریج شنید که اسیلزاده به کونت میگوید: «اینکه صبر کرده تا ماه طلوع کند و بعد حاضر شود، نهایت زکات اوست.»

بعد فلیپا با زوویای ناکسوس میان جمع میمانان رسیدند و پرتو چراغهای رنگارنگ آنانرا در بر گرفت. آنوقت کریج بجای معصومیت اولی که در سیمای او تشخیص داده بود، زیر قیافه آرام فلیپا، ذهن گنجگاو دقیقی را یافت که خیلی به طرز رفتار و رفتاری «تسا» شباهت داشت. لومیس حق بجانب بود معلوم میشد این زن خیلی رنج کشیده است.

ناکسوس وقتی بجمع مدعوین نزدیک شدند رو به سرش نموده گفت: «عزیزم، میخواهم توبه جان کریج دوستم معرفی کنم.» زن جوان بدون لحظهئی تعلل دست بسوی کریج دراز کرد. دستهایش کمی سرد و عرقناک بود. انگشتانش ظریف اما پر قوت معلوم میشد. مجموعه وجود او یک زیبایی تسخیر کننده و مطمئن بخش را نشان میداد و کسی هم که میخواست مالک چنین مجموعه نفسی باشد، طبعاً بایستی قدرت کافی میداشت. آنقدر قدرت که حتی بیم مرگ را باید بدل راه نمیداد. فلیپا با لحنی دلنشین گفت:

«آقای کریج، از آشنایی با شما خیلی خوشحالم.»

«افتخار میکنم، خانم ناکسوس.»
ناکسوس، خنده مسرت آلودی کرد و گفت:
«آری. آقای کریج و خانم ناکسوس. شما دو نفر برای همدگر تان فقط جان و فلیپا بوده میتوانید. همین کافیست.»
بعد با هر دو دست قوی خود فشاری به روی آنها وارد کرد تا بهم نزدیکتر شوند. فلیپا گفت:

«واقعاً، اینطور بهتر میشود و کریج افزود:

«منم این پیشنهاد را ترجیح میدهم.»
گارسون گیلانهای مشروب را نزدیک آنها نگه داشته بود. ناکسوس یکی از گیلانها را برداشته به زن داد. هر دو جفت مناسبی به نظرمی آمدند چنانکه اگر از هم جدا میشدند، هر دو وجود نداشتند.

اسیلزاده گفت: «خیلی زیباست، نیست؟»
کونت به آوازی مثل سرگوشی جواب داد:
«اگر با چشم خود نمی دیدم باورم نمی آمد.»
دختر سینهایی بازم ناراحت شد ولی در خود توان قدر برابری با این واقعیت را ندید.

کونت گفت:

«راستی، ما راجع به وینس صحبت میکردیم.»
واسیلزاده تأیید کرد:

بقیه در صفحه ۵۸

ستاسی دور خنی ستر یا علت خه شی دی؟ د خینو ستر تیاؤ علت تر اوسه پوری نه دی موندل شوی

د ستر یا تشخیص په رښتیا سره
گران کاردی که زړه دنارو غیو
د تشخیص دپاره الکترو کار دیو
گرام او د ماغزه دنارو غیو دپاره



په ښاري ژوند کې چه د ثقلیه
وسایلو له امله شورا وژ وږ پیدا
کیری، دانسان دپاره ستر یا
پښوی .

ژوندون

خواصل مطلب د همدغی کلمی یعنی
(ستر یا) په باره کی ؤ.
آیا د ستر یا احساس یو ډول
ناروغی ده ؟ ... که څه هم په ډاکتري
قاموس کی په دغه نامه کومه ناروغی
نشته ، خو نشی کیدای چه هغه یوه
کیسه وېولو ځکه چه ستر یا هغه څه
ده چه موجوده ده او خلک هغه
احساسوی ، که هغه څه رنځ وړی
او شکایت ور څخه کوی .

په حقیقت کی ستر یا او د زړه
کمزوری او له حاله وتل هغه څه دی
چه انسان د جسمی او روحی پلوه له
له خپل طبیعی حالت څخه راباسی او
هغه پکو کوی . د دغه کانگرس له
برانیستلو څخه څه د پاسه پنځه
کاله تیریزی مگر په دغه وضع کې
کوم وړو کی بدلون نه دی پیدا شوی.

هغه کار چه دسپری د علاقی اود ذوق سره سم

وی، لږه ستر یا پکښی احساسیږی.

په هغو کسانو کې چه بایسکل سپرلی

کوی ستر یا اود اعصابو کمزوری دنو رو

خلکو په نسبت دوه چنده لږه ده .

د ۱۹۶۶ کال د سپتمبر په میاشد،
کی د ډاکترانو او د روحی ناروغیو
د متخصصینو بین دلملی کانگرس
خپله دریمه غونډه جوړه کړه چه په
زرگونو تنو ډاکترانوروح پیژندونکو
او علاقه لرونکو کسانو پکښی گډون
کړی ؤ دوی په دغه غونډه کی راپول
شوی وو تر څو د (ستر یا) زمونږ
د معاصرې پېړۍ ددغه زرگون لرونکی
خبرې د بلا په باره کسی خبر نه او
خبرې وکړی او هغه ترکتی لاندی
ونیسی .
شک نشته چه دوی په ساده ژبه
خبرې اتری وکړی او هغه ترکتی لاندی
او نا آشنا توری د عادی خلکو په
غوږونو کی زیات اوریدل کیږی



کله کله د شپې له خوا زیات کار چه د بی خوبی سبب کیږی ستر یا منځ ته راوړی .

صفحه ۲۴



په آزاده فضا کی پلي گرځيدلي په تيره بيا د هغو کسانو د پاره چه د ښکار سره زياته علاقه لري، ورځنی ستر یاوی له منځه وړي .



د ثقليه صنايعو سره دانسا ن رابطه زياتره دستر يا علت دی .

پورتنی غدی په ترشحی نیمګړتیا وړ اخته شویږي پروفیسر (لوسون) د دغی ناروغی ښی داسی څرګندی کړیدی : (ناروغ ګڼیڅ چه له خوبه راپاڅیږي له همدی امله نشی روغ او خوشحاله دی ، مګر په ورو ورو ده ته ستریا پیښیږي او کولای چه په کار او کوشش لاس پوری کړي .)

ځینی خلک له ډوډی خوړلو څخه وروسته د ضف وڅوب وړلو احساس کوی په دغه برخه کی پروفیسر (لوتون) د کلسترول او نورو غوړو

پاتې په ۵۷ مخ کی

باید هغه له یاده ونه باسی د ستر یا جسمی ستر یاوی د سختو ناروغیو لکه د یوی عفونتونه د ځګر ډېر سوږ او عفونی مونو کلیوز په وروستیو مرحلو کی لیدلی کیږي او په دغسی یو حالت کی استراحت لازم دی او که دناروغی دثقا هت دوره لنډه شي دغه ضعف او بیحالی به تراوې د ی مودی پوری پاتې شي .

دداخلي غدو هور مونو نو د از مونی او اندازی دڅستلو له لاری په دی پوهیدای شوچه ددغو غدواتو په عمل کی اختلال شته که ستریا زیاته او کمزوری او بیحالی پکی څرګندی، فکر کیدای شي چه

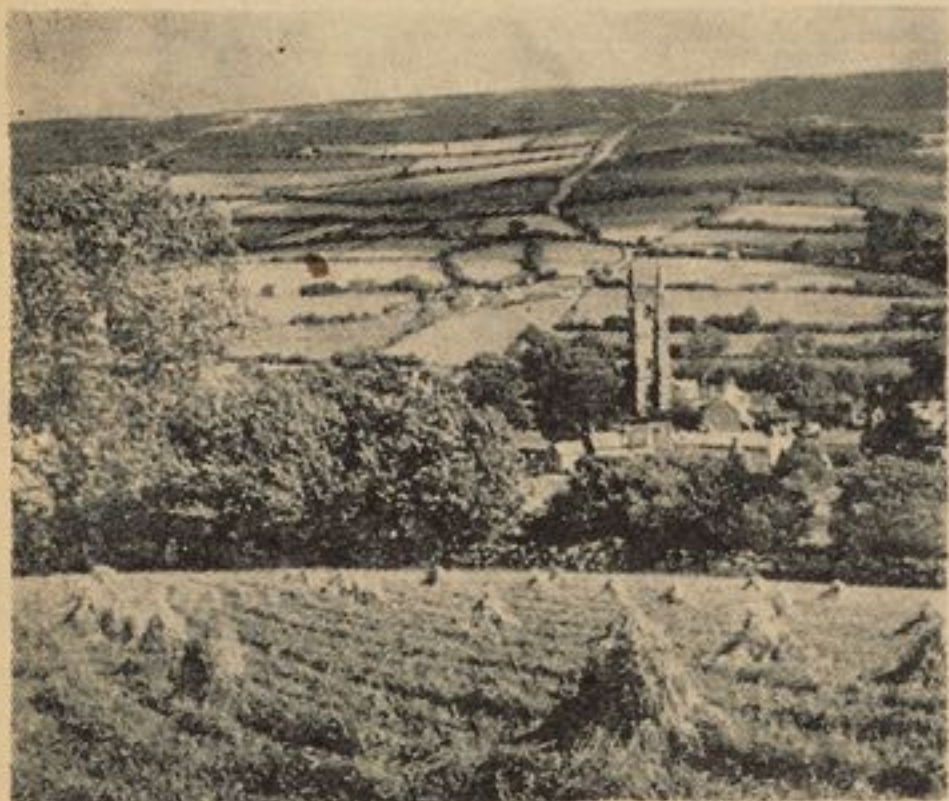
الکترو انشفالو ګرام شته د دغه حالت د پاره تر اوسه د ستریا سنجوونکی آلله نه ده اختراع شوی او ډاکتر نه پوهیږي هغه ناروغ چه د ده په وړاندی ناسست دی او نه خپلو نارامیو ، دارونو ، د زړه د کمزوری او له حاله وتلو څخه شکایت کوی ، آیا د یوه روحی احساس څخه په عذاب دی او یا په رښتیا سره په یوه راز جسمی ناروغی اخته دی که هر



ښماری ژوند چه شور او زوږ ورسره یوځای وی، دانسان دپاره د ستریا دمخ ته راتلو وسیله ده.

شماره ۴۰

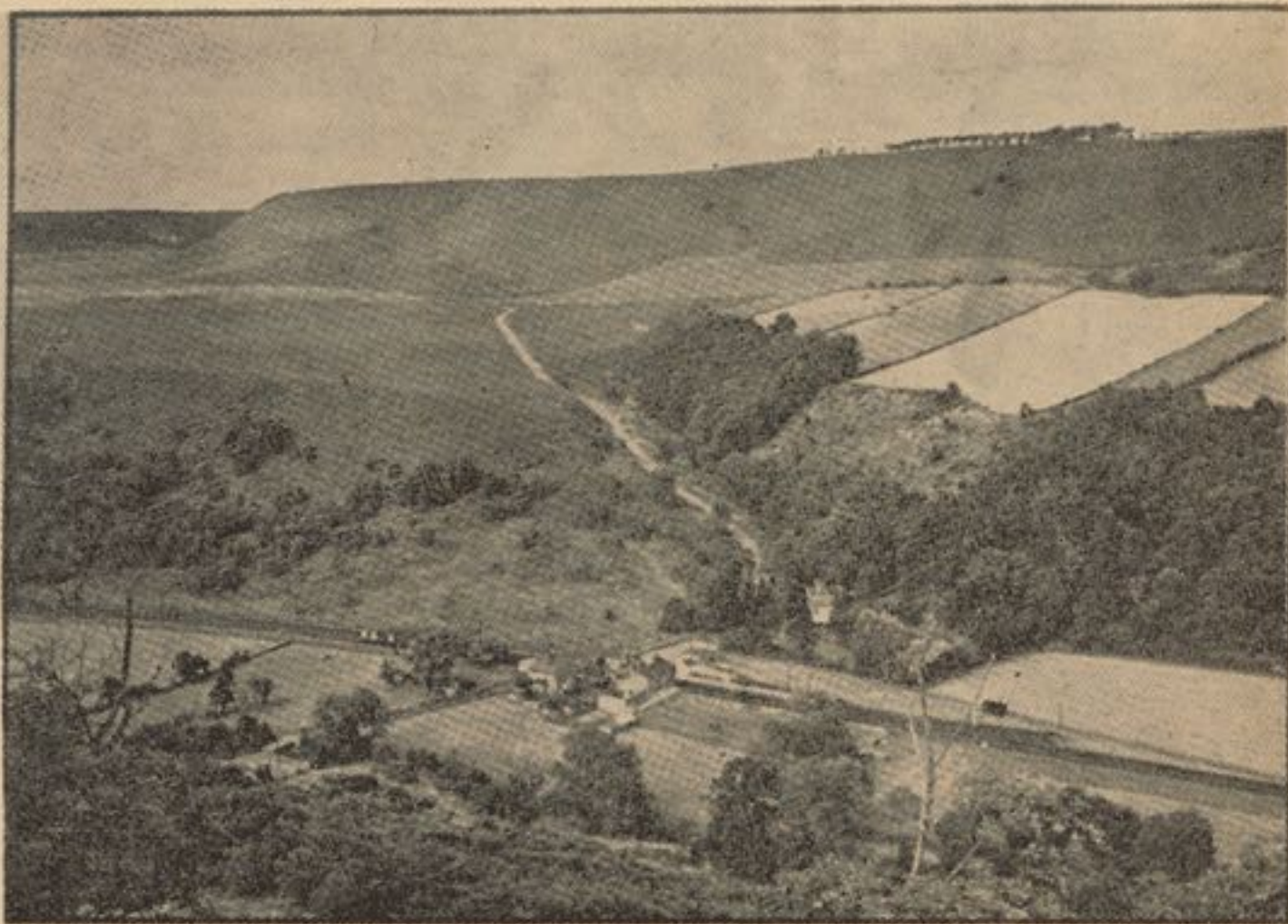
یلوستن- اولین پارک ملی جهان.. صدسال
قبل در ایالات وایمنگ و مونتانا امریکا
بوجود آمد.
در انگلستان و ویلز اکنون ده پارک ملی وجود
دارد.



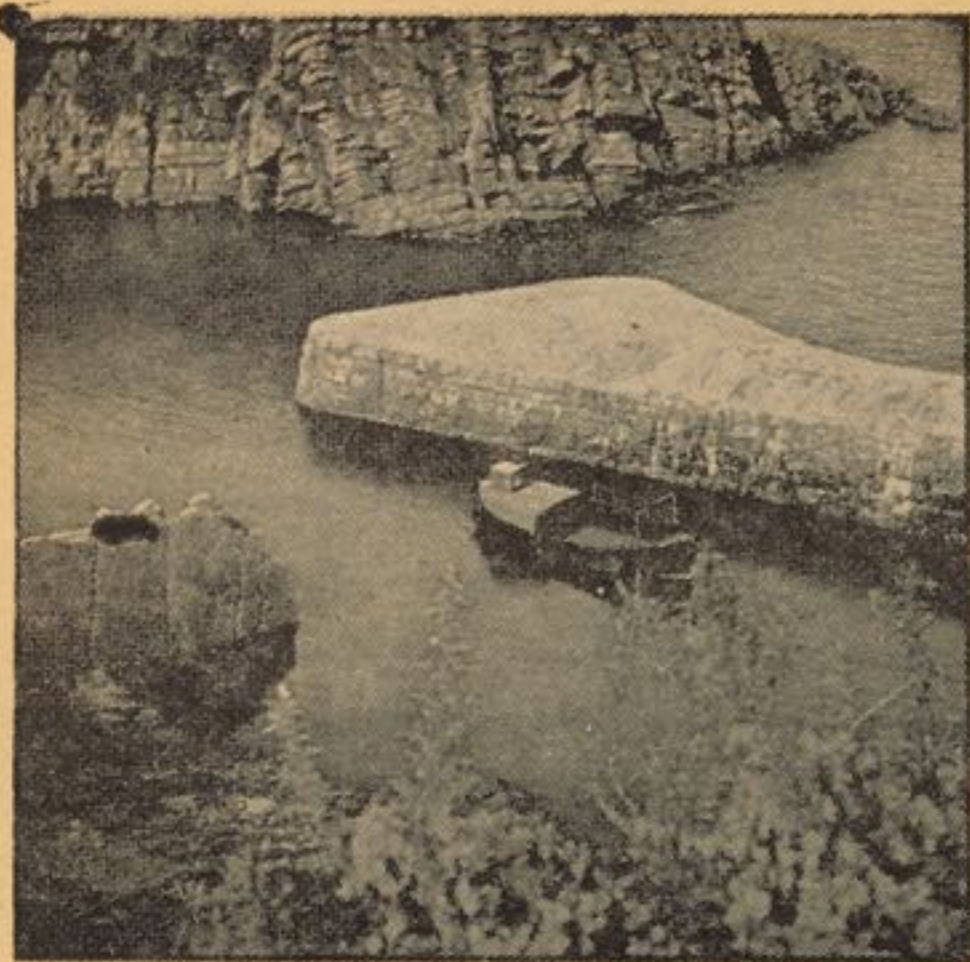
در طول پنجاه سال این جنبش
'وچ گرفته و اکنون سعی می شود
تا برخی از کوه ها نیز به پارک ملی تبدیل
گردد. روی این دلیل پیشنهاد های
طی سال های ۱۹۲۴، ۱۹۲۶، ۱۹۲۷
در پارلمان بمیان آمدولی از آنجاییکه
در آنوقت اکثریت نمایندگان پارلمانرا
سودا گران میساخت آنان تحت
عنوان «دولت سودا گر» این
پیشنهاد هارا خنثی نموده و بدان
ترتیب اثر ندادند. ولی روز بروز
افکار عامه در اینمورد شکل جدی
گرفته و در سال ۱۹۳۲ يك در
خواست که در آن نظر بسیاری

این بخش، نمره تلاش های دو نفر امریکایی است که آنان زیر تاثیر زیبایی ساحه واقع شده و به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از ویرانی آن توسط مهاجرین دست به اقدامات بزنند. این ایده و نظر بزودی به کانادا نیز سرایت نموده و در آنجا بارگهمانندی

در سال ۱۸۷۲ کا نگرس امریکا قانونی را گذراند که بموجب آن یک بخشی از ایالت وایمینگ و حصه از ایالت مونتانا به پارک ملی تبدیل گردید. در این قانون چنین آمده است که: «پارک عامه ای یا سرزمینی برای خوشی و سرور مردم به میان آمد». این یلو ستن پارک بود. این پارک برابر وسعت هفت پارک انگلستان می باشد. طبق این قانون از جا گزین شدن با شندگان جدید



اینهم یکی از یارک های ملی که مورد استفاده همگان است



ازین آبها هرکس میتواند برای شنا و کشتی رانی استفاده کند

غرب انگلستان و ولز قرار دارد .
 وقتیکه يك ساحه برای پارک انتخاب
 میشود دیگر کسی حق ندارد بر آن
 مهر مالکیت بزند. در بخشی از پارک
 های ملی عده ای از مردم هم چنان
 زندگی روزانه و عادی خود ادامه
 میدهند در حالیکه این کار نادرست
 و دور از روحیه يك پارک ملی است.
 و به این ترتیب مالکیت خصوصی در
 درون این پارک های ملی مشکل
 بزرگ دیگری را ایجاد نموده که
 تاکنون راه حل درست نیافته است.
 بقیه در صفحه ۴۷

ساحه های وسیع زیبا و به صورت
 نسبی دارای حیوانات وحشی رامی
 توان به صورت زیر دسته بندی
 نمود .

۱- زیبایی يك محل باید حفظ
 شود .

۲- زمینه هوا خوری و گردش
 در هوای آزاد برای مردم آماده
 شود .

۳- حیوانات وحشی ، تعمیرها و
 جای ها بیکه از لحاظ معماری
 ارزشمند است نگه داری شود .

۴- از آن ها به صورت اساسی
 کار گرفته شود .

در گزارش او ده جای بحیث
 پارک های ملی نشانی شده و مشکلات
 این محل ها نیز گنجانیده شده
 بود .

در سال ۱۹۴۵ ، به اساس گزارش
 دوور کمیته جدیدی تحت ریاست
 اتر هوب هوس بمیان آمد. این
 کمیته طی گزارش در سال ۱۹۴۷ ،
 طرح برای ایجاد پارک ها ریخت که
 این ترتیب پارک های کنونی انگلستان
 بوجود آمد. بخش زیاد در شمال و

مردم انعکاس یافته بود ترتیب شد،
 نبرد با کمپنه گرایان در گرفت و حتی
 تعداد هم زندانی شده و به چند
 سال حبس محکوم شدند . حتی این
 موضوع بار دیگر داخل اجندا ،
 پارلمان شد ولی بخاطر آرا کم هم
 چنان دست نخورده باقی ماند .

تا اینکه در سال ۱۹۳۹ شکل
 نوی بمیان آمد. در آن زمان کمیته ای
 تحت رهبری جستس اسکات تشکیل
 شد و سپس در سال های ۱۹۴۲ و
 ۱۹۴۳ وزارت خانه جدید بنام وزارت
 شهر و ده بمیان آمد و این امر به آن
 تعلق گرفت

وزیر جدید اعلان نمود که از
 مهندس معروف جان دوور خواسته
 است تا این موضوع را مطالعه
 نموده و مشکلات ایجاد پارک های ملی
 را در انگلستان و ولز به صورت
 دقیق ارزیابی نماید . گزارش این
 مهندس در تاریخ ایجاد پارک
 های ملی جای بزرگی دارد زیرا در
 آن بررسی هم جانبه از این موضوع
 شده بود او در گزارشش نوشته
 بود که :

يك منظره از پارک ملی ايكه زیبایی زياد دارد

انکشاف تدريجي موسسه نسوان در لشکرگاه

کودکستان این شهر برای پذیرش تمام
اطفال از هر طبقه اجتماعی آماده است.
موزیمی برای نگهداری انواع دوخت های
قدیمی تاسیس میشود.

زنان کشور ما در سالهای اخیر
توانسته اند در فعالیت های اجتماعی
سهم قابل ملاحظه ای بگیرند ،
البته وقتی میگویم سهم قابل ملاحظه
بدان معنی نیست که زنان از تمام
حقوق خویش بر خور دار شده اند
بتناسب زمانیکه زنان در چهار
اولین بار زنان در زمان صدارت
پناغلی محمد داود رهبر ملی و
رئیس دولت کشور ما به اراده این



یکی از صنوف کودکستان: در دو طرف عکس دو تن از معلمات این
کودکستان دیده میشوند

پیغله حدیثه آمره موسسه نسوان لشکرگاه

مرد بزرگ توانستند نهضت های
خود را پی ریزی کنند .
کم کم زنان از بند چادری خلاص
شدند و توانستند در ادارات و
موسسات شامل کار شوند و عملاً
داخل اجتماع گردند .
از جمله موسساتی که بیشتر با
زنان سر و کار داشته نهضت های
زنان را منسجم میسازد و از حقوق شان
دفاع می نماید ، موسسه نسوان
است .

بعد تر کودکستان هم در چوکات
این موسسه تشکیل شد که ظرفیت
ابتدائی ۳۰ نفر شاگرد را دارا بود
و یک معلم در آن کار میکرد اندکی
بعد خانم های آلمانی اداره کودکستان
را بعهدہ گرفتند آنها چندین سال
درینجا کار کردند از شروع سال
۱۳۵۱ دو باره خانم های افغان
اداره کود کستان را بعهدہ گرفتند
و ظرفیت کود کستان به ۱۰۵ نفر
رسید

فعلاً ۸۰ طفل رادر کود کستان
زیر تربیه گرفته ایم .
اطفال تسحت رهنما ئی یک
سرمعلمه (پیغله شفیه ظاهری) و چهار
معلمه (پیغله حفصه ، پیغله صالحه
عمری میرمن شریفه و میر من
حمیده) تربیه میشوند .

می پرسم

موسسه نسوان کابل نمایندگی هائی
در اکثر ولایات کشور دارد ، اما
موسسه نسوان در شهر لشکرگاه
که درین راپور از آن صحبت خواهیم
کرد بدون ارتباط با موسسه نسوان
مرکز تاسیس شده است و بعد
ازین ممکن است به موسسه نسوان
مرکز مربوط شود .
در عمارت کودکستان لشکرگاه
که آنهم مربوط موسسه نسوان
است محترمه آمره کود کستان و
چند تن از معلمات کود کستان را
ملاقات کردم .
این کود کستان (ملالی ورکتون)
نام دارد .

پیغله حدیثه آمره موسسه نسوان
گفت :



معلمه های کودکان لشرگاه

می پرسیم :
آیا درین منطقه کسانی هستند که
بتوانند قالین ببافند ... ؟
این صنعت دشوار و مشکل است.
پاسخ میدهند :
درشهر لشکرگاه ناقلین از هر
گوشه و کنار کشور آمده اند و در
اینجا مسکن گزیده اند در میان
زنان ناقلین هستند کسانی که صنعت
قالین بافی را یاد دارند ، اگر
وسایل برای شان فراهم گردد آنها
هم خود شان کار میکنند و هم به
زنان دیگری که آرزو داشته باشند
این صنعت را بیاموزند ، قالین بافی
را خواهند آموخت .
محترمه حدیثه مکمل توضیح
میدهد :

خیاطی هائیکه هنر سی چهل سال
قبل را نشان میدهد متأسفانه در
حال از بین رفتن است ، در آن
وقت طرز های خاص دوخت وجود
داشت ، ممکن است در آینده این
نوع دوخت ها فراموش شود و
دیگر کسی نتواند آنرا تقلید کند
ما در نظر داریم موزیمی بسازیم .
و این نوع دوخت ها را بهیئت
مودل در آن بگذاریم ، بدین وسیله
دوخت های مذکور بدست فراموشی
سپرد نخواهد شد .

میگویم :
براستی این نظر خوبی است
کاش عملی شود .
او میگوید :

درین قسمت جدی تر اقدام
نخواهیم کرد ، شاید متوجه شده
باشید که بعضی از خانم ها دوخت
های قدیم را بهیئت مود جدید بکار



جوانان پوهنتون موقعی که از صنف های کودکان بازدید می نمایند

اطفال دعوت میشوند و با آنها در
مورد اطفال شان مذاکراتی صورت
میگیرد . گر چه تماس معلمین
کودکستان در مواقعی که ایجاب کند
با مادران اطفال جریان دارد .

می پرسیم :
آیا در نظر ندارید فعالیت های
موسسه را بیشتر سازید ... ؟
مسئله فعالیت زنان نمیتواند محدود
شود بخصوص که حالا زمینه آن
هم فراهم گردیده است ... ؟
محترمه حدیثه جواب میدهد :

چرا ... ما بفکر این هستیم تا
در صورت امکان فعالیت های
موسسه را بیشتر ازین گسترش
دهیم بطور مثال میتوانیم درچوکات
موسسه شعبه قالین بافی دایر
کنیم .

باز است چنانچه همین حالا علاوه
از اطفال مامورین اطفال کسب
کاران ، دکانداران و کارگران نیز
در کود کستان می آیند و از آن
مستفید میشوند .

می پرسیم :
در چه ساعاتی کود کستان برای
اطفال مشغولیت هائی فراهم می
کند .

اطفال از ساعت ۸ ۳۰ الی ۱۲ ظهر
در کود کستان می باشند .
پروگرام های شان نظربه سرد
بودن و گرم بودن هوا فرق میکند
آیا شما باوالدین اطفال هم تماس
دارید ... ؟

بلی ... بعد از هر دو ماه والدین

موسسه نسوان اینجا مربوط
موسسه نسوان مرکز است یا ...
جواب میدهد :

تأحال موسسه مربوط خود
پروژه بود ولی ممکن است بعد از
این مربوط میرم تو توله کابل شده
شکل یکی از نمایندگی های آنرا
بخود بگیرد .

می پرسیم :
محترمه مکمل ... آیا غیر از
کود کستان فعالیت های دیگری هم
درین موسسه جریان دارد ... ؟

بلی ... در موسسه شعبات گلدوزی
خیاطی و سواد خوانی وجود دارد
در آینده مدنظر است این موسسه
کورس های تدبیر منزل نیز دایر
کند ، فعلا موسسه خانم ها را در
قسمت دوختن و گلدوزی هارهنمائی
میکند حتی این موسسه کار های
دستی خانم ها را بمعرض فروش
گذاشته پول آنرا به خانم
های مذکور مسترد می نماید تا از یک
طرف سر گرمی جالبی برای آنها
خلق شود و از جانب دیگر عایدی
نصیب آنها گردد .

در موسسه مذکور پارچه های
زیبا و قشنگت سوزن دوزی را
مشاهده کرد م واقعا صنعت گل
دوزی در آن شهر جالب و درخور
توجه است .

می پرسیم :
تنها اطفال مامورین پروژه درین
کود کستان تربیه میشوند ... ؟
پیغله حدیثه پاسخ میدهد :
نخیر ... کود کستان تنها به
اطفال مامورین اختصاص ندارد
بلکه دروازه آن بروی تمام اطفال



پروگرام های اطفال نظربه سردی و گرمی هوا فرق میکند
شماره ۴۰

ده مندان خاندان

موسسه هنری رخشان کنسرت شروع به فعالیت هنری کرده است.

روز ۲۶ عقرب هنر مند ان رخشان کنسرت اولین پروگرام هنری خود را آغاز کردند.

این پروگرام به مناسبت استقرار رژیم نوین ترتیب یافته بود، نمایشات رخشان کنسرت بصورت مداوم جریان دارد.

این موسسه به امتیاز و مدیریت مسئول بنیاعلی حلیم و سر مایه



گذاری محمد آصف رخشان، حاجی محمد سرور و محمد شاه و ناصر پورن قاسمی در اوایل میزان تاسیس شد که فعلا ۲۵ نفر پرسونل دارد بنیاعلی در محمد سایر هراتی بحیث رییسور هنری و ستیز مینجر و این هنر مندان در پروگرام ها حصه دارند.

محمد بشیر رخشان، فرید رخشان، ماری مهتاب، ستاره مهتاب، پروین جینا، شمشاد آهو و میرومن نور جهان، بنیاعلی حلیم رخشان گفت:

موسسه ما نظریه اجازه و امتیاز رسمی وزارت اطلاعات و کلتور شروع به فعالیت نموده است. تماشاگران با وجد و سرور خاصی از پروگرام های هنری ما استقبال می نمایند چنانچه در هر نمایش صد ها قطعه پست کارت تبریکی بماند میرسد.

فرید رخشان و پیغله ماری مهتاب که زیر نظر استادان موسیقی تربیه میشوند استعداد فوق العاده ای از خود نشان داده اند.

رخشان کنسرت اولین موسسه هنری است که بعد از وضع پالیسی کلتوری در رژیم نوین جمهوریت

عرض وجود کرده است.

هویدا و پروگرام جالب رادیوئی او

میشود مسلما شنیده اید و حتما خوش تان آمده، این مطلب ثابت ساخته است که هویدا علاوه از آواز گیرا و آهنگ های دلپسندش میتواند از عهده تهیه پروگرامی بدرشده و آنرا بشکل ارزنده عرضه کند و از طریق این پروگرام آدم میتواند حدس بزند که هویدا (صاحب همین عکس جگر خون) تاجه حد آدم شوخ بزله گو و طنازی است (منظورم از طنزطنز نویسی و علاقمند طنز است و با طنازی های سیاه سرها اشتباه نشود).

و اما عکس طرف راست.

این آدم (جک دل آغا) است یا بهتر بگویم آقای (روشنفکران) است در ضمن شاید گل آغا یوسف یا شیر آغا فریدون باشد، و یا اگر اشتباه نکرده باشم همان خسرو پهلوان درام پر جیره است و یا شاید هم یکی از قهرمانان درام اپارتمان، بهر حال او اکبر روشن

در عکس هائیکه مشاهده میکنید یک آدم متفکر و جگر خون در پهلوی آدمی که آخرین حد نشاط را میتوان در چهره اش خواند بنظر شما میرسد.

این آدم متفکر ترنمند محبوبیست بنام ظاهر هویدا که اگر نامش را هم ذکر نمیکردم شما او را مبی شناختید و اما شاید بگوئید هویدا در عکس رست گرفته، یا جگر خون است و یا حادثه او را متالم ساخته است باید عرض کنم که هیچکدام این حد سیاحت درست نیست زیرا من فکر دیگری دارم، تهیه یک پروگرام برای رادیو یا ترتیب یک صفحه برای ژوندو یا آنقدر مشکل است که آدم رادچار سرگیجه میسازد، و من فکر میکنم که بنیاعلی هویدا در همین لحظه بفکر اینست که پروگرام مخصوص خودش را برای جمعه آینده چه گونه ترتیب کند پروگرام ظاهر هویدا را که در روزهای جمعه نشر



ظاهر هویدا



اکبر روشن

مهتابی

شب آخر دوان دوان رفتم
تابیتم به آخرین باوش
نرم نرم زدم بدر انگشت
کردم از خواب ناز بیدارش

شب مهتابی غم انگیزی
ماه آهسته در چیدن بود
اندکی سرد و اندکی دلکش
باد پائیز در وزیدن بود

آمد آسمه سر برون زاناق
لرز لرزان و سست و برهنه با
گفت: باناله وار آوایی :
راستی دای رفتن است ترا ؟

مانده عریان برون زجامه خواب
آن برو بازوان و دوش سپید
اندر آغوش ماهتاب خزان
از دم باد سرد می لرزید

اشک گردنده حلقه بسته به چشم
شرم بر گونه های سوزانش
تنگ در گردنم حمایل کرد
ناگهان بازوان عریانش

لحظه ای چند خیره ماند و خموش
نگه خویش بر نگاهم بست
آه ! دیدم که آن تکه میگفت :
رشته وصل ما گیسست ، گیسست

گفتمش: نازنین خدا حافظ
لیک او خیره ماند و هیچ نگفت
موجی از میسوان خود بگشود
و اندر آن مبرو دود را بنهفت

چهره ای روی چهره ای افتاد
تیش هر دو دل فزونتر شد
بازوانی فشرده گرد رها
اشکی افتاد و گونه ای ترشد

آوازه

نیمه شب بود و غمی تازه نفس
ره خوابم زدم و ماندم بیدار
ریخت از پرتو لرزنده شمع
سایه ی دسته گلی بر دیوار

...

همه گل بود ولی روح نداشت
سایه ای مضطرب و لرزان بود
چهره ای سرود غم انگیز و سیاه
گوشتی مردی سرگردان بود

شمع خاموش شد از تنگی باد
اگر سایه به دیوار افتاد
کس نرسید به جوارفت ؟ که بود ؟
که زدی چند درین جا گذراند

این منم خسته در این محله تنگ
جسم در مانده ام از روح جداست
من اگر سایه خویشم ؟ یارب
روح آواره من کیست ؟ کیاست ؟
(فریدون مشیری)

گناهکار

دل من جنگ اسون است و پر عشق
در آن بشپاده از خود بازگاری
زهر مبری در او اسوده بادی
زهر مویی بر او پیچیده تازی

زرافشان، پرگرم ، شیرنگ بی تاب
بهم پیوسته بس گیسو درین جنگ
غمش در انتظار زخمه ی سوز
که تا خود راز ها گوید به آهنگ

شبانگهان که در تنهایی سردی
بدامن گرم این ساز کهن موی
بزیر لغزش نرم سر انگشت
هزاران یاد خوش خیزد زهر موی

فضای خانه لرزد آن چنان گرم
که زیبا کودکانم بر سر آیند
پدر ! این چیست این بانگ دلاویز
که در کاشانه ما می سرایند ؟

زخم از گوشه دیگر کشد بانگ
که بس کن مرد ، زین هنگامه بس کن
نه بر نایی دگر با این دوفرزند
بدین پیرانه سر ترک هوس کن

ولی من دور از آن اندرز بیگانه
دو گوشم بر سرود آسمانهاست
دو چشمم خیره چون گوران و زان یاد
سور آتشم بر استخوانهاست .



زیر نظر : گل محمد ادیبیار

مضمون یاس

همچو شاخ بی بری دور از تبار افتاده ام
تک و درخت وحشیام کز برگ و بار افتاده ام
آتش خاموش عشقم کز شرار افتاده ام
سکه قلیم ز جیب روزگار افتاده ام
بسکه بی مقدار گشتم بسکه خوار افتاده ام
حالیا در پای خم مست و خمیر افتاده ام
مرغک بشکسته بالم جان نثار افتاده ام
بر مذاق اهل عالم نساوار افتاده ام
ناکجا بفکر که لبریز از بهار افتاده ام

می تیم از ذوق مرون وعده دیدار هست
امشبم با مرگ یاران ناقرار افتاده ام

محمد سمیع انتخاب

جنگل

ای جنگل بزرگ من این برگهای زرد
بازیچه های بال و پر باد های سرد
فردا شوند یکسره در برف ناپدید

زیبایی گشاده رخ راز های تو
خوشنکی نهفته ی آواز های تو

خسپند زیور جادر یخ بسته ی سفید

...

در شاخه های لخت تو زنگوله های تیز
گردند بر سر کفن برف اشک دیز
افتند گاه گاه جوتیر از گمان مرگ

آهو بسان کودک بی مادرو پدر
تنها، گرسنه، غمزه، گمراه، در بدر

در برف سم و بوزه گذارد برای برگ

...

این ابرها که روی هستند در گذار
مانند کوه دوه و دریای بالدار

با منج های زرین از کان آفتاب

فردا شوند یکسره چون کیسه سیاه
ریزند همچو مستان در پردو باختگان
در دست های لایغر تو سیم های ناب

...

یکروز برف های تو گردند زبر و دو

یخ ها شوند آبله رخسار و زشت و دو

از میخ های چکمه بی مری تفنگدار
آهوی بیگانه شود زخم دار و لنگ

با خون خون نویسد در برف سیم رنگ

بدرود جنگل من! خوش باش در بهار

«دکتور گلچین»

از: ناصر طه پوری

دشت تبار

منم شام ریجور بی ماهتابی :

- که هرگز ندیدم ز مهر تو تاب

منم دشت تبار مقهور و متروک

- که بر من تباریده هرگز سحابی

شده زندگی، بیتو دوزخ به چشم :

- سراسر شکنجی ، سراپا غذایی

همه شب ، بیاد تو اختر شمارم

نم خوابی، که بینم رخت را بغوابی

ز فریاد من شد زمین و زمان ، پر

فغان دلم را ندادی جوابی

من و تو: دوتا ساحل دور و مپجور -

- که پیک دلم بود موج آبی !

- چه موجی که گاهی هم از خشم توفان:

شود محو و نابود ، همچون جبابی

غمت : انتخاب دلم، از جهان شد !

- کجا بهتر از این بود انتخابی ؟

«طه پوری» ز عشقت ، چنان مست مست است:

- که از حرف حرفش ، بریزد شرابی

الوغ، ارابه چی

الوغ ای الوغ خوشی می آید . حتی یکنوع احتیاج به آن دارد . فقط این را میدانست که به حرفهای الوغ ضرورت و احتیاج حس میکند . سخن های الوغ در واقع چیزی نبود که یوسف نداند اما الوغ این حرف ها را خوبتر بیسان میداشت و واضح تر و مشخص تر از آن صحبت میکرد .

الوغ از انسانهای حکایت میکرد که یوسف علی آنها را ندیده بود . از جاها و محل های نام میرد که یوسف حتی نام آنها را هم نشنیده بود اما آنها هم او خود را در وسط آنها حسا و آن انسانها که الوغ از آن حرف میزد، میدید .

الوغ حرفهایش را دنبال میکرد . یوسف در دیار دوردست خیالاتش سیر داشت و چراغ تیلی آهسته آهسته دود میکرد و نور میپاشید . عصاره تریا که هر چه بیشتر در رگهای الوغ می انباشت بر نیروی سخن گفتنش می افزود . یوسف علی از لایبای پرده های خیالاتش بیرون خزیده و متوجه حرفهای الوغ شد و گوشید از حرفهایش چیزی نفهمد .

و قتی الوغ صحبت میکرد یوسف از سخن هایش تسکین مییافت ، یکنوع قوت قلب پیدا میکرد و روحا استوار میگردد . یوسف خودش هم نمیدانست که چرا از سخن

رنگ تریا که پهلوی هم قیده شده بودند . الوغ دوحیه از آنرا که باندازه های نخود خام بودند روی زبانش گذاشت و جوشید . در حالیکه شیره تلخ آنرا قوت میداد ، چشمانش بشکل عجیبی می درخشید . آخرین قطره تریا که از گلویش پائین رفت ، بدنای آن یک پیاله جای نوشید . و بعد پیاله های دیگر را غورت غورت کرده به حلق سرازیر نمود . یوسف علی در مدتی که الوغ تریا که و جایش را فرومی برد ، متعاقبانه او را می پایید . میل گنگی در درونش پیدار شده بود . میخواست بداند که این ماده قهویی رنگ دیگر چه معنوی است ؟ چه اثری روی آدمی میگذازد ؟ چطور آدم را سر حال و وجد می آورد ؟ چون دیده بود که الوغ بعد از خوردن آن خوش و مسرور می شد صمیمی میگردد و شیرین صحبت میکرد . و بعضا هم قاه قاه می خندید . یوسف علی از مدت قریب یک ماه الوغ درین اتاق یکجاذندگی میکرد و بهمین مدت از آمدنش بشیر می گذشت . اما الوغ از سی سال باینطرف به شهر آمده و درین اتاق زندگی میکرد . درین سی سال همراه و انس دیوال زندگی او فقط (جفقا) اسپش بود .

جفقا بود که درین سی سال برایش نان و تریا که می آورد . الوغ درین سی سال اربه رانی کرده و سنگ کشیده بود ، و باز هم سنگ میکشید . و شاید تا آخرین روز زندگی باین کار ادامه میداد . در مدت این سی سال همین چراغ تیلی شب های او را نیمه روشن نگه میداشت . و درین سی سال تریا که روح او را از تنج و یاس در خود پناه داده بود .

زده های تریا که کم کم در رگهای الوغ برانگنده میشد . سستی رخوت آور و خوشایندی سراسر وجودش را فرا می گرفت . روشنائی کدر چراغ چون خرمن زیبای آتشی در نظرش جلوه میکرد . الوغ در نشسته سنگینی فرو رفته و جرت میزد . یکبار سرش را بلند کرده و متوجه یوسف شد . بعد آهی کشید و زبان بحرف زدن نشود . بالهجه خاصی حرف میزد و بعضا هم اصطلاحات ترکمنی را بکار میبرد . الوغ وقتی نشسته نمی بود درست و واضح صحبت میکرد و سخن هایش قابل درک می بود . اما وقتی که تریا که را می بلعید و نشسته و منگول می شد دیگر درک حرفهایش مشکل می گردید . چون مخلوطی از کلمات ترکمنی و دری از زبانش جاری میشد . اینبار نیز الوغ همانطور به حرف زدن شروع کرد و کلمات مختلف دری و ترکمنی از دهانش بیرون ریخت :

(یوسف بچو... مین تری لیمه کوب معنت کوروب... مین او نژایل زحمت ترتم من... او نژایل... آن سی سال زحمت ترتم من... و بلند آدمی که کوروب من)

الوغ همینطور پیهم حرف میزد و یوسف و زحمت دیده است . و مدت سی سال سنگ کشی کرده و هزاران نامرادی ها و محرومیت ها را متحمل شده . و در زندگی با انسانهای پلیدی مواجه گردیده و

الوغ همینطور پیهم حرف میزد و یوسف علی با چشمان نیمه باز سویی می نگریست اما فکر و حواسش جای دیگری بود . صدای الوغ مثل آوازی که از دور بیاید در گوشش می نشست . اما او به اندیشه خود فرو بود . معلوم نبود بچه می اندیشید . شاید به گذشته های زنجار زندگی فکر می کرد و یا شاید هم به آینده اش می اندیشید ، آینده تنگ و تنی از مفهوم .

لحظات زمان به تعقیب هم می رفتند .

الوغ پیرمرد ترکمن بالای بسترش دراز کشیده و به دستک های سقف نگاه میکرد . پهلوی بسترش یک چاینگ کلان مسی پراز جای باد و پیاله پتیه شده چرکین و زنگنه قرار داشت .

انگوشه اتاق ، بستر کثیف و پویناک دیگر نیز بهین بود . در اتاق ، چراغ تیلی بی سیاه و چرکین آهسته آهسته دود میکرد و روشنی خیره راندر اطراف خود پخش می نمود .

در کنار چراغ تیلی ، زین و قیژه ، قمچین و خورجین گهنه و دیگر سامان و لوازم اسب بالای هم انبار شده بودند .

دیوار های اتاق دود گرفته و تاریک بودند ، و تا که رگش دیوار ها کاهگل نداشت .

چون همه شکسته و ریخته بودند و خشت های گلی زمخت ، و سوراخهای متعدد بدنیه دیوار نمایان بود . اتاق در سکوت فرو رفته و خاموشی یکنواخت فضای نیمه روشن آنرا سخت پیچیده بود .

از بیرون ، پشت در اتاق گروهی شنیده شد و در کوچک و پوسیده بالای لنگ خود چرخید و آوازی شبیه به صدای گریه طفل پراورد که زود قطع شد . از در مردی با هوای خشک و گوارای پائیزی بدرون آمد . هوای پاک بیرونی در درون هوای خفه کننده و پونا که داخل اتاق محو و نابود شد . بوی تیل و دود اساق را می انباشت .

مرد در را عقب سر خود بست که باز هم صدایی مانند همان آواز اولی از در برخاست اما این بار کمی غور تر بود . مرد که چشمان تنگ و فرورفته و پیشانی پر آمده داشت . ریشش تنگ و پراکنده بود که شاید هم از یکماه باینطرف تراشیده بود . گوسپایش از اندازه معمول کمی بزرگتر به نظر میرسید و ظاهرا میانه سال جلوه میکرد . مرد چموس های خود را دم در ، از پاکت و خاموشانه به طرف بستر تاله شده رفت و بالای بستر نشست . نگاه بی تفاوتی که از آن خستگی بغوی تشخیص می شد ، به الوغ انداخت . بعد از اسکشی را بر آورده کنار گذاشت و یک پهلوی روی بسترش دراز کشید .

الوغ همانکه به سقف چشم دوخته بود ناگهان مخصوص خودش ، مرد را مخاطب ساخت :

«یوسف ... اسپاره جو کیدی بین ؟» یوسف در حالیکه سر جایش می نشست زیر لب غرید و گفت : هوم چ...

بعد قلی تسوارش را از جیب و اسکتش بیرون کرده و یک دهن نسوار درون دهانش ریخت . و باز دوباره روی بسترش دراز کشید . اتاق در سکوت فرو رفت . در بیرون صدا های درهم و برهمی شنیده میشد . کورسویی که از قبله چراغ تیلی می تراوید به اشیای اتاق رنگ تیره و گنگی میداد . بوی دود و تیل لحظه به لحظه اتاق را پر میکرد . آواز خرخری از دیوار بلند شد ، شاید موشی خا که می گند . از اتاق پهلوی صدای افتادن چیزی بزمین شنیده شد . زمان به کندی سیری می گشت ، و آرامش مهمل اتاق راندر برداشت .

الوغ یکبار روی بسترش غلتی زد و نشست . مثل اینکه چیزی بغاطرش رسیده باشد . دست پرده جیب هایش را جستجو نمود و بالاخره از جیب بالایی و اسکتش قلی کوچک و زرد رنگی را بیرون کرده سر قلی را باز نموده و محتوای درونش را بگوشت . چشمانش برق زد و احساس رضایت در چهره اش پدیدار شد . داخل قلی تریا که بود ، جبه های قهوه بی



کی پیر

انسانهای آنجا که الوغ از آنها صحبت میکرد همه آدمهای زشت و بی عاطفه بودند، همه انسانهای متقلب و دروغگو، که بی اعتناء به عهد و پیمان شان عمل میکردند. یوسف نیز همینطور آدم هارادیده بود و می شناخت، اما الوغ اینطور آدمهارا می فهمید. و درک می کرد و شاید از همین جهت سخن ها، قصه ها، و حکایت های الوغ برای یوسف چیزی شده بود و حدیث ضرورت.

ادامه حرفهای الوغ بهستم هایش که (بیگ) بر او روا داشته بود کشیده می شد.

الوغ بازبانش آن وقایع دردناک را می گفت

اما باجانش یکبار دیگر آنرا احساس میکرد. الوغ از عاشق شدن خود به السوز (ستاره) دختر بیگ - با خبر شدن بیگ از واقعه و به بند کشیدنش را توسط بیگ حکایه میکرد. الوغ میگفت که چطور او را سه شبانه روز گرسنه و تشنه به میخ بسته بودند و بعدش هم آنقدر اورالت و کوب کردند که بیگ فکر کرد او مرده است. و دستور داده بود که او را برده دور بیندازند.

الوغ به تعقیب حرفهایش می گفت که همه آن حوادث دردناک را فراموش کرده اما کسی را که سبب این ماجرا بوده نمی توانست فراموش کند. او الدوز را حتی حالا بعد از سی سال هم نمی توانست از یاد ببر و او را هنوز هم دوست داشت با آنکه دیگر الدوزی در زندگیش وجود نداشت و دیگر نمی توانست وجود داشته باشد.

الوغ بعد از گفتن رازهای درویشی کمی آرام گرفت و دیگر حرفی نزد. گویا در دوش تسکین یافته بود. چشمانش را بست و سرش را پائین انداخت. چهره قشنگ و زیبای الدوزی سال قبل - جلوه چشمش جان گرفت:

رخسار های گشتا لون و فربه - چشمان و جذاب و گردن بلند و سپید همچون شیراز بست پلک های بسته چشمش نقش بست. الوغ پاهایش را کشید و با دستهایش هردو پای خود را در آغوش گرفت. سرش را بالای زانوهایش قرار داد و بفکر فرو رفت. لحظات می گذشتند و الوغ همانطور سربزانی غم گذاشته و زیر لب با خود نجوا داشت. نجوای غم آلودش به ناله ضعیفی مبدل شد که من گفتم می نالید و در لابلای ناله اش کلمات زیر شنیده میشد:

(الدوز جانم ... منی اولدور دینک ... بلم ... منی گویدر دینک ... الدوزی ...)

الدوز جانم! مرا گشتی - مرا سوختی - جانم الدوز ...)

فطرات اشک از چشمانش سرازیر شد و در رخسار خشکیده و فرو رفته اش را طس میکرد و از نوک تارهای ریش بزی شکلیش پائین می چکید. یوسف علی دلش بحال اوسوخت. لب هایش پس و پیش رفت، میخواست چیزی بگوید ولی چیزی نگفت. خاموشانه زیر لحاف چرکیش درآمد و چند لحظه بعد صدای خروپوش بلند شد. الوغ نیز آرام گرفت و بعد از مدتی لابلای بسترش بلند شد و در وقت کنار اتاق. قتیله چراغ رانه کرده پوف نمود. چراغ پتی گزیده خاموش شد. دود تلخی از چراغ بلند شد که بینی الوغ را بسوزش درآورد. الوغ در تاریکی تیره که اتاق را فراگرفته تپه تپه تویی کرده خودش را به بستر رسانید و زیر لحاف درشت و سنگین خود غنود. چشمانش را بست تا از رنج خیالات و اعیش نجات یابد اما بی فایده بود چون خیالات موذی و سمج گمشته باز به سرکش آمد.

اصلا جز خاطرات گمشته چیزی دیگری نداشت تا به آن بیندیشد. الوغ اینبار خاطره خوش زندگیش را بغضاطر آورد: (بعد آورد آن روز زیبای بهار را که بالدوز در باغ بیگ حجر مانده گردش مینمود. الوغ آنروزه همارا تب الدوز را در آغوشش نشسته و لب های آلبالویی رنگش را بوسیده بود.) الوغ در بسترش پهلویه پهلوشد و آب دهانش را فرو برد. گویا از بساد آوری بوسیدن لب های الدوز دهانش آب افتاده بود. الوغ باز بغاطر آورده که در آن روز الدوز

برایش گفته بود:

(الوغ تو مثل کجاوه هستی که باتو شکجه های از پر فروش شده و ریشت شتر مستی بار شده باشد و من میان آن کجاوه نشسته باشم و به بهاره یورت بروم (۱) دنباله خیالات الوغ همچنان در ماورای زمان سیسر میکرد و جلو میرفت ... بعد از مدتی دیگر پلک های الوغ سنگین شده بود و الوغ به خواب رفت ...)

عنوان صبح نشده و سپیده زده بود، الوغ بپیرمرد در بسترش آهسته خروپف میکرد و در رویای شیرینی سیر می نمود. صورتش کشاده و تبسم نامحسوس لب هایش را از هم دور نگه داشته بود. درین اثنا یکبار احساس کرد که چیزی او را تکان میدهد و آوازی از دور بگوشش میرسد. الوغ غم غم کتک پهلویه پهلوشد که باز تکانی را حس کرد و این بار صدرا نزدیکتر تشخیص میداد:

- الوغ ... الوغ ... بیدار شو - روز شده ... ده کار بوریم دکه ... الوغ ختم گین چشمانش را گشود و غصینا بسوی یوسف علی نظر کرد. بعد دوباره پلک هایش را روی هم گذاشت تا بازان رویای شیرین را جستجو کند. اما رویا هایش دیگر قرار کرده بود. بعد از لحظه الوغ چشمانش را گشود و از دست بلند شده نشست. با پشت دست خود چشمان خواب آلودش را مالیدن گرفت. میخ و منگ بود، دهانش تلخ مزه و هنوز کسالت و سستی خمیر آلود تریاک که شب خورده بود در وجودش نه و بالا میرفت. الوغ از جایش برخاست. قلیاق را که شبانه وقت خوابیدن بر سرش کرد از سرش گرفت به میخ اتساق آویخت. تالاق سرش بی هوو مانند پیاز شفاف بود. دوسه قدم به آن طرف اتساق برداشت، لکات رفت. مجبور شد کنار اتساق بایستد و به زینی که در تاق بسالای اسباب های دیگر قرار داشت تکیه بدهد. لحظه مکث کرد، تیلیک خود را از ف بالایی تساق گرفته بر سر کرد بعد آهسته آهسته طول اتساق را طی نمود و در دوازه نزدیک شد. در راه نیمه باز کرد و به بیرون تگریست. هوا گرم و میش بود. هوای خنک برویش خورد، ذهنش کمی روشن شد و حالش بهتر گردید.

بی اراده برگشت سر بسترش و اسکتش را از لای بستره بیرون کرده پوشید. باز استعمال کلان گرباسی رنگ و ورفته گمش را بست و طی سوارش را بر آورد و سوار بی بدن انداخت. لای چند تار سفید ریش بزیش را که روی زنجش روئیده بود خاراند. از اتساق سیزه و قمچین و یراق اسپش را بر داشته و بدنبال یوسف علی که قبل از آواز اتساق خارج شده بود، بیرون رفت. شفق داغ بود، هوا گرمی روشن بنظر می آمد. از اتساق های مجاور سرو صداهای بگوش می آمد. چندان سرود روی صحن سرای در حرکت بودند. اینها اربابهای ها و گادی رانها بودند، که اسب هایشان را می بستند تا دنبال کار و بارشان بروند. در گوشه غربی سرای مردی از آبریز ماه بیرون آمد. آن طرف تر مرد دیگری بینی اش را فین میکرد. پیرمردی آفتابه در دستش بود که میخواست وضو کند. اسب ها و یابوها آدم و خاموش سرآخور هایشان ایستاده بودند. صدای عرعر خری از گوشه شمالی سرای بلند شد. دروازه چوبی کلان و لقیده سسرای غنک غنک کرده بالای پاشنه عایش چرخید و سربدار از آن بیرون شد. گادی لقی و لقی

از سرای بیرون رفت. چوچه سگی که از یک پای می لنگید از در سرای به درون آمد. الوغ و یوسف علی اسباب و سامانه های اسب هایشان را کنار آخور های بلند اسبها گذاشتند و از توبره در آخور اسب حاجو ریختند. اسب ها عجلولانه بجو خوردن شروع کردند. الوغ کنار آخور اسبش ایستاد و متحیرانه به الاشه های اسب که جورابه سخنی می گوشت و کرب و کروب میکرد چشم دوخت. الوغ مایوسانه به اسبش می نگرست و دلش بحال اسب می سوخت. حیوان زار و لاغر بود. ساغری عایش تکیه و عاری از گوشت و پاهایش خشکیده و پاریسک بود. گردنش شل و افتاده، و پاهایش تنک و کم می بودند.

همچنانکه موهای دمش نیز ریخته بود. اسب پیر بزحمت جورا ایستاد و آنور الاشه عایش می چرخاند و می جویید. بسیاری از دندانهایش ریخته بودند، و چند تانی هم که باقی مانده بود فرسوده و کله پریده بودند که در موقع جو خوردن از پیش می گسردند. وقتی الاشه عایش را بالای هم می سائید تا دانه های جورا بشکند، الاشه عایش به سوزش زخمی آمد، و دهای گسردنش کشیده میشد، و پوست گردن باریک و لاغرش مرتعش میگردد. مایع لزج و بی مزه از زیر زبان و ته حلقش ترشح میکرد که دهانش را می آفتابست و از دهانش بیرون زده و لب و لوجه کشانش تار میکشید و بزمین می ریخت، چشمانش بی حالت و افسرده بودند که همواره آب میزد و اطراف آنرا پخل های زرد رنگی احاطه کرده بود. اسب آهسته آهسته جوش را میجوید. الوغ سطلی را پر آب کرده و آورد کنار آخورش گذاشت، و یکاسه های سم اسب که گلید می های کوچکی در آن دیده میشد خیره خیره نگاه کردن گرفت. بعد چشمش روی دوزانوی آماس کرده و آب درآورده اسب افتاد که فرسودگی و پیری اش را نسبت بدیگر اعضای بدنش نمایان تر نشان میداد.

الوغ آهی کشید و سرش را بزیور انداخت و بزمین چشم دوخت. اندیشه اش پر گرفت و بفکر فرو رفت. به اسبش می اندیشید که دیگران ((چقماق)) قدیمی نبود. اصلا هیچ عضوش به آن چقماقی سرکش و نیرومند مشابیه نداشت چقماق دیگر پیر شده و از کار رفته بود، آن چقماقی نبود که در یک شب او را از اندخوی به مزار رساند.

دنباله خاطرات الوغ ادامه یافت:

آن شب را الوغ خوب بغاطر داشت، شب گرم و داغی بود، هوا خفه و ناراحت گشته بود و باد گرمی نیز می وزید که ریگهای خشک و داغ را چون ساجمه بسر و صورت الوغ میپاشید. آن شب چقماق مضطرب و ناآرام بود، دلبره وجودش را فرا گرفته و هراسناک می تاخت.

گویا اضطراب الوغ را خوب درک کرده بود در دریای بیکرانه ریگستان با سرعت بساد تگاو می نمود. آسمان مکرر و تاریک، و ستاره ها کم سو بودند. تف باد هر لحظه تندتر و سوزنده تر میشد، صحرای خشک و تفتیده و ریگزار گسترده، داغ و گرم بود. اما الوغ اصلا تفتیدگی و گرمای احساس نمی کرد و همینطور چقماق. آنها بیک چیزی می اندیشیدند

د جمهوریت په

استقبال

نر ښځې ولادې استقبال دجمهوریت کوی

ټول سره وحدت کوی

ټول سره وحدت کوی

اوس نوی جهان شولو بدل حال دافغان شولو

ښه ښکاري وطن چهلوی واده پکښی غیرت کوی

ټول سره وحدت کوی

ټول سره وحدت کوی

اوس نوی نظام راغی، نوی قربان راغی

اوس دجمهوریت شوه پکښی هرڅوک فعالیت کوی

ټول سره وحدت کوی

ټول سره وحدت کوی

(لالاجان امین)

دوصال خریدار

په هرځای کښی زه چلو دلدلار وینم

څکه خان یی دوصال خریدار وینم

دقیامت نیسی په ماشی راڅرگندی

چهی خان له مشغولانه وزگار وینم

چهلانی یی په زمین وسما نشته

دلربا د خوبانو سر دار وینم

حاجت نه لرم داروته وطیب زه

دمرض علاج په لاس دنگار وینم

که له مخمی یوخوا چیری صنم شی

دمنصور غونډی خپل خان زه په وار وینم

که زه «نصر» یی آشنا لاړشم گلشن ته

خارڅو خاردی چه گل هم لکه خار وینم

(نصر)

د زلفو کمند

څکه نلری پروا بتان دمشکو

هر کمند لری دزلفا کان دمشکو

چه بی دلته باده زلفو برابرشی

په ختن کښی شی قیمت ارزان دمشکو

که اوږ نه وای جدایی دآهو چشمو

نه به و عسی تورشوی خان دمشکو

زلزله دیار دخط دواتلو غوره

نړوی می په تندی آسمان د مشکو

چهوریخ دیار دخط ورباندی راشی

وروی می په لیمو باران د مشکو

دایی خط نشو ناکاندی په مخ کښی

که په ځمکه څی دلهر کار وان دمشکو

چه له غمهی دخط سر په گریوان گرم

شی می دلا لکه ناله گریوان دمشکو

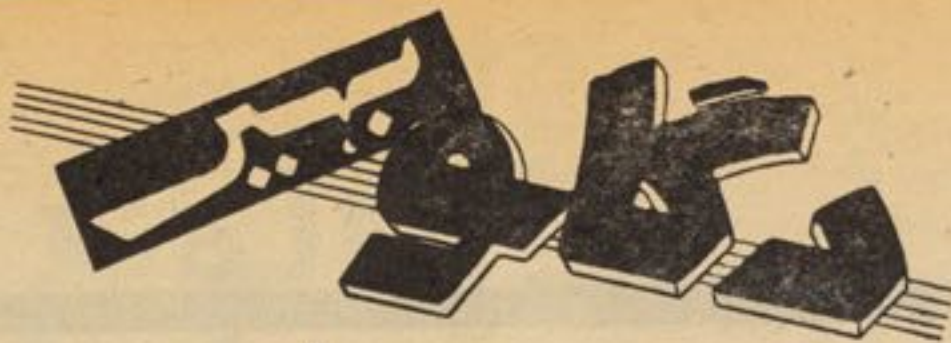
داترگو دمشکینو زلفو توردی

چه وگری بری کوی گمان دمشکو

داشراف دعاشقی نه دی نورڅه دی

چه سینه شوه دحمید دکان دمشکو

(حمید بابا)



خوردی زلفی

دواړه زلفی پریشانی په خو شانه
په جبین خوری وری په لب خندانه
له مستی یی سو تود گریوان شایدلی
صراحی په لاس نیولی غزل خونه
په خمار یی سترگی سړی ویله اوښتی
نیمه شپه را بانندی راغله ناکه پانه
سپینه خوله یی زما غوږته نژدی کړه
په نر می یی دا وینا کړه را بیا نه
زه خوری زلفی دستا په پالنگه راغلم
ته تر او سه لاړیدی یی زما چا نه
هر عاشق لره چه عسی شاوردوسی
نور یی کومه آرزو وی لهجه پاره
خو بیالی یی بیایی و ماته را کړی
د تویی پرده یی واخیسته له ما نه
چه له عسی رنگه حاله خیرنه شوی
شیخه ! څکه زما چارده په نا گرانه
عشق راغلی دتویی په ماتول دی
هیڅ بدی را بانندی مه وایه نا دا نه
که خوشحال غونډی دی یار پاره پرست وای
تابه هم کړه دتویی خونه ویرانه

(خوشحال خټک)

نوی جلوه

تودو وښته چه په سپین مخ بانندی پریشان کړی
په تاثیر یی رڼا ورکه له جهان کړی
په درست عمر به هیچا لیدلی نه وی
هغه جاری چه په مایی هر زمان کړی
ناکه شاکره راته مخ اوڅپدی یو دی
نوی نوی جلوه ماته هرشان کړی
تاچه پوری کړی وسه په گرو وروځو
بیا به ډیر په دغه تورمشپیدان کړی
زه په تا پسی له سره نه تیر شوم
ته لا بیا زما په مینه کښی گمان کړی
ساقی راتنه جام دمو په لاس را کړه
چه غافل می دحاله دخپل ځان کړی
مزالله چه گو ښه ونیوه له خلکو
داکوبه پری رښه ! ملک دسلیمان کړی
«مزالله»

دحرم گلزار

داچه مست په میو راغی یار دچادی
بیابه ناخست کا په کوم غولی وار دچادی
ماڅو نه دی څوک یی وجبی آزار کړی
داچه ما آزاروی آزار دچادی
چه یی درست عالم دمخ په رنایزپ کا
دافتاب غونډی روښان رخسار دچادی
چه زړه سوی یی دحرم په صیدم نشی
دایی درده یی صرغی گذار دچادی
چه بلبل یی رسیدی ترگلو نشی
داندله په حرم گلزار دچادی
چه صیخ ترس په زړه کښی نلری رحمانه
دانا ترس یی پروا گزار دچادی
(رحمان بابا)

د زلفو خیال

خومری چه آشنا شوم دآشناسره
هومره بیگانه شوم د دنیا سره
وختم دستو رو دنیا کړه
تار می کړی دمعنی بند دچا سره
هله هر قدم کښی جوړه مینه وه
څنگ په څنگ مجنون و دلایل سره
دروغ نه و، ریا نه وه په مینه کښی
کار دهرمین و دوستیا سره
جوړه می کوډی کړه په بیرونو کښی
گرځم دسپوږم دشاو خوا سره
زه چه آسمانو توت پری وختم
خیال دیار دزلفو دی زما سره
ښکته پورته خار کړم کپکشانو کښی
گونډی هله وگورمه تا سره
ماد ښایړو حسن و لید
نه دی برابر ستا د ښکلا سره
خیردی غماز کړی ورځی گرځی دی
چاره د حافظه ده دبرېښنا سره

(نصرالله حافظ)

بدنامه مینه

هم ښایست دی هم نغمی دی هم نشی دی
هومره زړه تیری زیاتی شی نویی دی
میکو پلوی بوخی چه سبل وگری
داخوانی مود خوورځو میلمنی دی
ستاله شونډوی غلاو کړه چه مسکی شوی
داوی وی کلی خو یخی غلی دی
ډیرخواړه خواړه یاران می پری ناراض شول
دارښتیا خبری جاویل چه ښی دی
پاکه مینه زما کړه بدنامه
لاس دچاپه خوله زه کیردم ډیرخولی دی
کوم انصاف دی چه کمره وایی ته ماته
زه خو سم یم خودژوند لاری کړی دی
یو توبه ده چه بس تل رانه هیریری
گنی یاد دی زما ټولی میکی دی
چه رقیب مخی لهرانی نو په شاشی
زما اوښکی خومره غتی پښتی دی
دخیالونو دباغی راسره غم دی
مرد چاپیره می ملگرو سړی لمبی دی
(سلیم)



ترجمه: زلمی نورانی

هوتل رستوران سینما

در شهر کار لووی واری چکو سلواکیا هتل وجود دارد که دارای یک سالن، سینما بزرگ و دوازده صند نفر و رستوران مجری می باشد، در این سینما معمولا



استیوال های سینمایی بر گزار میشود، هتل ظرفیت همین تعداد نفر را دارد همچنان از رستوران وسا لون های نمایش آن باشندگان هتل بخوبی میتوانند استفاده

کنند. درعکس هتل مذکور را که «ترمال» نام دارد مشاهده میکنید.

یک طفل از ششصد طفل



در جنوب تو اس پرو دیسوران انگلیسی معروف تپه قلمی بنام ششزده کوچک هستند این قلم از روی داستان استون دیوسنت الکسیوری تهیه میشود. طفلی که نقش عمده را درین قلم بازی میکند از میان ششصد طفل انگلیسی گاندهید این رول انتخاب شده است، این اثر از جمله آثار مهم ادبیات انگلیسی بحساب میرود.

پیانو قدیمی و با ارزش

در شهر شیورن هنگری درین اواخر بیانیوی بدست آمده است که نظر به عقیده متخصصین

این پیانو متعلق بیکی از کمپوزیتورها و پیانیست های معروف فرانس لیست می باشد... در پوش این پیانو اعضای آن هنرمند کشف شده است، بیانیوی مذکور رابه موزیم شهر سگارت انتقال داده اند.



یک زن سویدنی بنام آنا ماریا کارل بیرگ از شهر «اوپراند س پرو» باتصادف عجیبی رو برو شده است. این تصادف یکی از اتفاقات مهم جراحی قلب بحساب میرود دو سال قبل وی را باوضع خرابی بشفاخانه آوردند و ناچار عملیات کردند.

پروفسور وی - پیورک - قسمت های مختلفی از قلب او را ترمیم و پارچه های پلاستیکی بعوض آن بکار برد، این عملیات خارق العاده ۱۴ ساعت دوام کرد و در نتیجه آن زن صحت یاب گردید. درعکس اناماریا همان زن را که مورد عیاء واقع شده مشاهده میکنید.



دالر روز بروز زیاد و قیمت آن پائین می آید. این عکس در یکی از ضرابخانه های آمریکا برداشته شده، درینجا فوت هم چاپ میکنند.

درعکس یک بلاک نوت های ده دالری مشاهده میشود که مجموعا سیزده میلیون دالر میشود.

وحشت از فاشیسم

یکی از فابریکات بازیچه سازی میلان بنام «هوبی نوئیس» مدل اردو گاه های اسرای آلمانی را ساخته اند که بشکل بمباران استیصال شد و لغزش رسیده است. درین مدل برج های دیدبانی عمارت نازی، اتاق های گاز و سیم های خار داری که در آن برق جریان داشته بشکل واضح بنظر میرسد. هدف از ساختن این بازیچه ها ایجاد تشنگی اطفال نسبت به ناز پیسم و فاشیسم می باشد.



توسعه خطوط مترو

از شروع همین سال بازم خط جدید مترو در ماسکو بکار افتاد که قسمت شرقی و غربی ماسکو را بهم وصل میکند. به این ترتیب شبکه زیر زمینی مترو بطول ۱۵۶ کیلو متر توسعه یافته است. هنوز هم در نظر است پروژه مترو را ادامه بدهند، درختم پلان پنج ساله فعلی ایستگاه های آن به صد ایستگاه خواهد رسید. پول گزایه متروها بازم از پنج کیلیک تجاوز نکرده است. درعکس یکی از ایستگاه های مترو ماسکو مشاهده میکنید.



وحشیگری های اسرائیل

در ۱ اسرائیل قبل از حمله تجاوز کارانه سال ۱۹۶۷ در حدود یک هزار و ششصد و پنجاه نفر مجبوس بر می برد. ولی حال بدست ساختن اردو گاه های اسرا زیر دست گرفته شده است، آنها تعداد اسرا را همیشه مخفی نگه میدارند.



در صحرای نزدیک به «یرشیه» یک زندان بزرگ برای مجبوسین سیاسی ساخته اند و اردو گاه مجبوسین در نزدیکی دمنوتل مولد مخصوص اطفال و اردو گاه نزدیک نویش تیرزا مخصوص زنان ساخته شده، مؤسسات حلال احمر جهانی در صدد آنند تا به این زندانیان کمک بفرستند ولی حکومت اسرائیل ازین مداخلات جلوگیری میکند. در عکس یک زن عرب را مشاهده میکنید که از طرف پولیس اسرائیل دستگیر شده است.



سوفیا، اریس برتن و پوتی شوهرش

سوفیا صاحب دو فرزند است و من نزد او بخانه اش آمده ام تا در مورد تولد پسر دو مشی که در اوایل سال جاری عیسوی بدنیا آمد و اینکه چطور پروفیسور نسایی آقای ابرت، دی، وتول امکان مادر شدن را برای بار دوم به سوفیا بخشیده، صحبت کنم سوفیا برای فرزندانش مادر مهربانیست و این واقعیت نه تنها در زندگی خصوصی اش بخوبی مشهود است، بلکه نقش خود را بحیث یک مادر خوب و مهربان در فلم های مشهور چون (دوزن) (ازدواج ایتالوی) و (دیروز، امروز، فردا) خوب بازی کرده است. چنانچه خودش با رضایت مندی بسیار میگوید: آنها نقش های مطابق خواست و میل من بوده است.

در دنیا مادران زیادی وجود دارد مادران واقعی و مهربان و مادران بظاهر خوب و رویایی. تا سوفیا را ملاقات نکردم بودم در مورد این زن طوری دیگر فکر میکردم ولی بعدها متوجه میشوم که فقط یک تصور ذهنی از او داشتم که خیلی ها هم اشتباه بوده است.

او بر خلاف تصور من، مثل زنهای دیگر ایتالوی که بزرگترین آرزوی شان پختن اسپاگتی است، نیست. او زن نیست و یاسا بهتر است بگویم مادر یست برای فرزندانش ارزشمند و بهمین ترتیب ستاره ای بسیار صمیمی و متواضع.

قبل از اینکه بخانه اش بیایم فکر میکردم با یک ستاره که از زیبایی زیاد بر خورد دار است و این زیبایی او را به شهرت فراوان

— برای اینکه بوت های من نیز مانند مادرت شیک و قشنگ جلوه کند.

سوفیا به بچه گفت: خوب، حالا سبی از مهمان مان نیویسان انگلیسی خوش آمدید بگو! و پسر چیز های که شاید بزبان انگلیسی بود گفت و دور پا های مادرشس چرخید.

مادر به سرو روی پسرش دست کشید و او را نوازش کرده بوسید.

سوفیا در یک قصر قدیمی که زیاد از شهر روم فاصله ندارد زندگی میکند این خانه برای یک زن زیبا و یک ستاره ممتاز سینما واقعا، قیمت دارد.



سوفیا با پسرش سبی

سوفیا لورن ستاره زیبای

سینما مهر بان ترین مادر ایتالوی است

مصاحبه غیر مترقبه اریس برتن با سوفیا لورن
در خانه اش (قصر رومنی)

چشمان سیاه پسر ما کوچک، از بوت هایم لحظه دور، نمیشد او دست کوچکش را بطرف بوت هایم نزدیک کرد ولی یک سرفه ای توام با اخطار پسر بچه چهار ساله را از این عملش باز داشت.

بچه ای که فقط یک کلمه آشنا بود (ماما) سوفیا خندید و کلماتی را زیر زبانش جویده ادا کرد بچه از من میپرسد: سنگ های بوت تو مانند بوت مادرم است.



او به مطالعه علاقه فراوان دارد



لطیف تر از آنچه تصور میکنید هر چه بیشتر به او نگاه کنید بیشتر متوجه زیبایی هایی در او میشوید چشمانش عمیق و خمار آلود است بینی اش شبیه بینی ر و من های قدیم است او در سن ۲۸ سالگی مانند زن ۲۸ ساله ای جوان و زیبا مینماید .

سوفیا خسته است و حلقه های سیاهی با اطراف چشمانش نقش بسته و این خستگی نشانه تکلیف دومین طفلی است که بدنیا آورده (تولد ادواردو) .

سوفیا خودش میگوید : بلی ، این واقعا برایم مشکل بود . دومین ولادت واقعا مرا خسته ساخته است بعد از آن همه عملیات مشقت بار و خوردکننده . ولی دوباره خودم را احیا خواهم کرد .

سوفیا لورن بالای يك كوچ چرمی بزرگ و قشنگ کریمی کمی دور تر از من نشست ما در اتاق سالون بودیم سالونیکه در يك قصر قدیمی دارای دکوریشن فوق العاده عصری و مدرن بود دیوارهایش با تابلو های از نقاشی های امروز آراسته شده و قفسه های با ظروف قدیمی رومی بیشتر از هر چیز دیگر توجه آدم را بخود معطوف میداشت در بالای يك ميز که دارای روپوش شیشه ایست قطی نضواری رنگ تیره مملو از تنباکو قرار دارد اطراف این قطی از ابریشم پوشیده شده است سوفیا لورن انگشتان بلندش را بطرف بشقاب های که از اقسام شیرینی ، چاکلیت و سگرت مملو بود تکان داد و مرا بخوردن و نوشیدن دعوت کرد .

چهار سال پیش هنگامیکه کارلو (سپی) پوتی جنیورتولد شد سوفیا تصمیم گرفته بود که دیگر فرزندی نداشته باشد . زمانیکه ادواردو بدنیا آمد یکبار دیگر مثل زمان تولد سپی عکاسان و خبر نگاران از تمام دنیا در بیرون در انتظار ورود را بدخل می کشیدند .

آنها تا خبر های از وضع سوفیا و تولد سپی بدست نیاورده اند آنجا را ترك نگفتند و این موضوع یکبار دیگر هنگام تولد ادواردو تکرار شد وقتی دومین طفل سوفیا بدنیا آمد

رسانده است رو برو هستیم ولی بر عکس او زنیست رفیق و بسیار خوش صحبت و گرم ، بطوریکه عادی ترین اشخاص میتوانند او را بدون هیچگونه دلهره و اندیشه ای ببینند .

و سوفیا برایشان آنقدر دوست داشتنی خواهد بود که ساعتها او را ترك نگویند . در پهلوی اینهمه مطالب یگانه موضوعیکه برای سوفیا ارزش زیاد دارد همانا اهمیت دادن بوقت است . وقتی آنروز به قصر خانم پوتی نیم ساعت و قتر رسیدم با کمی خشونت اظهار داشت : شما نیم ساعت قبل از وقت موعود تشریف آوردید .

سوفیا به سوالاتیکه از او کردم صمیمانه پاسخ گفت ولی او به سوالاتیکه مربوط به گذشته هایش باشد جواب نمی گوید و این خصوصیات سوفیا او را زن استثنای میسازد .

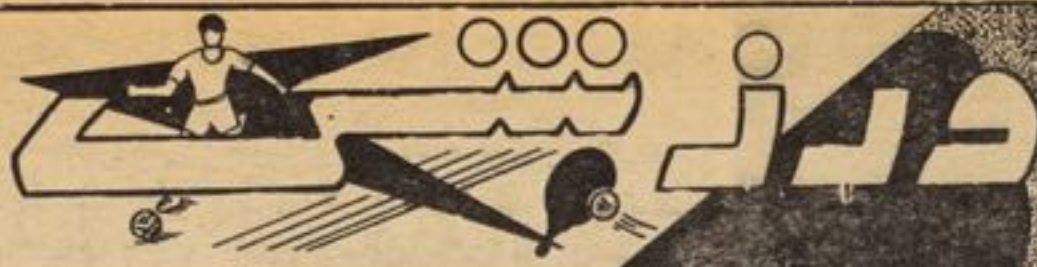
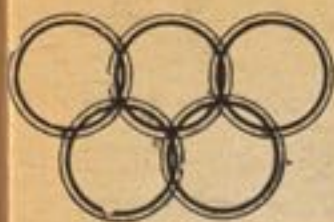
از همین سبب هنگام که باو ملاقات کردم بزودی دریافتم که راجع به گذشته هایش چیزی از او نپرسم برای اینکه سوفیا در گذشته زندگی بدو مشقت باری را گذرانده است ولی سوفیا لورن امروز بهمه آرزو هایش رسیده و صاحب همه چیز است صاحب قصر شکوهمند و باستانی بادبوار های بلند و منقش که همه بازگوینده هنر قدیم روم است . او قانع است ، بلی ، لاکس حسود و تا اندازه هم محافظه کار .

من مجله ای را ورق میزدیم که سوفیا به آهستگی از آن اتاق بالایی پائین آمد . نمی توانستم نگاهم را از او دور نگه دارم . او بلند است و جذاب و در حدود بیش از ۵ فوت و ۸ اینچ قد دارد و بطور بارور نکردنی زیبا تر از آنست که در روی پرده سینما دیده اید او با لباس قشنگ که به تن داشت بیشتر خواستنی مینمود ، يك بالانه ابریشمی و پتلون برنگ سرمه ای ، زیبایی چشمگیر به او بخشیده بود شانه های عریض و کمر باریک سوفیا این خوبیها را دو بالا می ساخت . پوست صورتش لطیف است

سوفیا لورن ستاره جذاب هالیود

گفت: نی ، باورم نمیشود که من صاحب دومین فرزند شده باشم من در آخرین تحلیل يك چیز را خوب فهمیدم . فهمیدم که داکتر برت دی و تول بزرگترین مرد دنیا است او یگانه مردی است که پوتی ها را بمن داده است .

دومین فرزندش ادواردو این همه سخنان سوفیا لورن بخاطر آنست که تولد هر دو فرزندش توأم با مشکلات بسیار بوده است و حالا هم سوفیا لورن از تولد فرزند دیگری میترسد ولی از کجا معلوم که او صاحب سومین فرزند هم نشود .



بزرگشی ورزش باستانی ما

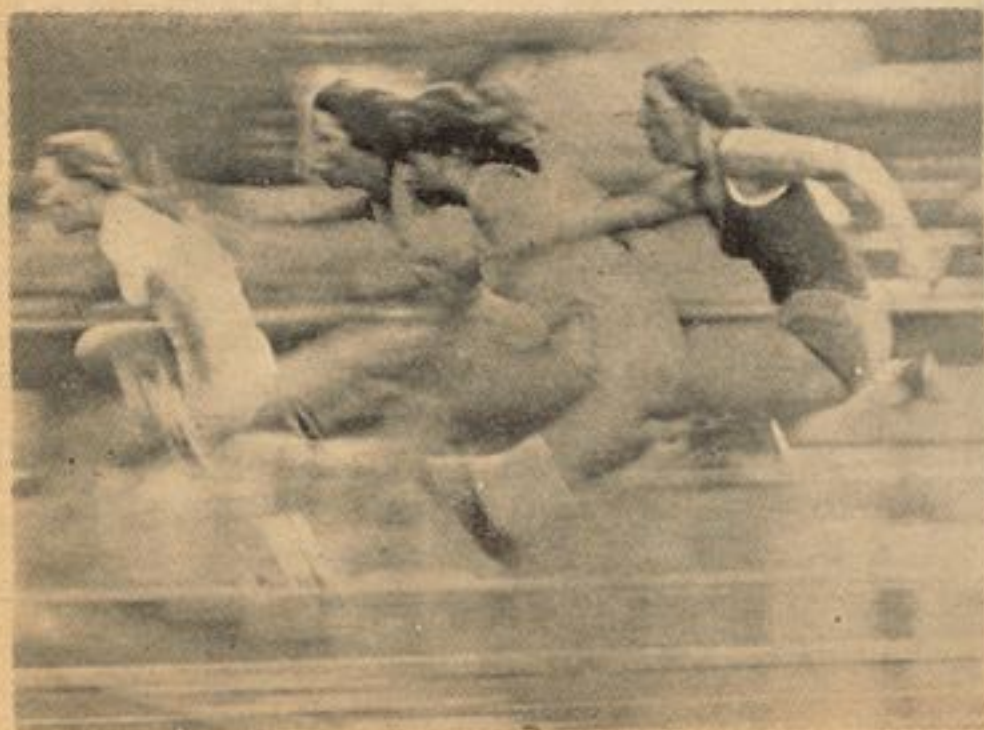
ورزش بزرگشی که از سالیانی درازی در کشور ما رواج دارد. بحیث ورزش باستانی و عنعنوی کشور جالب توجه ممالک خارجی است.



درین موسم سال که هوا برای بازی این ورزش مساعد است تیم های ولایات شمالی کشور باهم مسابقاتی انجام میدهند. ورزش بزرگشی تاریخچه جالبی دارد که در فرصت مناسب و در شماره های آینده از آن صحبت خواهیم کرد.

دویدن های مختلفه

در میان بازی های اتلیتیک که تماشاچی و علاقمندان زیاد دارند یکی هم مسابقات دویدن است که صد متره دو صد متره و چهار صد متره و غیره از جمله آنها میباشند. دوش را امروز امریکا نیانی بیشتر می استندند زیرا در المپیاهای مختلفه مثل المپیای توکیو و مکزیکو و مونشن در دویدن های مختلفه مقام قهرمانی از آن ورزشکاران امریکا بوده و درین مورد ممالک دیگر نیز به عقب آنها روان اند روزگاری این بخود بگیرند.



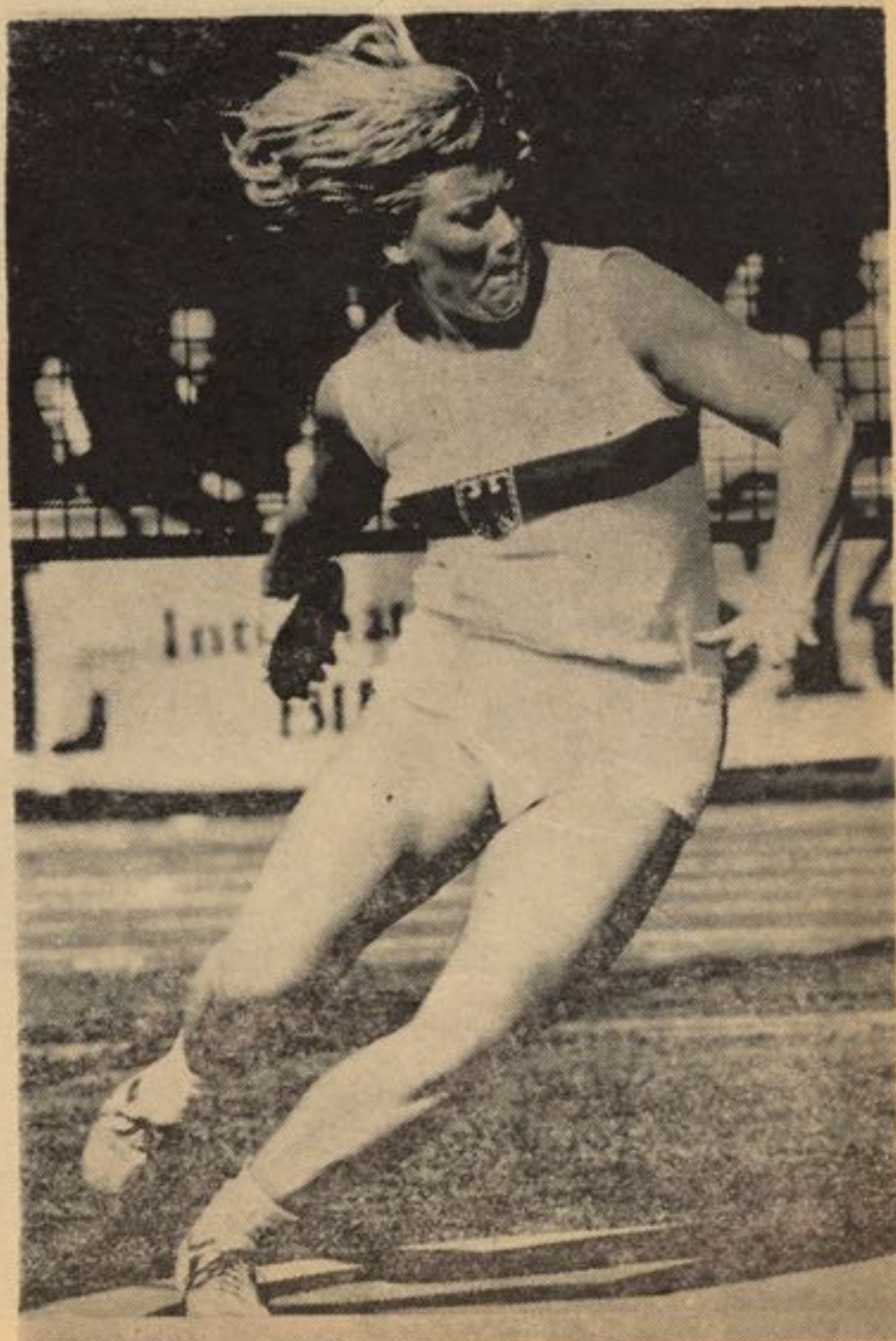
ژوندون

نود و هشت نفر دیگر بحیث معلمین ورزش

روز شنبه ۲۴ شهاده تنامه های نود و هشت نفر از فارغ التحصیلان لیسه سیورت ملی محفلی از طرف ریاست تربیت بدنی معارف برای ایشان توزیع گردید. فارغ التحصیلان مذکور به تمام ولایات افغانستان تقسیم شده و بحیث معلمین ورزش ایفای وظیفه خواهند کرد.

دسک

پرتاب دسک که از جمله بازیهای اتلیتیک بشمار میرود در جهان طرفدارانی زیاد داشته و در بازی های المپیا ریکارد های جدیدی ورزشکاران آن درین رشته قایم میکنند. همانطوری که زنان جهان در تمام امور زندگی دوش بدوش مردان قدم میگذارند، در ورزش نیز قدم بقدم با مردان پیش میروند، در عکس چهره زنی دیده میشود که میخواهد دسک را به فاصله دوری پرتاب کند.



چهره‌های ورزشی

پیغله فاطمه :

پیغله فاطمه از جمله ورزشکاران لایق، با استعداد و پر آوازه لیسه ملالی می‌باشد که با بازی‌های چشمگیر خود توجه تماشاگران و علاقمندان ورزش را بخود جلب کرده است وی که بخاطر مو فقیست های زیاد در بازیهای تعداد کپ ها و مدال ها را تصاحب شده عقیده دارد که يك ورزشکار باید به هر اندازه که پیش می‌رود باید تمرینات زیادی نموده و زمینه را برای پیش رفت های زیاد تری مساعد سازد



بناغلی محمد اکبر امینی

در میان ورزشکاران پوهنتون کابل یکی هم بناغلی محمد اکبر امینی است .

وی که بیست و دو سال دارد محصل صنف دوم پوهنځی ادبیات و علوم بشری میباشد ، بر علاوه تحصیل رهبر کلب ورزشی برادران نیز بوده ورشته ورزشی اش زیبایی اندام میباشد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید بامستقر شدن رژیم جمهوری که در تمام شئون زندگی تحولاتی ایجاد کرده آرزو میکند ورزش کشور نیز ترقی نموه در پهلوی ورزش های دسته جمعی ورزشهای انفرادی نیز تشویق گردد .



تورنمنت فوتبال کلب‌های آزاد خاتمه یافت



کپتان‌های تیم‌های اتفاق نمبر اول، تیم پامیر نمبر دوم و تیم تاج نمبر سوم در عکس مشاهده میشود .

تورنمنت فوتبال که بتاريخ ۸ قوس از طرف ریاست المپیک جهت انتخاب تیم المپیک ملی دایر شده بود بروز شنبه ۲۴ قوس خاتمه یافت .

در تورنمنت مذکور هشت تیم کلب های مختلف اشتراك داشته که به ترتیب تیم فوتبال کلب اتفاق مقام اول تیم کلب پامیر مقام دوم تیم کلب تاج مقام سوم، تیم کلب یاس مقام چهارم، تیم دافغانستان بانك پنجم، تیم کلب بامیکا مقام ششم، تیم کلب یما مقام هفتم و تیم کلب نوانی مقام هشتم را بدست آوردند.

شماره ۴۰

ژوندون

زنان و اختراعات

زیر نظر: سیما غواص

رسوزیما بی و موفقیات



چه بخوریم تا پوست خوش رنگی داشته باشیم ؟

اگر میخواهید پوست خوش رنگ و نرم و لطیفی داشته باشید، همیشه آب میوه بنوشید، زیرا ویتا مین (سی) که برای تندرستی و سلامت پوست بسیار ضروری است در آب میوه جات به فراوانی وجود دارد. آب زردک رنگ دلپذیری به پوست شما می بخشد، صبحانه باغذای تان مسکه بخورید، همچنان جگر سرشار از ویتا مین (آ) است و پوست را به بهترین وجه تغذیه می کند، سبزیجات بطور عموم چون حاوی آهن اند پوست شما را روشن و شفاف میسازد، پنیر و میوه جات تازه به شفافیت و درخشندگی و لطافت پوست موثر است، اما فراموش نکنید که شربینجات به خصوص چاکلیت و کیک پوست را خراب میکند.

نکته های سودمند :

آب لیمو ترش :

لباس پاک کنید
اگر متوجه شده اید که کف اطوی شما روی لباس تان می چسبید، یک قطعه صابون خشک را به کف اطوی داغ بکشید، و بعد با همان اطوی یک ورق کاغذ و یا روزنامه را اطو کنید خواهه دید که چسبناکی کف اطو از بین رفته است.

آب لیمو ترش، لکه تخم مرغ را از روی ظروف نقره برطرف میکند. اگر در آب لیموی ترش کمی نمک حل کنید، مرمرهای چتلی و کتیف بوسیله آن کامل پاک میشوند. ضمناً با همین محلول، لکه خود کار و رنگ قلم را نیز میتوانید از روی

دانشتیبای زندگی :

نظم و ترتیب

خانم های گرامی !

فکر نکنید که اشیاء و لوازم گرانبهای می تواند بزیبایی منزل تان بیافزاید بلکه این شما هستید که باید با حسن سلیقه و خرج کم، خانه خود را زیبا و چشمگیر بسازید. باید دانست که نظافت و پاکیزگی منزل برای زیبا جلوه دادن و چشمگیری آن از همه چیز مهمتر است. افراد خانواده و یا مهمانانی که از جلوی در منزل شما وارد میشوند از همانجا به سلیقه و خانداری تان پی میبرند لذا نباید فقط بزیبایی و آراستن اتاق پذیرایی و یا مهمانخانه اکتفا کرد، بلکه بایست تمام اتاقهای منزل آراسته و نظیف و مرتب باشد. دهلیز منزل خود را با سادگی کامل بیاورید، چنانچه برای زینت ها و دهلیز قالین در نظر گرفته اید باید آنرا بجایش محکم کنید، تاباعت زمین خوردن شما و دیگران نشود. گذاشتن گلدان های گلدار یا بدون گل، بابرگهای شفاف بزیبایی دهلیز شما می افزاید همچنان اگر خواسته باشید میتوانید یک تابلوی زیبا نیز بدیوار بیاورید، میز تلفون و کتابچه یادداشت (رهنمایی تلفون) را نیز در دهلیز قرار دهید. محل

گذاشتن کود بندلباس هم در دهلیز میباشد.

اتاق پذیرایی :

در نظم و ترتیب و نظافت اتاق پذیرایی دقت بیشتر نمائید و از گذاشتن اشیاء زیادی خود داری کنید، در رنگهای لوازم سالون خود، هماهنگی را در نظر بگیرید و سعی نمائید از رنگهای روشن استفاده کنید.

اگر لوازم زینتی و یا کلکسیون اشیاء قدیمی دارید، آنرا در قفسه شیشه ای قرار دهید مبلمان و چوکی ها را باید بنحوی گذاشت تا مانع عبور نشود برای روشنایی بیشتر و زیبایی اتاق می توانید از چراغهای رو میزی و یا پایدار استفاده نمائید از قرار دادن اشیاء زیادی که مورد استفاده نیست و اتاق شما را بشکل مغازه عتیقه فروشی در می آورد، خود داری کنید. گذاشتن چند شاخه گل در گلدان روی میز به زیبایی اتاق می افزاید. همچنان از گلدان های گل طبیعی زیبا در گوشه سالون می توانید استفاده کنید. چندین میز کوچک در اتاق پذیرایی بگذارید و روی هر کدام خاکستر دانی قرار دهید که در دسترس همگان باشد.

بقیه در صفحه ۵۸





مادران و کودکان :

چرا طفل دزدی میکند ؟

دزدی کردن کودک یکی از مسایلیست که والدین بخصوص مادران را آزار میدهد. کودک شان بيمناك ميسازد. گرچه اين دزدی هرگز بصورت سرقت بزرگسالان نیست ولی همان اندازه که طفل چیزی را که متعلق بخودش نیست پنهانی بر دارد، برای ما در ایجاد اندوه و نگرانی از آینده اش میکند، بعضی اطفال درسین معینی از عمر شان دست به دزدی میزنند و اگر احيانا اين عمل شان تا مرحله جوانی ادامه پیدا کرد، واقعا که جای نگرانی و تأثر است. و بناء بر اینست هر چه زود تر دست به اقداماتی زد.

اولتر از همه وظیفه ما در ایجاب میکند که با نهایت سادگی و با بیانی روشن و واضح به طفل خود تفاوت «اشیای من» و «اشیای دیگران» را توضیح دهد.

ممکنست شما خود بارها به طفل گوشزد کرده باشید که دزدیدن کار خوبی نیست و شما یسته انسان خوب نمی باشد، اما وقتی خود تان بگفته خود مطمئن نیستید و به آنچه میگوید خلاف آنرا عمل میکنید طبیعی است که حرف تان به هیچوجه بالای طفل تأثیر نکرده، بلکه به احتمال قوی طفل را به تقلب و دزدی تر غیب میکند.

نکته دیگری که فوق العاده حایز اهمیت است، اینست که به مالکیت طفل احترام بگذارید، هرگز وادارش نکنید که شما مانهای بازی خود را به بچه های دیگر بدهد و یا بدون اطلاع او اشیا شخصی اش را به دیگری نبخشید، وقتی طفل فهمید که نگهداری و حفظ وسایلش چقدر مهم و با اهمیت تلقی میشود



بقیه در صفحه ۵۸

شیک پوش

و باشخصیت باشید

هر گاه لباس، آرایش چهره، موی دستکول، کفش و همه وسایل تان مطابق با تازه ترین مظاهر مد سال باشد و خود را به بهترین وجه آراسته باشید... اما... این کافی نیست فقط لباس، آرایش صورت و موی کفایت نمیکند... برای شیک و مرتب و خوش لباس بودن به این نکات هم توجه داشته باشید :

۱- نظافت را همیشه مراعات کنید... ناخن نا مرتب، موی چرب بدنی که پوی نا مطبوع میدهند بر ازنده يك خانم شیک نیست و یا پاهای که موهای آن از زیر جوراب توجه را به خود جلب مینمایند.

۲- آرایش برای هر خانمی لازم و جالب است، اما کی؟ کجا؟ و چه نوع آرایشی؟ اگر میخواهید واقعا شیک و مرتب جلوه کنید از افراط در آرایش بخصوص در هنگام روز پرهیزید، آرایش ساده و ملایم برای روز کافیهست، خط چشم، سایه، رژ مصنوعی، کرم و بودر زیاده از حد را برای شب بگذارید.

۳- از استعمال رنگ های تیز و زننده برای آرایش و یا انتخاب لباس به این رنگها، خود داری کنید، زیرا هر چه باشد شما یسته يك خانم شیک پوش نیست.

۴- بدانید که چه بپوشید، شما میتوانید از آخرین مظاهر مد پیروی نمائید، اما بشکلی که مضحک و جلف نباشد.

۵- از خود مطمئن باشید، وقتی لباس را می پوشید باید مطمئن باشید که این لباس برازنده شما است، لباس را که در آن احساس آسایش نکنید، هر قدر هم گران بها و پیر

نمود



نمونه ای از جاکت دامن، که از پارچه دبل برنگ های تیره انتخاب و در فصل سرما مورد استفاده قرار میگیرد.

ارزش باشد، باز هم شما را نمی تواند شیک و برازنده جلوه دهد.

۶- مد را تعقیب کنید... ولی عاقلانه و اصولی؟ از تقلید پرهیزید اگر در يك میهنی خانمی را دیدید که مثلا بالباس ماکی سیاه جلوه زیادی کرده است، سعی نکنید حتما لباسی مطابق او بدوزید، چون ممکنست این لباس به قد و اندام شما متناسب نباشد.

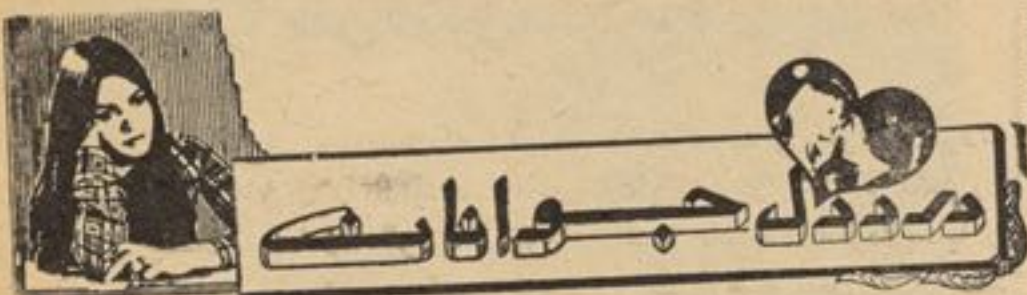
بقیه در صفحه ۵۷

صفحه ۴۱

دخو انا نو

ژوندون

خودخوړی و نگرانی از آینده



بدبختانه طبایع عالی و نجیب گاهی اوقات در اثر يك حادثه درد ناك و ناگهانی در هم شكسته می شوند مرك يك انسان مخصوصا دوستدار و با عاطفه نكتی که منجر بمرگ او میشود ثمره سالهای طولانی رنج و عذاب و آسیب ناست. خوشی سختی است که تعادل او را برهم زده و شجاعت او را در هم شكسته و منابع نیروی حیاتی وی را بمصرف رسانده است و این ناتوانی نیرو با اندازه ای شدید است که بر هرخیال عکس العملی سبقت میگیرد حال بینیم وظیفه اراده هنگامی که نیروی شخص روز بروز کاسته میشود و روح او بتاریکی میگراید چیست ؟ در چنین اوقاتی انسان يك نوع

بقیه در صفحه ۶۲



خودخوړی و نگرانی از آینده غیر از آنکه روح را خسته کند فایده دیگری ندارد

صفحه ۴۲

برادر عزیز م متصدی صفحه جوانان :

این نامه را یا بهتر بگویم این درد دل را برای شما فرستادم خدا کند که نشر گردد. برادر عزیزم !

چند روز قبل موقعیکه از امتحان خلاص شدم و از مکتب بر آمدم میخواستم به خانه خود بروم انتظار سرویس را می کشیدم تا زود تر خود را بخانه بوسانم درین وقت متوجه شدم که چند جوان بیتل مانند با موهای دراز و قیافه های عجیب و حرکات که بر خلاف يك جوان افغان میباشد با کلمات زشت و متلك های بی معنی باعث آزار يك خانم که در پیاده رو سرك مسوی منزلش روان بود میشدند. نمیدانم که چرا این جوانان باعث ازیت آن خانم می شدند ولی وقتیکه دقت کردم دیدم که خانم با آرایش تند و غلیظ قیافه تماشایی و عجیب بخود داده است.

برای اینکه خوبتر تشریح کرده باشم قیافه آن زن را برای شما ترسیم میکنم.

رنگ چهره آن سرخ مایل به کبودی، لبانش سرخ که از سر حد لبان گذشته و به زنج آن نشر نموده بود چشمان خود را آنقدر سیاه و بزرگ رسم کرده بود که اصلا با رویش تناسب و مطابقت نداشت. موی سرش را جر کرده بود ولی فراموش نموده که آنرا شانه کند و لباسی آنرا میتوانید از آرایش آن تصور کنید که چه رنگ و چطور بوده است.

این وضع مراخیلی رنج داد که چرا يك زن یا يك دختر با آرایشی غلیظ و با آرایشی که اصلا با آن تناسب نداشته چرا خود را مضحکه چند جوانیکه دست کم از آن خانم نداشتند بسازد.

واقعا این صحنه مرا رنج داده با خود گفتم ما که با صدها مشکلات روزانه گرفتار هستیم چرا به آن

نامه های رسیده

بناغلی میرعلی مامور فنی در رشته برق !

شعر شما تحت عنوان «دوطن حق» به اداره مجله رسید طبق وعده که بشما داده بودیم که يك قسمتی از شعر شما نشر میشود این هم قسمتی از شعر ارسالی شما.

پاخی پور ته شی بیدار شی
دا مو وخت دکشت او کار دی

هر خوا و گوری وطن
تول لا له زار دی
چه راغلی مو نن وار دی
چه راغلی مو نن وار دی
دامو اقرار دی دامو گفتار دی
اوس مو اخبار دی کرو به خدمت په
صداقت اوس مو اخبار دی.

بناغلی صالح محمد احساس !
در این هفته از شما دو شعر



خبری از دنیای جوانان

شاگرد ممتاز



نام : عبدلکریم

صنف : یازدهم (ق) لیسه حبیبیه

درجه : اول نمبر

علاقه : به زراعت

آرزو : میخواهم در آینده

به هنری زراعت را تمام کنم

اگر در گذشته تمثیل هنر را

حقیر می شمردند و مخصوصا برای طبقه نسوان کشور محدودیت های فوق العاده قایل می شدند اما امروز خوشبختانه می بینیم که این طبقه دوش بدوش برادران خود در این هنر و همه هنر های دیگر بازوداده و دوش بدوش آنها قدمهای متین در راه احیای هنر برمی دارند

ما در حالیکه این اقدام بجای لیسه استقلال و ملالی را بدیده قدر مینگریم برای تمام جوانان کشور آرزوی موفقیت میکنیم و امیدواریم که در این هنر موفقیت های بیشتری نصیب شان گردد و آنطور که شاایسته جوانان ماست استعدادها را نقش های خود را درباره بهبود این هنر تبارز دهند

در هفته گذشته درامی بنام توپاز

از طرف شاگردان لیسه استقلال و ملالی در صالون کنفرانس های لیسه استقلال نمایش داده شد که از طرف مردم با استقبال زیاد رو برو گردید

امروز که هنر تمثیل در کشور ما راه های مشکلی را می پیماید این اقدام شاگردان واقعا قابل ستایش و تمجید است. سهم گیری جوانان مادر این درام ما را امیدوار میسازد که هنر تمثیل در آینده انکشاف بیشتری یابد و زمینه این هنر هرچه بیشتر مهیا گردیده و جوانان ما که قابلیت و استعداد نمایش این هنر را دارند استعداد های خود را بروز داده و خود را با محیط هنر تطابق دهند

توجه نکنیم که تمام وقت خود را به آرایش کردن آنها با آن شکل که باعث خنده دیگران شود تلف کنیم

اگر ما با روی شسته و پاک با موهای صاف و یا حداقل با یک آرایش خیلی خفیف از خانه برآیم آیا مردم ما را راه نمیدهند؟ که چرا آرایش تند نکرده ایم؟ ما چرا مسئولیتهای واقعی و لازمی خود را فراموشی میکنیم و دنبال این کارها میرویم که اصلا برای ما فایده هم ندارد و هم باعث خنده دیگران شده و هم پول خود را تلف میکنیم

اگر کمی توجه به کارهای خانه و اگر متعلم مکتب هستیم متوجه درس های خود باشیم بر علاوه اینکه وظایف خود را انجام داده ایم باعث ریشخند و خنده این و آن نمی شویم

با احترام
زرمینه

داشتیم که غرض نشر به اداره مجله فرستاده بودید

برادر عزیزم !
اشعار شما واقعا خوب است اما اگر کمی بیشتر بدان تو چه کنید امید است که اشعار بهتر و خوبیتری بگوید با امیدی همکاری های بیشتر شما

...

بنا غلی آقا رحیم (همکار)
شعر شما تحت عنوان چرخ تاریخ به ما رسید از همکاری تان تشکر

شماره ۴۰



جوانان لیسه استقلال و ملالی در حال ایفای نقش های شان در سالون کنفرانس لیسه استقلال با استقبال تماشاچیان قرار

صفحه ۴۳

گرفتند

گلدانگاه

در شفاخانه

زن اولی: خو خوار جان بعد از جطور شد؟
زن دومی: افسوس خوارك كه ميكن ده شفا خانه زياد كپ نزين اگر ني قصه او فلم دگره هم براي مي گفتم.
فرستنده: جلال الدين «جمال»

لاف زن ها

دو نفر لافوك با هم صحبت مي كردند.
اولی گفت:
يك روز من يك توپ فوتبال را شوت كردم، از بسي شوتم قوي بود توپ بعد از ده دقيقه بزمين افتاد دومي گفت:
بابا... اين چه است، من وقتي يك توپ را شوت كردم بعد از دو روز توپ همراه يك مکتوب بزمين افتاد. در مکتوب نوشته شده بود. لطفا اينقدر محكم شوت نكنيد، زيرا اين توپ چند شيشه دكان ها ي مريخ را شكستاده است.
فرستنده: نعمت الله نعمتي

آشنائي

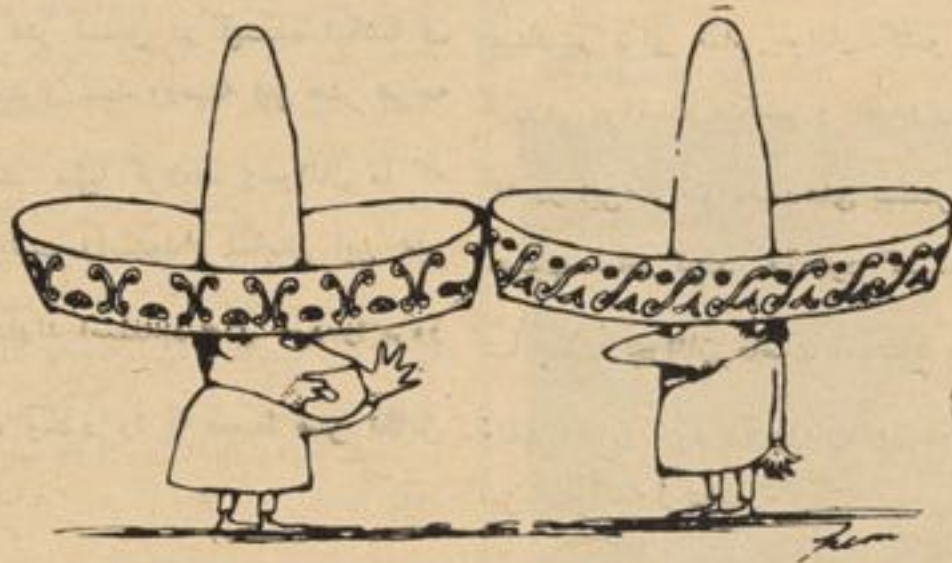
مرد يكه ميخوا ست باير ستاري دوستي كند پيش او رفت وگفت:
عجب است قياقه شما به نظرم آشنا مي آيد.
پير ستار گفت: حتما شما مريض بوديد.
مرد گفت: بلي.. ممكن است شما بكدام شفاخانه كار ميكنيد...؟
پير ستار گفت: من در كلينيك حيوانات كار ميكنم.
ارسالي محمد ظاهر حيدر زاده

عروسي پدر

خانم خانه در سالن پند يرايي گرم صحبت با مهمانانش بود كه پسر پنج ساله اش وارد شد و نفس زنان گفت:
مادر... مادر... احمد خان خواهرم زر غونه را مي بوسد.
همه مهمانان بهم نگاه كردند و چيزي نگفتند و خانم صاحب خانه به آرامي گفت:
عيبی ندارد جانم، احمدوزر غونه تا سه ماه ديگر با هم عروسي مي كند.
بچه لحظه بفكر فرو رفت و به سادگي پرسيد مادر جان پس آيا پدرم هم با خدمه منزل تا سه ماه ديگر عروسي مي كند؟
فرستنده محمود (امين نظري) معلم دهم ليسه نهرين

باريدن باران

مردی به دوستش گفت: چه چيز را دوست داري؟
دو ستش جواب داد كه باران را دوست دارم.
آنمرد پرسيد كه چرا؟
دو ستش گفت: براي اينكه مجبور مي شوم چتري پسر خود بگيريم، آنوقت است كه قصاب و نانواي كوچه كه ازشان قرضدار هستم مرا نمي شناسد.
ارسالي: عبدا لصمد «بهادري»



بدون شرح

پسر شوخ

زن وشوهر پسر يداشتند كه خيلي شوخ بود. روزي زن وشوهر مي خوا ستند به سينما برو ند.

شوهر گفت: من ميروم پسر را مي خوابانم وبعد هم به سينما خوا هم رفت.

ويس از چند ساعت زن صدازد. عزيزم بچه را خو با ندي، ناگهان پسر جواب داد:

بلي مادر جان پلزم را خواباندم. ارسالي افسانه «حيدري» ازخير خانه مينه.

ژوندون



ازبالا بيائين بدون شرح

نزدیک بود «بی آب» شویم

وقتی او را دیدم متفکر نشسته بود یک انگشت خود را روی لب گذاشته قیافه الغرور هیچکالا را بخود گرفته بود، من به قصه های او علاقه داشتم همیشه اینطور سر صحبت را باز میکرد: «قرب بود بی آب شویم» و بعد تشریح میکرد که چگونه نزدیک بود بی آب شویم.

گفتم:

چطور است کار و بار ...

بادیدن من از حالت تفکر بیرون شده لبخندی زد، از همان لبخند های احمقانه و همیشگی.

گفتم:

بابا کجا هستی که خبر ماره نمیگیری.

گفتم:

باز چه اتفاق افتاده ...

بسیار ساده و بی تفاوت گفتم:

قرب بود بی آب شوم ...

فریادم که باز هم کدام شریککاری کرده و نزدیک بوده است که بی آب شود ...

گفتم: قصه کن که چگونه نزدیک بود بی آب شوی ...

گفتم:

دریگی از ایستگاه ها دختر زیبایی را دیدم ...

گفتم:

و چشمانت بطرف او راه کشید.

گفتم:

بگذار قصه کنم ... خودما نزدیک بود بی آب شویم و تو میخواهی حاشیه بروی ...

دختر را دیدم ... چه دختری بود هممالینی بگردش نمیرسید ...

آهسته سرفه ای کردم، هیچ اعتنا نکرد ... سرویس آمد و دختر به سرویس بالا شد از

از پشت یخچال گرفته گفتم:

آغاز او دوازه برو ...

گفتم:

وای چقدر بد ... نزدیک بود بی آب شوی ...

گفتم:

بلی ... و من با عجله از دوازه عقبی داخل سرویس شدم ...

سرویس به راه افتاد.

دربین سرویس نگران گفتم:

مره آغا پیسه ...

هرچه در جیب هایم جستجو کردم حتی يك افغانی نیافتم ... گفتم ندارم ... نگران که آدم

لجکی بود با غالمغال گفتم:

سیل کو آغاز ده ره ...

مفلر شه سیل کویک افغانی نداره ...

گفتم:

قرب بود بی آب شوی ...

گفتم:

آن جان بیادر قرب بود بی آب شوم ...

در ایستگاه دیگر که حریف از موتر پانین شدم هم پانین شدم ... دوسرک عقبش برافتم.

وقتی پهلوی رسیدم آهسته گفتم: «ماره خوباب گدی ...» دختر چیزی نگفت پهلوی رفته

چشمکی زدم، او بدبد بطرفم دید ... در پیاده روی که بسیار بیرو بار بود آهسته از بازویش

چندك گرفت، دختر بعقب دید ...

محکم با سبیلی برویم زد ...

گفتم ... پست بی شرف، بی حیثیت، از خود خواهر، مادر نداری ...؟

چند نفر دیگر بالایم قاه قاه خندیدند و صدا کردند.

زیگو لوده بیی زیگلوره ... همان والله قریب بود بی آب شویم ... ولی دردلم گشت

که شاید دختر «راگ» شود ... باز هم به تعقیب او ادامه دادم ... بمن گفتم ... «حیانداری ...»

من در عوض لبخند زدم ...

دختر رفت و رفت و رفت تا اینکه بکوچه ای رسید ... من هم بدنبالش بودم، اشیلاق

میکردم و زمزمه می نمودم، اگر یکبار بطرفم تبسم میکرد کار تمام بود، من باز هم نزدیکش

رفتم و گفتم: صدقه ات شوم چرا اینقدر سنگدل هستی ...

یکبار دیدم که دختر لبخند زد. وای که میگویم برادرت از خوشی بال کشیده بود ... او به

کوچه دیگری پیچید ... من هم مثل تیر خود را بدنبالش انداختم ... در آن کوچه خانه شان

بود، از پشت بدمن برادر او همراه چند تارفاقیش در کوچه بودند، دختر مختصراً جریان را به

آنها گفتم ...

وقتی که من کنار آنها رسیدم یکی از بچه ها مرا پای پچك داد ... گرمباس بروی خوردم ...

دریشی ام خاك پر شد ... باز فضل خدا که ده قسمت گل ولای کوچه نیفتاده بودم ... برادر

دختر نزدیک آمده همینطور «فلمی وارو» چند بکس ده الا شیم زد، خلاصه که شور خوردنی

بیادرت ده هوا بلند کردن و چار پلاق سر گل ولای قلاچ کردن دریشی ده میدیدی که از لای دیده

نمیشد ... ده يك گوشه کوچه خاکسترو زغال کوت بود ... همراه زغال روی بیادرت سیاه

کدن ... ساعتی گرفتند و تا که توانستند فوتیالم کدن ... از تو چه پت کتم که پطلون

بیادرت هم کم واری پاره شد ... آن خدا و راستی قریب بود بی آب شویم.

گفتم:

براستی که قریب بود بی آب شوی ...

گفتم:

تو خو گوش کو ناجوان هنوز کجاس ...

روز دیگر باز هم دختر را روی سرك دیدم ... پیش رفتم که از او گله کنم، درینوقت او به

پولیس مراجعه کرد و گفتم که این جوان مزاحم من شده است، شور خوردنی پولیس آمد و از

بند دست بیادرت گرفت ... میلامی چه شد ...؟

نی ...

قرب بود بی آب شویم ...

مره به سر ماموریت بردند سرمه خشك تراشیدند.

گفتم:

والله نزدیک بود بی آب شوی.

گفتم:

هان والله ... قریب بود بی آب شویم.

خندیدم و گفتم:

من که سرت را اینطور ماشین شده دیدم خیال کردم بغاطر ریزش مو خودت اینکار را

کرده ای ...

گفتم ... نه ... قریب بود بی آب شویم.

پایان



وقتی که خار پشت عاشق می شود

مسافرت

مردی از دوستش که به مسافرت رفته بود، پرسید:

خوب ... دوست عزیز آیی - مسافرت شما خوش گذشت؟

دو ستش لبخند زد و گفت:

یکروز بی نهایت بمن خوش گذشت.

چطور مگر آنروز چه گپ بود؟

سزمن وقتی در آن شهر کانا لها و قصر های زیبا را در میان امواج آب دید و از شدت خو شعا لی یکروز تمام نتوانست حتی يك کلمه هم حرف نزد ...!

فرستنده: محمود (امین نظری) از از لیسه عالی حبیبیه



اطفال امروزی

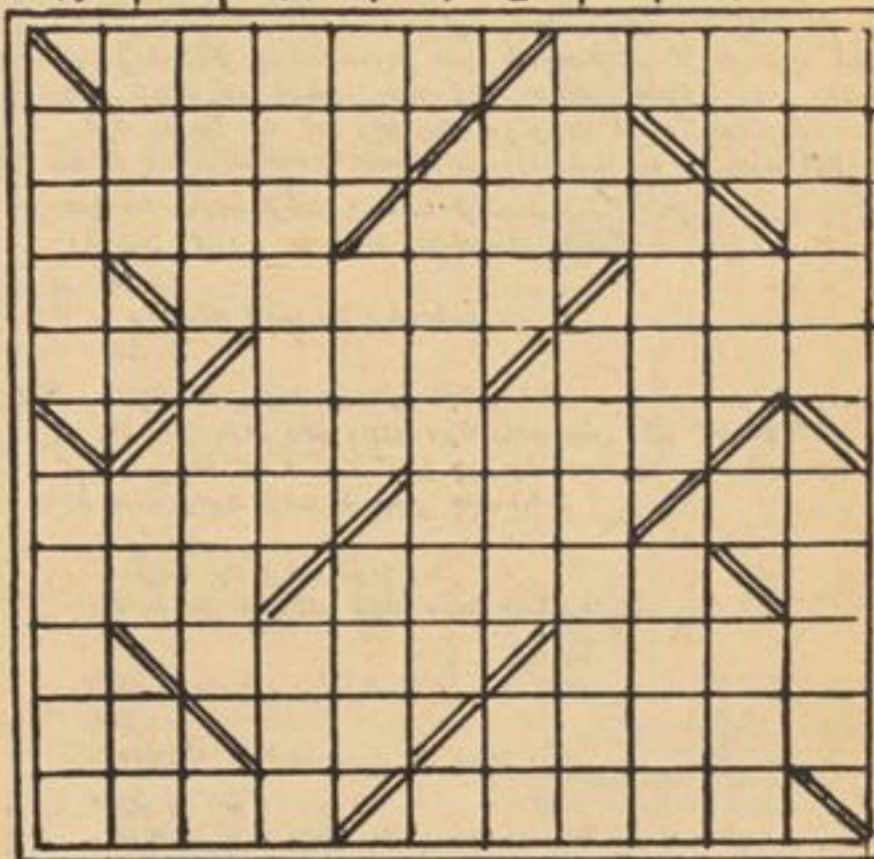
سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- روزنامه معروف کشور- شهر یست در ایالت فلوریدا -۲- سال های عمر- صف پراگنده -چندمست -۳- سنگین است- جزوه تکه تکه -۴- فرمان وحکم -بصورت فواره بیرون شدن -۵- جای ومحل سکو نت -ریسمان عربی -حیوان پاسبان -۶- از محصولات صنایع

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



طرح کننده : محمد سر دار افصلی

- نفت -۷- همسر مرد -از القاب قدیمی فرانسه -ساده است -۸- لوازم و وسایل -یک -آه -۹- یکنوع مرض مسری -ماضی نهادن -۱۰- از آنطرف نامه ودفتر است -بلای خارجی -حرف همراهی -۱۱- آتشدان وگلخن -قاضی وریفری .

عمودی :

- ۱- دین حق -سرو کار شن باطلا است -۲- تکرار یک حرف -

نام این شهر چیست ؟

تصویری را که در اینجا ملاحظه میکنید گو شه ای از شهر یست که در قلب اروپا قرار دارد ونفو سن آن یک میلیون و دو صد هزار میباشد این شهر مرکز کشور ست که بیش از چهارده میلیون نفوس دارد وعضو پیمان وار سا است .

با این نشانی ها اگر موفق به شناختن آن شدید جواب خود را برای ما بفرستید !



شرکت پلاستیک بوت و هاربی



HORSE BRAND SOCKS.

برای دو نفر کسایک به محل جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جواب اسب نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی

وطن جایزه داده میشود .

جنسیت ، زیبایی و دوام برپوت های خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

پا پوشیدن جواب های زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید . بوت پلاستیکی وطن از نگاه

پنج اختلاف



بین این دو تصویر که در نگاه اول کاملاً شبیه هم معلوم میشوند پنج اختلاف وجود دارد آنها را پیدا

زنندون

کنید ،

ضمیمه جمع متکلم -با رول نو عی رقص میشود -۳- شیشه برق -از اسمای دخترانه -۴- رفتن به شهر دیگر -از سران معروف ما فیا -۵- یکی از اصناف -مرتبش اسم میشود نیمه اول پرنده ناطق -۶- اقامتگاه اموات -۷- دریا -رها یی یافت -باز داشتن از کاری -۸- کشور گاو باز ها -ماه شیر -۹- از گازات ها یدرو کار بن -کند وپی رونقی -۱۰- دوست ورفیق -دو دسینه -شامه میفهمد -۱۱- ماهی بحر -سر زمین نی .

کارگران معمار

به اساس آخرین احصائیه دونیم میلیون نفر کارگران خارجی در جمهوری فیدرالی آلمان برای کار ثبت نام کرده اند.

و تا اکنون در حدود یک میلیون نفر خوشایندان این کارگران نیز با ایشان زندگی مینمایند همچنان روی تخمین گفته میشود که به تعداد ۱۲۰۰۰ نفر خارجیان بصورت غیر قانونی در جمهوری اتحادی آلمان مصروف کار اند به این ترتیب ده فیصد از کسانیکه در جمهوری اتحادی آلمان کار دارند متشکل از کسانی هستند که از کشورهای دیگر آمده اند.

نامیکه در جمهوری اتحادی آلمان به این گروه از کارگران داده شده است گسترار بیتر (کارگران مهمان) است اما این اصطلاح به حقیقت مقرون نیست زیرا آنها مهمان نیستند و برای قبول کارهای دشوار مانند همکاری آلمانی خود به منظور بدست آوردن پول و اعاشه و حمایت فامیل های خود به جمهوری اتحادی آلمان آمده اند.

آنها در آلمان بسر می برند زیرا صنایع آلمان مانند کارگران آلمانی به آنها نیز احتیاج دارند و موجودیت این کارگران مهمان آلمان نمیتوانست بحیث دو مین کشور بزرگ تجارتی عرض وجود کند و علاوه بر این نمیتوانست ساحت تعلیم و تربیه اجباری را وسعت داده و ساعات کار را در هفته تقلیل دهد و همچنان میسر نبود تا سن تقاعد را با معیار توانائی کار انعطاف پذیر سازد.

باوجود آنچه گفته شد این (کارگران مهمان) باعث ایجاد یک

مسأله بزرگ اجتماعی شده اند. از آنجا نیکه مراکز صنعتی ضرورت به جلب کارگران دارند این مناطق قبلا به مشکلات شدید، فقدان جای و سایر لوازم برای کارگران ساختمان های بعدی خانه ها، مکاتب، شفاخانه ها، کودکانستان ها وسایل حمل و نقل در این مراکز موجب بروز فشارهای سنگین شده است.

یکی از مسایل دیگر اینست که

بقیه صفحه ۲۷

پارک های ملی

وظیفه داران پارک باید زیبایی پارک را حفظ نموده و آن را پاک نگه دارند. آنان همچنان موظف اند تا طرح های نو و جدید برای زیبایی و استفاده درست از پارک ها بریزند و آنرا انکشاف و توسعه بدهند. همچنان آنان وظیفه دارند تا از اقدامات خصوصی که برهم زننده زیبایی پارک می گردد جلوگیری بعمل آورند. هم چنان آنان سعی می نمایند تا افرادی که برای تفریح به این پارک ها به سیر و گردش می پردازند متوجه نگهداری پارک ها بسازند و در صورت تخلف از پذیرفتن وجود شان معذرت بخواهند. از طرف دیگر آنان وظیفه دارند تا محل برافراشتن خیمه، تفریح و غیره را تنظیم کنند. آنان معلومات و اطلاعاتی برای بازدید کنندگان پارک تقدیم می دارند.

تقریباً ۱۷ فیصد دهکده های انگلستان دولز شامل پارک های ملی برای حفظ زیبای طبیعی میشوند

های حمایت، تمویل میشوند هدف از این حمایت و مساعدت این است تا شرایط مساعدی را برای کسانی که بنام خارجی در آلمان می آیند فراهم نموده و فشارهای اجتماعی و کلتوری را بران ها کاهش دهند.

حکومت بن با اتحادیه های کارگری و تصدی های خصوصی و حکومت ایالات و بنابر والی ها به این موافقه رسیده است که با در نظر داشت منفعت مردم آلمان کارگران خارجی که بدون پلان از سایر کشورها به آلمان سرا زیر میشوند متوقف گردد. زیرا در واقع جمهوری اتحادی آلمان کشوری نیست که در آن مردم کشور های دیگر مهاجرت نموده و رحل اقامت بپا فکنند. زیرا این کشور برای اینگونه مهاجرت ها خیلی کوچک میباشد از این رو حکومت بن با در نظر داشت ضرورت جلب کارگران خارجی و با ملاحظه مشکلاتی که از این ناحیه محسوس است آرزو دارد تا مقررات مناسبی را در زمینه وضع نماید تا بموجب آن از یک طرف جلو کشیدگی های اجتماعی را که ممکن است به وجود آید گرفته بتواند و از جانب دیگر مراجع مربوطه را وادار سازد تا با در نظر داشت مکلفیت های انسانی خویش جلو از دیاد گروپ های محروم از مزایای فرهنگی و اجتماعی را با تمویل محدودیت های معقول بر سرا زیر شدن «کارگران مهمان» بگیرند.

بقیه صفحه ۱۸

روزنه های بسوی

— حالا قصد دارید چهل هزار افغانی را بگیرید ؟
— البته .
میگویم :
— نه جواد خان. شما اول باید محکمه بروید و سندی را که از پدرم دارید باطل کنید، آنوقت چهل هزار افغانی را بشما خواهم داد .
میخواهد چیزی بگوید که من مجالش نمیدهم و میگویم :

(ناتما م)

صفحه ۴۷

نگاه میتود ولوزی، ارایه مطالب، متکی بر پرنسپب های تعلیم و تربیه و شرایط ذهنی، اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانی نمی باشد. همچنان کتب درسی سابق رهنمای معلم ندارد، تا معلمین بتوانند مضامین را، طوری تدریس کنند، که از یک طرف خود در همان رشته مربوط معلومات بیشتری کسب نمایند و از سوی دیگر شاگردان مکاتب، مطالب را به سهولت هضم کرده بتوانند.

معین وزارت معارف می افزاید: کتب سابقه عادت مطالعه را در شاگرد تقویه کرده نمیتواند. سوالی را در باره متون کتب درسی آینده مطرح می سازم. پوهاند محمد صدیق به اساس کاغذ های روی میز شس، اینطور توضیح میدهد:

مشخصات کتب درسی جدید، را اینطور می توانیم شرح دهیم: در کتب جدید هدف تنها ذخیره کردن معلومات (حقایق، مفاهیم اصل ها، فریضه ها) در دماغ شاگرد نیست، بلکه تاکید بیشتر برالای فعالیت یا عملیه است که شاگرد به وسیله آن می تواند حوادث را تشریح، تحلیل، تجزیه و توضیح نماید.

برای اینکه شاگرد مشکلات و نیازمندی های موجوده را، حل کرده بتواند، بین مضامین ارتباط موجود شده است.

مثلا عوض اینکه مضامین تاریخ و جغرافیه کتاب های جدا گانه بی باشند، در آینده کتاب های به نام اجتماعیات بدسترس شاگردان قرار خواهد گرفت که در آن علاوه از تاریخ و جغرافیه موضوعات علوم دیگر از قبیل بشر شناسی، جامعه شناسی اقتصاد و غیره شامل می باشد.

کتب کار های عملی و تعلیمات صحیحی مثال دیگری از، ارتباط بخشیدن مطالب چندین مضمون در یک واحد می باشد.

بقوله معین وزارت معارف محتوی کتب جدید شاگردان را کمک می نماید تا نیاز مندی های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و فردی را رفع کنند.

وی ادامه میدهد: کتب جدید از نگاه لسان (کلمات عبارت، جملات پارا گراف) مطابق

سویه شاگرد بوده، در هضم مطالب کمک زیاد می نماید. همچنان حجم کتب جدید مطابق ساعات معینه همان مضمون می باشد.

معین وزارت معارف تعدیلات دیگر کتب درسی جدید را اینطور می شمارد:

۱ - کتب جدید متکی به تساهل ترین روش تالیف خواهد بود!

۲ - بعد از تجزیه در مکاتب و ارزیابی عمیق علمی، تالیف میگردد.

۳ - توسط یک شخص تالیف شده، بلکه نتیجه زحمات یک گروه اشخاص بود، که توسط چندین کمیته ارزیابی و تدقیق میگردد.

۴ - کتب جدید شاگرد را کمک می نماید که روش های آموزشی را بیاموزد، به عبارت دیگر، درین کتب جدید شاگرد می آموزد که چطور بیا موزد و آموزشی در ختم دوره تحصیل، خاتمه نیافته بلکه تا اخیر عمر عمله آموزشی ادامه پیدا کند.

بقیه صفحه ۹

معارف بسوی ...

دسترس شاگردان و معلمان قرار داده شود.

کتب درسی در مرکز وزارت معارف تالیف میگردد، لذا در آن ها، نمیتوان شرایط و خصوصیات محیطی هر ولایت را در نظر گرفت. برای رفع این نقیصه لازم است مواد معد درسی، در ساحه اجتماعیات، تاریخ، ساینس، حرفه صنعت، زراعت و دیگر خصوصیات هر ولایت، در اختیار شاگردان قرار داده شود.

وی همچنین از مواد معد درسی دیگری مانند، کتب برای مطالعه، جارت ها، نقشه ها، کمره ها، سلاید ها و غیره یاد آوری کرد.

معین وزارت معارف بعد از بحث پیرامون تغییرات اساسی در پروگرام های درسی، متون کتب اجتماعی قبل را با کتب جدید اینطور مقایسه کرد:

در متون درسی اجتماعیات سعی بعمل آمده است که مطابق به اساسات جدید کتاب نویسی و مقتضیات اجتماعی دولت جمهوری برای شاگردان، پروگرام ها و

۵ - هر کتاب درسی جدید دارای رهنمای معلم است، تا باشد که معلم در تدریس موثر آن به مشکل مواجه نگردد.

۶ - کتب درسی جدید طوری تالیف میگردد که عادت مطالعه را در شاگرد خلق و تقویه نماید.

۷ - در کتب درسی جدید فعالیت شاگرد بیشتر است و شاگرد مرکز فعالیت است، نه معلم...

چرا شاگردان معارف اکثرا دارای سویه های پایین می باشند؟ این سوالی است که پوهاند محمد صدیق، اینطور پاسخ می دهد:

حقیقتا سویه شاگردان معارف پایین آمده، وسط سواد در مکاتب به نزول مواجه شده است.

یکی از علل اساسی آن، همان فشار های ده سال اخیر است که از دیاد مکاتب در بعضی نقاط افغانستان، بدون در نظر داشتن پلان های اساسی وزارت معارف، تعمیل گردیده است.

استخدام اشخاص به وظایف

مواد درسی مفید تهیه گردد. در پرو گرام سابق، افغانستان قدیم زیاد تر مورد تاکید قرار می گرفت، در کتب جدید نیز توجه بیشتری به کشور مبذول گردیده اما درین کتب، وطن خویش را، در یک ساحه بزرگتر و وسیعتر جهانی مطالعه میکنیم.

پوهاند محمد صدیق معین وزارت معارف از بخشی که در باره کوچی های کشور ما در کتب جدید اضافه شده، یا دهانی کرده و گفت:

کتب جدید اول اطفال را با سوالات مواجه ساخته، بعد به آن مواد تهبیه نموده، زمینه را مساعد می سازد تا خود جواب ها را بیابند. وی علاوه کرد:

یکی از اهداف ما این است تا اطفال نسبت به دولت جمهور وری افغانستان وفادار بوده، به ایجاد وحدت ملی کمر بندند.

و رول مهمی به اعتلای کشور داشته باشند.

می پرسیم: پروگرام های انکشافی معارف، در پر تو جمهوریت چیست؟ معین وزارت معارف میگوید:

به شما بهتر معلوم است، که قبل از وارد کردن تغییر و انکشاف هر پروژه، هدف آن باید به صورت دقیق تثبیت گردد به این منظور کمیته بی با صلاحیت و وارد، موظف گردیده، تا اهداف معارف را مطابق روحیه نظام نوین جمهوریت تعیین نماید.

محرک حسن وحدت ملی و مسؤولیت فردی و اجتماعی، از جمله اهداف معارف است:

فعلا بقول معین وزارت معارف در افغانستان، (۱۹۹۴) مکتب دهاتی ذکور و انات وجود دارد که در آن (۱۴۳۶۰) شاگرد مصروف تحصیل است.

همچنان (۱۲۹۵) مکتب ابتدائی ذکور و انات با (۴۶۱۵۳۵) شاگرد وجود دارد.

معین معارف افزود:

تعداد متوسطه ها در کشور به (۴۹۷) باب می رسد که در آن ها (۱۰۲۰۵۴) شاگرد ذکور و انات بوده و (۱۹۰) لیسه در کشور وجود دارد که در آن ها (۴۴۹۳۴) شاگرد مشغول فرا گرفتن تعلیم اند.

غلاوتا (۳۶) مکتب مسلکی و تربیه معلمین با (۸۴۷۶) شاگرد می باشد. احصائیه مجموعی مکاتب کشور

بقیه در صفحه ۶۲

کوتاه و دلچسپ خواندنی

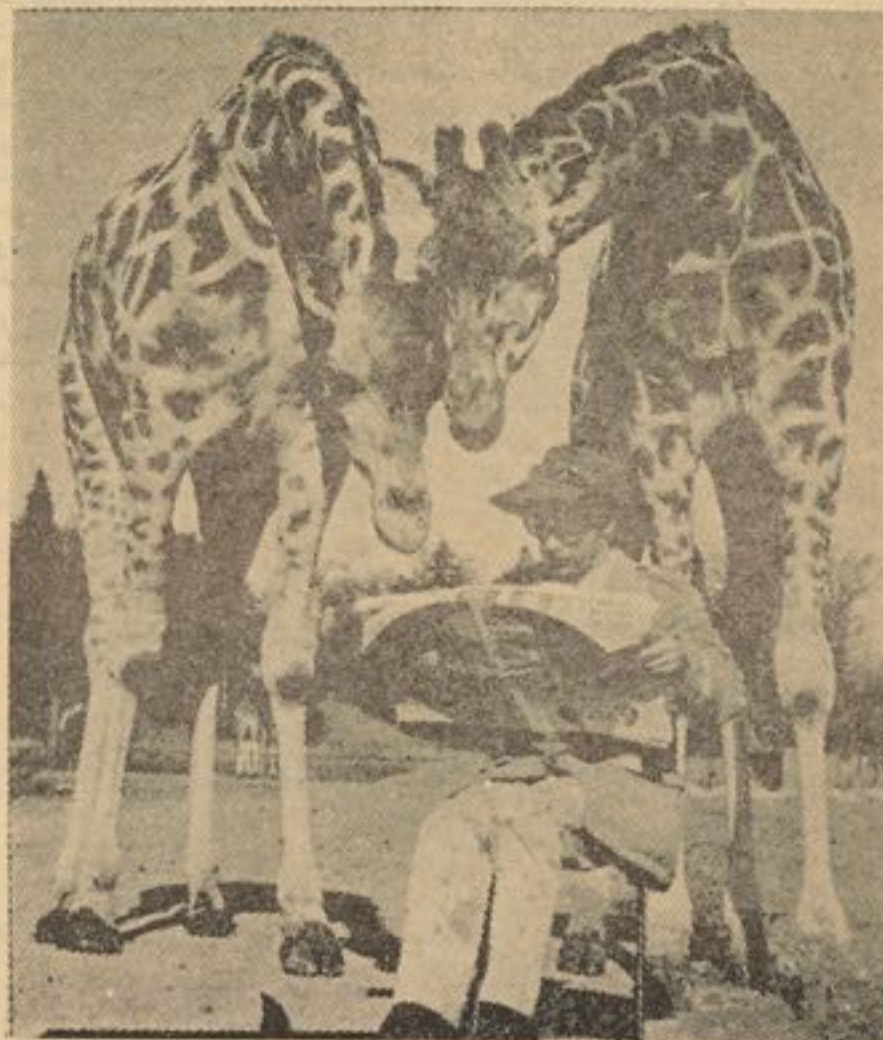
مرد

در بغداد دزدی را آویخته بودند «جنید» برقت و پای او بوسه داد. از او سوال کردند، گفت: هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان این کار را به کمال رسانیده است که سر در سر آن کار کرده است.

زرافه های که به رسو و ژولیت معروفند

يك جفت زرافه نروماده باغ وحش لندن، در نزد انگلیسا به «رمثو» و «ژولیت» حیوانات معروف شده اند چون علاقه این دو زرافه به یکدیگر به حدی است که اگر لحظه ای یکی را از دیگری دور کنند، آنها بشدت بیمار می شوند و مرتب دانه های اشک از چشمان سر ازیر میگرد و غذا و آب نمیخورند.

کارکنان باغ وحش لندن روزی یکی ازین زرافه هارا جهت تطبیق واکسین از معشوقش دور ساختند عاشق مهجور، آنچنان فریاد های کشید که نزدیک بود دیگر حیوانات را به هیجان آورده و باغ وحش را



خراب کند، مسوولین باغ بلافاصله معشوقش را بنزد او برگردانیدند و شاهد بوسه دیدار عاشقانه شدند. این دو زرافه در تمام مدت یکدیگر را میبوسند، و به این ترتیب بهم اظهار علاقه میکنند. و هیچ معلوم نیست این دو زرافه بوسیدن را از کجا آموخته اند. چنین فکر میشود که شاید دو عاشق جوان که در باغ وحش گردش میکردند و گاه بگاه بوسه بی در جلوی قفس زرافه ها از هم می ربودند، به این دو آموخته اند!

وسیله ی مفید



چندی پیش وسیله جدیدی برای جلوگیری از غرق شدن شناگران، بخصوص اطفال، در آبها تهیه شده است. وسیله ی جدید که بشکل تشکچه پلاستیکی ساخته شده زیاد بزرگ نیست. آنرا بر بند دست خود بسته می کنند و هرگاه بخواهند از آن استفاده کنند، تکه نخ کوچکی را که از آن آویزان است، کش میکنند بلافاصله وسیله جدید بشکل تشکچه پلاستیکی نجات غریق تبدیل میشود، که می تواند برای جلوگیری از فرو رفتن در عمق آب بسیار مفید باشد.

پسر اسکاتلندی

ازین جا که هر وقت مشتری دربندل جنسی که میخرد پول بمن میدهد، جوتی به خنده می افتد. و هرگاه بخواهم با قیمانده پول خریدار را ببر دازم، ناگهان وضع او تغییر کرده و شروع می کند بگریه کردن، و بقدری داد و فریاد می کند که خریدار را ناآرام ساخته و بزودی از مغازه بیرون میرود.



در شهر «ادین بورگ» اسکاتلند مردی زندگی میکرد به اسم «مکتاریش» او از ثروتمندان شهر «ادین بورگ» بوده و مغازه ای بزرگی داشت که برشهرتش افزوده بود.

روزی زنش از او تقاضا کرد تا بعد ازین پسرش «جوتی» را باخود بمغازه ببرد تا با طریق معامله بامردم آشنایی پیدا کند. مرد خواهش زنش را پذیرفته و از آن پس هر روز پسرش را باخود بمغازه میبرد. بعد از چند وقتی «مکتاریش» به زنش گفت:

«پسر من جوتی بیول خیلی علاقمند شده».

زنش گفت:

«از کجا فهمیدی؟»

مرد جواب داد:

کشف عجیب

زنهای باردار گذاشته و عکس برداری می کنند. این اختراع که آنرا باید بزرگترین پیشرفت در باره علم جنین شناسی بحساب آورد در لائوتوار پروفیسور هوکر امریکایی وارد مرحله عمل شد و با آن مشاهده حرکات جنین در داخل شکم بخوبی ممکن گردید.

گفته می شود در کالیفرنیا دوربین عکاسی و فلم برداری کوچکی اختراع گردیده که به اندازه يك خسته گیلان است و فلشی دارد کوچکتر از ته سنجاق که آنرا در داخل شکم

تا اینجای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید خورد که اذیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید خورد زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید خورد رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قدم اول جوزف، ویسون و دیوونیسورت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود و دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

حادثه در نیمه شب

لی لباس پوشیده و به طبقه پائین رفت. حالا که قدری خوابیده بود در دونا آرامی بدنش کم گردیده بود. میگوشت تاجای امکان، عادی راه برود و از خود هیچ نوع عکس العمل نشان ندهد. از کابوس های وحشت انگیز شبانه اش چه فکری و چه جسمی رهایی یافته بود همه چیز پایان رسیده بود. فرق نمیگردد که نتیجه پایان خوب بود و باید. او باید میگوشت طوری که آنتی از او خواسته بسود با دیگران طور مطلوب رو برو گردد. جوزف منتظرش بود. پطلون خوش دوختی پوشیده و بالای پیراهن شخصی سیورسی فشنش جاکت نازکی پوشیده بود. سیماش زندگی وضحت مندی بچشم میخورد. لی سوی آورفته. دستش را دراز کرده و گفت:

- من باید نسبت نجات جانم از سرگ واقعی از شما تشکر کنم.

جوزف دستش را برای چند دقیقه نگه داشت. آنرا فشار داده و بعدا رها کرد و گفت:

- من آنرا همانطور ترتیب داده بودم. معذرت میخواهم از اینکه چند دقیقه در آخرین لحظه ناوقت تر رسیدم.

لی در اول بخوبی متوجه نشده بود اما حالا میتوانست به کمک روشنی خط عمیقی سرخی را که تا پائین صورت جوزف کشیده شده بود مشاهده نماید. زخم عمیقی بود.

جوزف گفت:

- او میگوشت که بچشمانم حمله کند و چه عجب قدرتی که داشت.

لی گفت:

- ایزابل تا میکیس؟

جوزف گفت:

- بلی. و من مجبور شدم که بایک ضربه به زمینش پرتاب نمایم. توقع دارم که برای بار دیگر مجبور به این کار نشوم. یعنی پرتاب کردن زن دیگری به زمین.

لی پرسید:

- شما که هستید؟

جوزف گفت:

- نام من جو موریلی است. شخص بخصوصی نیستم.

لی گفت:

- بسیار خوب. لطفاً بنشینید آقای موریلی.

جوزف گفت:

- اگر اجازه بدهید ترجیح میدهم که ایستاده باشم. از بودن در داخل اطاق خوشم نمی آید می خواهم همیشه در خارج منزل بسر ببرم.

لی گفت:

- اما شما یک باغبان نیستید و یا حداقل در آن تخصص ندارید. همین طور نیست؟

جوزف گفت:

- نه، من باغبان نیستم اما آنرا دوست دارم در حالیکه حرفه من نیست.

لی پرسید:

- پس این کار ها چه بود؟ آیا فکر میکردید تغییر دادن لجه بتواند دیگران را فریب بدهد؟ چرا شما متظاهر به چیزی میکردید که فاقد آن بودید؟

جوزف دستش را داخل جیب کرد لی در حالیکه سوی او میزد به خاطر آورد که پدرش گفته بود:

«تو خواهی فهمید وقتی که عاشق شدی لی سوی چهره آفتاب سوخته و پرنجی، موهای سیاه فیرگون، چشمان آبی که سوی او میدید نظر انداخت. او فهمید.»

جوزف گفت:

- شما میخواهید که بخندید. من احساس میکنم که مسخره قابل تمسخری باشم.

لی گفت:

- امتحان کنید. چنانمی خواهید که در قدم اول خود را امتحان کنید؟

سر جوزف پائین آمد و در حالیکه بانسوک پنجه پایه قالیان میکوبید گفت:

- من فوتبال بازی کرده ام.

لی با تردید پرسید:

- خوب. اینکه شما فوتبال بازی کرده اید چه ارتباطی به اصل مطلب دارد؟

جوزف سرش را خارید. بخوبی میشد مشاهده کرد که در شرایط نامساعدی قرار دارد.

او گفت:

- عمه اش همین است و از همین باعث است که من تغییر قیافه دادم. من در فوتبال موقعیت بیک ضلعی را بازی میکردم. برای تیم ملی. ما بازی های زیادی را بردادیم. و خبر های آن در تمام روزنامه ها نوشته شده است.

چراغ امید لی رو بخاموشی گذاشت. دستش را روی دهانش قرارداد. آیا این امکان داشت که او واقعا میخواست بخندد؟

لی گفت:

- مقصد شما، مقصد شما این است که شاید بتوانم شما را بشتانم؟

جوزف لگد دیگری به قالیان زده و گفت:

- بعضی مردم مرا می شناسند.

لی قادر نبود که از خنده اش جلوگیری نماید. امواج خنده او را از داخل منفجر میکرد. هیچکاری از دستش در این لحظه ساخته نبود.

لی گفت:

- من در تمام عمرم حتی یکی از مسابقات فوتبال را تماشا نکرده ام و نمیدانم که بیک ضلعی چه معنی دارد.

جوزف گفت:

- در میدان مسابقه دایره های است که بازی گران باید در آنجا هابازی کنند.

لی گفت:

- آه، لطفاً...

در حالیکه از شدت خنده میلرزید گفت:

- خیلی معذرت میخواهم.

بعد جوزف شروع بخندیدن نمود. ولی بخاطر آورد که چقدر وقت شده که آواز خنده

پس قدرت و با نشاط مر دی روی دیوار های قصر ویدولی سر نخورده بود. در یک لحظه فکر کرد که تمام بد بختی ها دوباره روی سر او فرود خواهد آمد. حقایق و خواسته های موقعیت او. اما برای فعلا بدون هیچ دلیلی خوش بود. اگر چه مسایلی بود که باید آنرا میدانست و حل میکرد.

بعد از اینکه خنده اش فروکش کرد گفت:

- اما چرا شما مرا طوری میدیدید که گویا از من نفرت داشته باشید. آیا آنهم قسمتی از پلان شما را تشکیل میداد؟

جوزف گفت:

- او نه. من از آن معذرت میخواهم. من به اینجا نیامده بودم که از شما متغیر باشم. خوب شاید، شما نبودید اما از اینکه چه کسی بودید نفرت داشتم. رشته من سوسیو لوژی است. میخواهم کاری را بدست بیاورم که در آن طرح های اجتماعی را پیدا کرده بتوانم. برای من عجیب است که میبینم در یک جامعه مردمانی وجود دارند که فوق العاده ثروتمند بوده در حالیکه در عین جامعه تعداد دیگری در منتی فقر و تهی دستی بسر میبرند. من میخواهم که درجه ماستری ام را در تحقیق روی این موضوع بدست بیاورم. یعنی تحقیق روی بیلانس نامتوازن دارایی در آمریکا. من باین جا آمدم و درخواست کار کردم تا بدین ترتیب بتوانم زندگی واقعی اشرافی را از بسیار نزدیک مشاهده نمایم.

لی حالت دفاعی بخود گرفته و گفت:

- مطمئناً استعداد شما آنقدر ها زیاد حرفه بی نبود.

جوزف گفت:

- نه. فکر میکنم که همین طور باشد. اول لحظه تو قلب کرده و در حالیکه لی را



بقیه در صفحه ۶۰

چهار دختر شجاع چتر باز

آنها آخرین دقایق را سپری می نمودند که از طرف مربی برایشان هدایت داده شد تا برای پرواز آمادگی بگیرند و ترس و شجاع باشد.

حالا نوبت از سنندار داهرتسی است دختریکه دارای پوست نسواری سوخته است سندرا میخواهد از داخل طیاره (کسنا) به بیرون بپرد لکن با د مانع پریدن او میشود و داخل طیاره می افتد خو شبخانه سند را در قسمت پرش چیز های از معلم پرش آموخته است او برای دو مین مرتبه میپرد و از يك فاصله ۲۵۰۰ فوت در آسمان به پرواز درمی آید و بدون صدمه در يك چرا گاه گوسفندان نزدیک میدان هوایی فرود می آید.

سندرا ۱۷ ساله، بعد از نخستین پروازش گفت :
(وقتی برای اولین مرتبه با پاراشوت به پرید هرگز این واقعیت را که برا یتان چه پیشش خواهد آمد نمیدانید لکن در مرتبه دوم پرش ترس و هیجان بر شما مستولی خواهد شد.)
و این تجربه پاراشوتی او توسط معلم جهش آقای برین سیم پوزن بقیه در صفحه ۶۱



مربی پرواز برای یکی از دختران آخرین توضیحات لازمه را میدهد.



یکی از دختران چتر باز با مربی اش در داخل طیاره



(سندرا هرتی) در حین فرود آمدن بزمین

جهیل کی اسپار

برودیسرو کارگردان: بهایی سونی

نویسنده و سنا ریست: گلشن نندا

با شرکت: دهرندرا، ممتاز، یوگیتا-بالی، بران، پریم چوپره، رنجیت همراه با انور حسین، افتخار، وینا و شترو گپن-سنها.

سینمای بهیمی هند که سخت رو حبه تجارتی دارد، همواره در تلاش است تا دوشادوش حفاظت بازرگانی بودن محصولات خود تاحدی هم بنو آوری هاویا با اصطلاح خودشان «ابتکاراتی» بگرایند. تا اگر شده بتواند و بغت با او شان یار شود جوازی چون «سلور جیلی»، «گولدن جیلی» و بالاتر از آن یعنی (دایمند جیلی) را برای محصولات خود بدست آورده و شهرتی را که درین نوع جوازی برای کارگردان و به خصوص بازیگران فلم مضمر است کسب نمایند. گمانیکه با نشریه ها و خلاصتا سینمای بنگالی و بهیمی هند آشنایی دارند مسلما با ما همنا خواهند بود که بین محصولات این دو سینمای پراوازه بی هنری تفاوتی مشهود بمشاهده میرسد چه سینمای بنگالی، روی معنی می جرخد، در حالیکه گرایش فلمهای بهیمی بطرف ماده روز افزون است.

«ستیا جیت ری» دایر کریدیرفته شده بنگال که فلمهایش داکتر فستیوا لهای جهانی افتخارات بزرگی را هم عنوان سینمای هند میسازد، این طرز روش سینمای بهیمی را که با پیگیری کاملی دست ناخورده محفوظ است نکو هشی نموده و بارها داد زده است که چرا هرطوری هست اضافه تراز چار خواندن را بطور ختم در فلم میگنجانند و یا با نمایش قسمتی از بدن عریان یک بازیگر می خواهند پول بدست آرندو ولی هر روز تعداد این نوع فلمها که جز بدست آوردن پول برای سازنده اش چیزی در خود ستایش ندارد گسترش یافته و بقیمت بازیگران پولسازش می افزاید. زیرا تا در فلم جبراجار ویا بالاتر از آن خواندن «پینه» نشده باشد تاجران فلم یا «دستری بیوترها» از خریداری آن شانه خالی میدارند.

فلم «جهیل کی اسپار» نیز از همین دسته فلمها بوده و با کمی تفاوت که چگنو» یا ممتاز را در قالب نایبانی منعکس میسازد تا با احساسات تماشا چیان بازی کند با چند پرابلم عادی دیگر جلو چشم تماشاچیان قرار میدهد، ولی غافل ازآنکه سینمای امروزه چیزهایی غیر ازین مدی بازیها خواسته و بایست مطالب عمده تر و مشکل بزرگتری در برابر دوربین فلمبرداری قرار گیرد.

فشرده بی از داستان ۱ -

سمیر «دهرندرا» کرکتر مرکزی این فلم که پیشه بی رسانی داشته و زاده فامیل متعولی است دختر بانایبانی «چگنو» در اولین برخورد دوست شده وپسا ثها این دیدو وادید ها به عشق عمیقی مبدل میشود.

ممتاز که تا سال گذشته یک تاز سینمای هند بود نیز فکر نمی شد که تا این حد تمثیل را سطحی تکر بسته حتی پاره شدن پایش را ترس باقیای بوتل باین زودی فراموش و برای صحنه مابعد یعنی در برابر پدرش هرگز از درد یا احساسی هم بروز ندهد، کذا رباب نواختن و طرز گرفتن رباب برایش چنان می نمود که انگشتانش دریک نقطه میخکوب شده واصل چنان و نمود سازد که قهرا برای اجرای این عمل استخدام شده است.

در فلم «کن نیوتی یا ادامه» خیلی بی اهمیت پیش بینی شده بود چنانچه مو های سر دهرندرا در یک صحنه ماشین بلند شده و در صحنه ای دیگر غلو ثبت شده است، همچنان بازیگرانی چون فریال، محمود کوچک، انورحسین و رنجیت در فلم اضافی جلوه نموده و شتر گپن سنها صرف بمنظور فروش بیشتر فلم استخدام شده است.

تا گفته نگذریم که موضوع «مادر اندر» در فلم خوب بی ریزی شده است ولی نباید آنقدر در طرز روش سخت گیر بود که انحراف بار آرد.

انتخاب زاویه های کمره که جهت ثبت صحنه های فلم بکار رفته است از چیره دستی «جال مستری» کمره مین مجرب و سابقه دار سینمای هند نمایندگی نموده و فلم را بی نقص جلوه میداد، مگر پروچگن ضعیف سینما آریوپ که اکثرا فلم از فوکس خارج میشد تا حدی به ضعف فلم می افزود.

«راول دیویرمن» پسراس دی برمن موزسین شناخته شده هند که پس از کمپوز آهنگ «دم مارو دم» شهرت بسزایی کسب نمود، صحنه های هیجانی فلم را ازیک گروند هیجانی تر تجسم بخشیده و خوانندهای فلم

فلم «جهیل کی اسپار» که از جمله فلم های ای کلاس سینمای بهیمی هند «از نگاه بازیگران آن» بشمار می آید فلمیست که می تواند بازار خوب تجارتی گمایی کرده و «بهایی سونی» پر و دیو سرش را متفرد نسازد، چه کلیه مزایای یک فلم عایدانی از قبیل سکس، رفص، جنگ، تحریک احساسات تماشا گر، موسیقی جالب با خوانندهای کشور گهار، لتا منگیشکر و آشا بپو نسلی وغیره در لابلای فلم جاداده

شده است ولی از دایرکتری چون «بهایی سونی» که تجربه طولانی در فلم دارد پدیده های بهتری انتظار برده میشود، همچنان از



صحنه ای از فلم جهیل کی اسپار

بقلم خان آقا سرور

را دلچسپ تهیه دیده است.

متصدی ترتیب و تدوین فلم نیز با زحمت زیادی مانند دیگر کار گران فنی این فلم متحمل شده است تا فلم را جا لیتر بهمان آزند و بی بعضی خلا های متصدی چراغ یا روشنی انداز در خلال فلم بمشاهده میرسید.

رو بهرفته دایرکتر د رسر گرم نگه داشتن تماشاچیان مو فق بوده و می تواند دوساعت و نیم تماشاگر را مصروف نگه دارد و لسی بصورت کل فلم از همان چهار چوب داستانیای پسر متعول و دختر فقیر و اینکه یک بد معاش و یک سرخرو داشته باشد، پافراتر نهاده است.

تمثیل: ممتاز: که در واقع قهرمان فلم بوده و کشمکش می آفریند،، خلاف عادت در چنین پر سو نازی داخل شده است، ولی

جان مطلب درین است که در شروع برای مدتی فهمیده شده نمی تواند که او واقعا بینایش را از دست داد است زیرا چنان قدم می گذارد که حتی یک انسان بیبا به مشکل می تواند با پا های برعه روی آن همه خار و بقایای برنده سبزه هابه خاطر آسوده قدم بگذارد.

مگر به صورت عموم وی می توا نیست در پیشبرد داستان جانب نقطه ای اوج مددگار خوبی باشد.

دهر مندرا: -

این هنر پیشه ی پولساز سینمای هند که اکنون از چهره های قیمتی آن سینما محسوس میشود، برخلاف همیشه خوش درخشیده است، چه او در اکثر فلمهای اسبق خویش ناکام جلو میگرد.

این موفقیت وی اضافه تر از آنست که او ساحه ی وسیعی برای تمثیل ندارد.

بران: - وی که هنر پیشه ی مکملیست اینک باز در حالیکه درین فلم حصه کوتاهی دارد، مگر آنقدر ابراز ز شخصیت می نماید که خاطره اش با قیست.

پریم چوپره: تلاش خوبی برای موفقیت نمود است ولی هر گاه اندک اضافه روی ویرا در احساسات شروع و هم ختم فلم نادیده بنگریم توفیق با اوست.

یو گیتا بالی: این هنر پیشه تازه دم که در اندک مدت شهرت خوبی کسب کرده است اینبار در رول «شاید هیرو یین» که تاحدی هم شکل «ومپ» یا کرکتر منفی را بخود میگرد، بازی بی نقصی دارد. کذا هنر پیشگان دیگر این فلم هر یک حصص خود هارا نیک پیش می برند و لسی از آنجاییکه بعضا از هنر پیشگان چون ماداندر یوگیتا بالی و فریال که در قسمتهای مختلف فلم یکباره کنار میروند مثال زنده بی از بی توجهی دایرکتر در کارش پذیرفته میشود.

مردی بانقلاب بقیه

کجا باید گوش بدهند و چه را باید بشنوند؟
۱۳ الف بمن موقع تفکر را میدهد آقای کلونل .
دیک بانگاه استغیاب آمیز و پرسش گری به صورت الک تگریست و اظهار نظر نمود :
- «بتاریخ ۱۳ روز چهارشنبه شب ما زیگنال مخصوص مغایره ال، وی، ام، پ، داتعقیب میکنیم . ما صدای بقیه بزرگ را خواهیم شنید آقای الک !»

-۱۵-

رای بند بیدار شد . شقیقه هایش از شدت درد می ترکید ، زبانش از خشکی بسیار به گامش چسبیده بود . وقتی سعی نمود سروکله درد آلودش را آذروی بالش بردارد . ناله اش بلند شد .

امابه زحمت توانست از بستر خواب بیرون آید و خودش را به سینه تا به نزدیک کلسین برساند . او جوقات فلزی کلکین را باز کرده به طرف هاید یارک به بیرون نظر انداخت . سپس یک گیلان را از آب پر کرده سرکشید و آنگاه مجدداً در کنار بستر نشسته ، سرش را میان هر دو دستش قرار داد و سعی نمود وقایع شب گذشته را بخاطر بیاورد .

او صرف توانست بعضی از وقایع وحشتناک شب گذشته را بصورت پراکنده و مبهم یاد آورد .
امابه یک چیز مطمئن بود که اتفاقات ترس آوری روی داده بود . به تدریج جریانات شب قبل در ذهنش روشن و روشتر شد و زمانی همه چیز را بخاطر آورد ، روی قلبش احساس سنگینی نمود .

او از جایش جسته در طول و عرض اتاق بنای قدم زدن را گذاشت . حماقت های دوران بچگی او را نمیشد برای کارهای ابلهانه امروزی اش دلیل آورد . واری هیچگونه استثنایی را برای دوران بچگی و جوانی قایل شد . پس از گرفتن دوش و پوشیدن لباس به این نظر آمده بود که اشتباهات فراوانی را مرتکب شده است . اشتباهاتی که هرگز قابل اغماض و بخشایش نبود . بخصوص زدن سلی به روی پدر او را سخت رنج میداد . دلش میخواست همان لحظه نامه بی نوشته طی آن از فشاری که روی قلبش افتیده بود به پدرش بنگارد و از اعمال زشت ریشخود خود پوزش بخواهد اما بر حال نباید طوری نوشته شود که چاپلوسی و تملق از آن مشهود باشد ، او خودش را تحسین کرد . آری باید متن نامه حاکی از غرور بوده ضمناً از یک حد معین تجاوز نکند . آخر در تمام خانواده ها چنین پیش آمد هایی ممکن است رخ بدهد . و یک روز شاید مانند یک مرد تروتمند نزد پدرش مراجعه کرده و ...

رای لبهای خود را بازبان تر کرده احساس نمود که وضعش بهتر میباشد . او یک منزل قیمتی داشت هر هفته از طریق پسته یک مبلغ قابل توجه بانکوتوبای جدید می گرفت که از یک مرجع نامعلوم به آدرس ارسال میشد . علاوه تیک موتی لوکس داشت که ... اما چه مدتی دگر امکان داشت این وضع ادامه پیدا کند؟ رای یک دیوانه نبود و هم آنطوری که خودش فکر میکرد کاملاً آدم عوشار بحساب نمیرفت و اما احق هم نبود . چرا میبایست جاپانی ها یا کدام مرجع دیگر برای کسب اطلاعاتی پول بدهند که برای هر کس دست یافتن به آن اطلاعات از روی جراید و مجلات هم به آسانی میسر بود و در حقیقت کسب تمام این اطلاعات بیش از چند پولی ارزش نداشت .

بقیه در صفحه ۶۱

تاینجای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد .
الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرئی است میباید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند ، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند .
دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود . اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سر قتمیرود

دیک اظهار داشت : « تصور میکنم که درین کاغذ یک رمز ذیقیمت وجود دارد . » دیک یک ورق یاد داشت را به الک داد و او اینطور متن یاد داشت را خواند : « تمام گاوها روز ۴شنبه ۱۳ رارالف رایشنولد (ال.وی. ام.ب. مهم است) »

دیک اضافه نمود : « در حدود ۲۵ نسخه ازین یاد داشت ظاهراً ساده و لی هیچان انگیز وجود دارد و از آنجاییکه برای توزیع این دستور پاکت پیشبینی نشده . من می توانم اینقدر حدس بزنم که یاهاکن اینها را از کلوب یاخانه خود توزیع میکرده است . »

من تا این حد توانسته ام در روی ارقام و تشکیلات آنها به صورت توزیع اوامر و دستاویز بقیه ها پی ببرم ، بقتنمبر یک هدایت و اوامر خود را توسط بقیه نمبر ۷ صادر میکند ، بقیه نمبر ۷ احتمالاً رئیس کل را می شناسد یا نمی شناسد . هاکن که نمبر خود را ضمنی متذکر شد دارای عدد ۱۳ میباشد که همین رقم ۱۳ ممکنست نحوست و بدبختی های فراوان برایش بیار آورد . هاکن آمر دفتر بقیه نمبر ۷ بوده با آمرین هر یک از شعبات و بخش ها در تماس می باشد . بقیه نمبر ۷ مستقیماً هدایات خود را از بقیه نمبر ۱ در یافت میدارد . اما او غالباً اجازه دارد که بدون اخذ هدایت کار کند . البته در موارد لازم و استثنایی این صلاحیت به او داده شده است . در اینجا طور مثال او با انگشت به روی ورق یاد داشت نواخته به صحبتش ادامه میدهد :

- من حدس میزنم که این ورقه در حقیقت مفهوم معزرت خواستن از ادامه کار هیلز در تشکیلات بقیه ها را دارد .

- « امضاء شده است ؟ »

- نه . حتی نشان انگشت هم در آن نجسبانه اند .

الک یکی از نامه ها را که به روی آن اطلاعات ثبت شده بود بر داشته ورق را در برابر روشنی گرفت و پس از دقت به واتر مارک کاغذ گفت : « مارک سه شید دارد و بایک ما شین جدید توسط تایپست ماسوری نوشته شده است . انگشت کوچک دست چپش ضعیف کار میکند زیرا حروف گرو وای را مرتب سست تراز سایر حروف زده است و این نشان میدهد که تایپست بر اساس تیج تایپ میکند . تایپست های شوقی کمتر از کلک کوچک خود کار میگیرند مخصوصاً کلک کوچک دست چپشان را به ندرت به کار می اندازند . من یک مرتبه نظر به درک همین موضوع من یک مرتبه یک سارق بانک را توانستم گرفتار کنم . »

او دوباره را پور را خواند : « تمام گاوها باید در روز چار شنبه بشنوند . » (گاوها) مفهوم رؤسای دسته های بقیه را می رساند . عوم. در

شور داد در پاسخ اظهار داشت :
- « آقای الک بخود بیچیت زحمت زیاد میدهند . نگاه براد به کاغذهای روی میز افتیده پرسید : « دور از ادب خواهد بود اگر ببرسم که این اسناد مربوط به بقیه ها میباشد ؟ »
دیک جواب داد : « گوش کنید آقای براد ! تا وقتی شما مطالبی را که پیرامون بقیه عنوان میکنید نتواند کمکی برای پیدا کردن ردیای آنها بشود ... هر سوال شما فصولی تلقی میشود . »

براد گفت : من می توانم بدون آنکه زیاد تفصیل بدهم به اطلاع تان برسانم که بقیه نمبر ۷ از جنگ شما فرار کرده است . وقتی پولیسان شما بقیه ها را از اینجا منتقل میکردند ، آنها را در فریاد میکردند . اما بقیه نمبر ۷ یونیفورم پولیس پوشیده بود و لباس مکمل به تن داشت . »

الک آهسته و اما اساسی نفرین کرده گفت : پس به این حساب آن پولیسی که میخواست هاکن را به بهانه انتقال به زندان از اینجا بیرون ببرد ، خودش بوده است و اگر بر حسب تصادف یکی از افراد من هاکن را از جنگ او بیرون نمی آورد ، حالا هر دو فرار کرده بودند .

لطفاً قدری صبر کنید .
الک یکنفر را بدنبال ماموری فرستاد که هاکن را به آنجا آورده بود آن مامور اظهار کرد :
- من پولیسی را که میخواست هاکن را به زندان منتقل سازد نمی شناسم او مربوط به یک شعبه دیگر پولیس میباشد ، مردی قدبلند با بر و تنهای پر پشت بود ، لباسش بسیار منظم و نو بنظر آمد .

الک در حالیکه در زانو هایش احساس کمزوری میکرد بر گشت . جوشا براد متفکرانه گفت :

- « من این مطلب را میخواهم بدانم که بقیه برای بنت چه میکنند و برای چه منظوری او را استخدام کرده است ؟ »

زیرا این خود جالبترین دسیسه کاری در استراتژی بقیه ها بشمار میرود .

جوشا براد اینرا گفته از جایش بر خاست و کلاه خود را بسر گذاشته آماده بیرون رفتن شد .

- « خدا حافظ تان : فراموش نکنید که شما باید بدنبال شخص مورد نظر به کو دکستانها سر بزنید . » هنگام خدا حافظی تبسی به روی الک زده بیرون رفت و پس از رفتن او الک خانه را زیر و رو کرد و کمترین نتیجه از تفتیش منزل نصیبش نشد .

الک از عمارت فرود آمده به روی خابان رفت تا به آن آمریکایی سلام کند . آقای براد لباس فرات پوشیده بود و رو شنسی چراغهای موتورش ، خیابان را کثیف را روشن می ساخت .

الک با نهایت احترام اظهار داشت : شما فی الواقع شامه بسیار قوی دارید . وقتی بیست نفر پولیس براد جواب داد : وقتی شما بیست تن از پولیسان خود را مامور اشغال کلوب هیرون گردید و سپس خود به عجله و سرعت سر سام آوری از آنجا حرکت گردید فهمیدم که این عجله شما برای رفتن به بستر خواب نیست و بدون شک مطمئن بودم که پیش از ساعت دوشب برای خوابیدن میل ندارید من معمولاً در ساعات صبح به کلوب هیرون می روم روابط اعضای این کلوب تقریباً نسبت به روابط بین اعضای بقیه ها چندان نزدیکتر و پستتر نمی باشد . اما دیدن آنها مرا خوشحال میسازد و من سوال خود را تکرار میکنم : شما این طفلک شیرین را دیدید ، که الفاظ ام . آ . او اس را یاد میگیرد ؟

الک احساس نمود که آن آمریکایی شیرین زبانا او را مسخره میسازد . الک اظهار داشت : لطفاً به درون بیا بید و با کلونل گاردو ن صحبت کنید .

براد بدنبال الک روان شده ، وارد اتاق خواب پیشخدمت مایتلند گردید و دیک در آنجا سرگرم مطالعه اسناد و یاد داشتهای بود که پس از حمله پولیس کلوب و محاصره عمارت ، بقیه نمبر ۷ از خود بجا گذاشته بود ، علاوه از رونوشت اعتراضات میلز و راپور سری در اطراف او ، و یک یک بسته یاد داشتهای دگر را هم پیدا کرد که بسیاری از آنها قابل خواندن نبود و مطالب مندرجه آن فهمیده نشد . این یادداشتها با ماشین تایپ شده و بسیار تر به اوامر نظامی شباهت داشت .

بدون شک آن یاد داشتها اوامری را احتوا می کرد که بقیه که از طرف مرکز فرماندهی خود صادر کرده و یک امضا در پای ایشا بود : نمبر ۷

در روی یک ورقه یاد داشت نوشته شده بود : باراموند بنت باید زودتر معامله را انجام داد . « ال » باید به او بگوید که منبع یک بقیه است . هر آنچه بعد ازین تاریخ با او معامله میشود همه اش از یک مرجع ما فوق که بیعت سر دسته بقیه ها تا شناخته باقی ماند صادر گردیده و قابل تعمیل میباشد .

دیک ورق دیگری یاد داشت شده بود : گاردو ن برای روز پنجشنبه در یک دعوت نان شب به سفارت امریکا می رود کار یک سره شود الک یک رنگ خطر جدید زیر پته چهارم زینه نصب کرده است .

او در ساعت ۴ و ۱۴ دقیقه صبح به دبلیو می رود تادم را بشنود .

در میان اوراق بعضی یاد داشتها راجع به اشخاصی وجود داشت که دیک آنها را نمیشناخت و درباره آنها کوچکتر یمن اطلاعاتی تا آن لحظه نداشت .

دیک رابه این دستور قاطع « کار را با او یکسره کنید » خنده گرفت . درست در همین لحظه براد آمریکایی وارد اتاق شد .

دیک خطاب به او گفت : « بفرماید آقای براد ! بنشینید . از نگاه غم زده الک پیداست که شما توانسته اید علت حضور خود را در اینجا الزاماً به او بقبولانید . »

برود تبسم کثان سرش رابه عنوان تائید

درون تاریخ

نوشته: غ. فاروق «نیل اب رحیمی»

نظری به غزنه و مظاهر تاریخی آن

همانطوریکه (پرو فیسور تو چی) اظهار کرده است بصورت کافی روشن نیست و نه تنها تاریخ ششصد ساله قبل از سلطنت غزنویان این شس مجهول است بلکه تاریخ زمانه غزنویان و بعد تر از آنها نیز طوری که لازم است روشن نگردیده است. و مسلماً که معلومات دست داشته ما در مورد تاریخ پر افتخار این شهر ناکافی است.

ودین شکی نیست که کاوشهای باستان شناسی غزنه زوایای تاریخی آنرا هویدا کرده و به شواهد مر موز و پو شیده آن خانه میدهد. ترمیم مقبره ها احیانا کاریست سودمند و مفید زیرا این آبسات بزرگ تاریخی از دستبرد حوادث زمان در امان مانده و پیشا به شواهد تاریخی چا نس صیانت شان زیاد میگردد.

تاسیس موزیم در غزنی و نشر آثار مکشوفه بزبان انگلیسی بدون تردید در معرفی عظمت و جلال تاریخی افغانستان در مقابل جهان سودمند واقع خواهد شد و غزنه معروف راجعیت یک مرکز بزرگ هنر و صنعت در بین دول معرفی خواهد کرد.

در اثر کاوشهاییکه طبق موا فقتنا مه مزبور در غزنی صورت میگردد، طبعاً صنعت فلز کاری و هنر سفال سازی و دیگر مظاهر هنری از زیر خاکتوده های بزرگ بیرون آمده موقف هنری و صنعتی تاریخ غزنه را بالا خواهد برد. زیرا در عهد آل ناصر صنایع فلز کاری چه از نقطه نظر ایجاد ظروف مختلف به اشکال و ساینز های مختلف وجه از لحاظ ساختن اسلحه برای جنگهای متعدد پیشرفت قابل توجهی نموده بود. این سلاطین همانطوریکه در گسرد آوری معماران، نقاشان، صورتگران وادیان مساعی بخرج میدادند، بنا بضرورتیکه بفتوحات احساس میکردند، توجه خود را در مسورد صنعت گران نیز مبذول کردند. که تا امروز صنعت فلز کاران غزنی شهرت به سزای داشته و بهترین ظروف فلزی درین شهر ساخته میشود ممکن است که صنعت گران، این فن را از سنت های عهد غزنوی بصورت ار لسی حفظ کرده باشند.

در واپسین تحلیل باید گفت که روشن شدن تاریخ غزنه مستلزم حفريات درین شهر میباشد که خوشبختانه در پرتوی استقرار نظام جوان جمهوری این پارلم حل گردیده و این عهده کتوده شد و امید است که در آینده نزدیکی از خلال کاوشهاییکه در تیه سودا غزنی صورت میگردد، مظاهری کشف گردد که روشنگر تاریخ شکو همد غزنه شده بتواند و این شهر باستانی و دوره با عظمت غزنوی همانطوریکه بود، در اوراق تاریخ پرافتخار افغانستان درج گردد.

غزنویان همانطوریکه در غزنه، مظاهری را ابداع کردند، در لشکر گاه نیز شهر بزرگی را برپیزی نمودند که مدت ها محل بود و باش سلاطین مقتدر آل ناصر بود. در اثر حفرياتیکه از سال ۱۳۲۷ ه به بعد تحت توجه هیئت باستان شناسی قسرا نسوی و محققین افغان در آنجا عملی گردید، کشفیاتی بعمل آمد که بیانگر عظمت تاریخی و هنری دوره آل ناصر میباشد. درین شهر

قصور کثیف گردید که نقش بوده و در دیوار ها و سقف آنها نقش غلامان سزای و دیگر نقوش دیده شده است که اکثر آنها هم اکنون در موزه کابل موجود است.

این عمارات از نقطه نظر ارتباط با غزنه یکسال بود روزیکه کاوشهای عمیق باستان شناسی در غزنه عملی گردد بدون شک چنین قصور زیبا و منقش کشف خواهد شد. از جمله عمارات غزنی امروز ما فقط به یک تعداد قبور که فاقد لوحه میباشد، و منار و شهر کهنه غزنی که در قسمت شمالی شهر موجوده موقعیت دارد، مواجه میشویم این آبدات که قبر سلطان محمود، مسعود و غیره سلاطین و بعد از عرفا و مشایخ نیز شامل آنها ست از بزرگی و عظمت غزنی حکایت میکنند و همین عروج معماری، حجاری و غیره مظاهر هنری درین دوره میباشد.

دومناریکه باقی مانده همانطوریکه قبلاً اظهار گردید منسوب به مسعود ثالث و پیرام شاه میباشد و هر دو منار مثل زلف از سبک معماری عهد غزنوی بشمار میروند. نسبت این منارها، از نوشته های آنها هو یداست که بخت کوفی جلی بصورت برجسته در مواد ساختمانی منار هاروی گچ کنده شده است. گرچه اکثر این خطوط به مرور زمان ریخته و شکسته شده اند، لیکن از القاب سلاطین که تا هنوز در نوشته منارها موجود است واضح میگردد که منار جانب روضه در زمان سلطان مسعود ثالث و منار جانب شهر کنو نس غزنه در زمان پیرام شاه اعمار گردیده اند که زمان با هم تطاول خود نتوانست که قامت برافراشته منارهای مزبور را خم بسازد. و حالا که ترمیم شوند، بدیهی است که به طول عمر شان افزوده شده و از مسافرخ عمرانی تاریخ افغانستان که از سبک معماری دوره بزرگی نمایندگی میکنند سالیهای متعددی در سیر زمان باقی خواهد ماند.

خوشبختانه که اخیراً موافقتا مه ای بین دولت جمهوری افغانستان و ایتالیا در کابل منعقد گردید که البته روی این موا فقتنا مه حفرياتیکه در غزنی صورت بگیرد بدون تردید در روشن کردن تاریخ غزنه نقش بزرگی را بازی خواهد کرد، زیرا تا ریخ غزنه

این بناء رفیع را ملون نموده و آنرا از نبشته های آیات و نقوش و مناظر زیبا و دلکشی پیرایه دادند. ازین مسجد با این همه زیباییکه تاریخ بیانگر آن است در اثر حوادث زمان سر افی نداریم و ممکن است که روزی در آلی کاوشهای باستان شناسان این معما حل گردیده و آن همه هنرهای عهد غزنوی هویدا گردد.

سلاطین آل ناصر به سبک معماری زمان خویش، کاخ های زیبا و قصور منقش و مصور برای خود ساخته بسودند. که قضاید غزا و بلیغ سخوران غزنه در و صف کاخ های سلاطین مبین عظمت، جلال و زیبایای های شکفت انگیز آنها میباشد. این پاسداران سخن در تعریف عصر درخشان مدنیت پرور آل ناصر و باغ و کا خهای مجلل ایشان بسیار مطالب ارزنده ایرا که تا حدی روشنگر زوایای تاریخی این عصر است در آثار گرانقدر خود بجا گذاشته اند که تا امروز و تا روزیکه جهان باقی خواهد ماند، مورد استفاده پژوهشگران و ا قعیست های تاریخی قرار خواهند گرفت. دانشمند بزرگ و مورخ رفیع الشان زمان آل ناصر و استاد ابوالفضل بیهقی که اثرها در دل ها تثبیت کرده دارش ارجمندی او را در دل ها تثبیت کرده است، واقعا درپسا مسکارد درین باره داد سخن داده است. مو صوف در رسیدن سلطان مسعود به غزنه و فرود آمدن بکو شک معمور و بار دادن در صفا دولت، زیارت گسردن مقبره سلطان محمود و سبکتگین و غیره مطالب ارزنده را راجع به عمارات، کو شک ها و آبادی های مجلل غزنه بیان مینماید.

این مورخ چیره دست بزم تاج گذاری مسعود را توام با وصف تاج و تخت و زیبایای های قصر و جزئیات آنرا با بیانی سخت شیوا و بلیغ که بالاتر از آن ممکن نیست، تصریح مینماید. اما شرح مفصل بیهقی بازم در روشن کردن تاریخ غزنه کافی نیست و نمیتواند که تاریخ مگمل غزنه را بدست بدهد. زیرا تاریخ حاضر جلدی است که از جمله مجلات مفقود شده تاریخ بزرگ بیهقی که بدست ماریسده است و اگر تمام مجلات تاریخ بیهقی موجود میبود ممکن بود که به نیازمندی های تاریخی مادرین مسو رد پاسخ مثبت میداد.

جانشینان مسعود به تبعیت از اسلاف خود در حراست مظاهر مدنی غزنه، نقش خود را فعالانه بازی نموده و درین مورد کوتاهی نکردند آنها بنوبه خود گوشک های نوین را بنا کرده و منارهای بلند را افراشتند. که البته آبادی ها دستخوش حیرت ویرانگی تاریخ شده و تنها دوماناریکی منسوب به مسعود ثالث و دیگری منسوب به پیرام شاه از سر حوادث و رویداد های زمانه مصون مانده و مظهر سبک معماری عهد غزنو ی میباشد.

غزنین که شکوه و جلال چشم گیری را در تاریخ کشور باستانی ما داراست در نظر جغرافیه نویسان عرب اهمیت بزرگی را از نظر ارتباط بلا فصل آن ب سرزمین زر خیز هند داشته است. نویسندگان مسلك المالک همیشه غزنه را شهر پر اهمیت از لحاظ تجارت به نیم قاره هند تعریف کرده اند، از آنروست که (بار تو لد) این شهر تاریخی را انبارگاه مالالتجاره هندوستان وانمود میکنند.

غزنه از سال ۳۵۰ ه که مرکز فرمان روانی الپتگین قرار گرفت تا سال ۵۴۴ ه که در آتش غضب علاو الدین حسین جهان سو ز هستی خود را از دست داد، بحیث یک شهر زیبای پر جمعیت و صنعتی اهمیت خود را در جهان آنروز تبارز داد. عظمت این شهر بیشتر از همه در خلال فرماندهی ناصر الدین سبکتگین و پسرش سلطان محمود بسالا رفت. زیرا این پدر و پسر تلاش پیگیرانه خود را در راه انکشاف دادن عمارات و آبادی های این شهر د نبال کرده و آنرا از لحاظ عمرانی بجای رسانیدند که سر انجام نام (عروس السلاطین) را در تاریخ شهر های ممالک شرقی خلافت کمایی کرد.

باستناد گفته (بارتوله) غزنه علیرغم آنکه پایتخت مملکت وسیعی بود، مرکز علوم و صنایع این امپراطوری بزرگ نیز بشمار می آمد. درین شهر به تشویق و ترغیب سلاطین آل ناصر بالاخص سلطان ذوقمندان دودمان علما، ادبا، صنعت گران و هنرمندان با استعداد و خوش قریحه، از گوشه و کنار امپراطوری گرد آمده، سهم بزرگ گسی در رشد دادن مدنیت این شهر گرفتند. معماران، چیره دست، نقاشان ماهر، هنرمندان توانا، علما و محققین ژرف فکر و بالا خره سخن پردازان موشکاف با سلوب و شیوه های در خور تقدیر، فعلا نه استعداد های خود را در مظاهر مختلف مدنی ایسن شس ابر از نمودند.

(سترنج) عقیده دارد که سلطان محمود در سال ۴۱۵ بعد از مراجعت هندوستان به بنای مجدو غزنه همت گماشت و این شهر را از ثروت های هنگفت دست داشته، طوریکه سزاور آن بود اعمار کرد که این عمارات غزنه را با وج عزت و جلال مسعود داد که به همان وضع بیش از یک قرن باقی ماند. موبد نظر مستشرق مو صوف میتوان شرح مبسوطی را دانست که (عربی) مولف (تاریخ یمنی) در مورد اعمار مسجد عروس اللک بدست میدهد. از خلال اظهار مورخ مزبور واضح میگردد که سلطان در اعمار ایسن مسجد به سبک ساده معماری اکتفا نکرده بلکه هنرمندان را جهت تزئین دادن باین بناء استخدام نمود و حتی درختی چند را از هند آورده و امی نمود تا سنگ های مرمر را از ولایات دیگر حاضر نموده آنرا با اشکال مر یس و منسوس در آورند. و این سنگ های مرمر را در بساط و تاق های مقوس مسجد بکار بردند. نقاشان و هنرمندان بلند نظر با انواع الوا ن

وحشت بیگناهان



او را با سم مونیکی
میشنا سید، مادر ساریتا که با
یک مرد رابطه داشت بقتل رساندند
من و ساریتا حین حادثه حاضر
بودیم .

یکروز بعد پدر و کاکای سلیت
ب اداره مرکز اطفال حاضر شده گفتند
ساریتا پنجساله بعد از آنکه از
منزل برادر دیگر شان فرار کردند آنها
در صدد یافتن او بودند .

وقتی سلیت در آنجا با پدر و
کاکایش مقابل شد جرئت نکرد
الزامات قتل را نسبت به آنها
توزیع کند و وقت که پولیس کارکنان
مرکز اداره اطفال از سلیت
خواستند با پدر و
کاکایش خانه برود سلیت
التماس کرد به وی اجازه دهند
در اداره مرکزی بماند خواهش سلیت
پذیرفته شد و در آنجا ماند یک جنبه مهم
جریان ملاقات این بود که ساریتا

قاتل به دختر ۱۴ ساله اخطار کرد:
اگر حادثه را افشا کند او هم خواهد شد

دو دختر بیگناه پنجساله و چهارده
ساله چهره های عمده داستان آدم
کشی بودند که در پرا زیل بوقوع
پیوسته است . هر دو دختر در محل قتل
حاضر بودند قاتل بدختر چهارده
ساله اخطار داد که اگر حادثه را
افشا کند او نیز از بین خواهد
رفت و این دختر در بحران شدید
روحي و اضطراب مبتلا گردیده این
حادثه که ملتی را هر اسان ساخت



ساریتا کوچک با داکتر روانشناس

پولیس هنگامیکه کار در از آشپزخانه
بدست آورده است

اشخاص را که عقبش آمده بودند
شناخت .

داکتر مضمون :

پنج روز بعد پدر سلیت دو باره
بمرکز اداره اطفال مراجعت کرد و
این بار با اجازه محکمه مسلح بود .
وی سلیت را باین اخطار پولیس
که رویه نامنا سبت با او نکند با
خود برد .

پدر سلیت برای خاموش نگه داشتن
وی در صدد شد تا دخترش را از
بقیه در صفحه ۶۰



سلیت در حالیکه داکتر موظف سلامت را اعلام میکند

دیری نگذشت که از حالت ابهام
و تاریکی بر آمد و بآهستگی بر
ملا شد .

اولین علائیم این قتل وحشت
انگیز وقتی روشن شد که طفل سر
گردان در قصبه کوچکی موسوم به
لایا در شمال پرا زیل نظر ما را به
خود جلب کرد ظاهرا چنین بنظر
میرسید که این طفل پنجساله گم
شده است و زما نیکه رهگذران می
کوشیدند با وی حرف بزنند و او
سوالات شان چیزی نمیگفت و

دفعتا گریه را سر میداد . بالاخره
دخترک به اداره پولیس معرفی شد
و بوی شیر یخ دادند تا آنکه موفق
شدند ازین دختر صرف یک جمله
و آنهم بطور مکرر بشوند .

آفریده چاک



پیرزنده

از: جری جاکوبسن

قسمت دوم

مترجم: نیرومند

بیمه جالب

شما بگویم که او یک مرد فوق العاده وارد در کار خود می باشد!

ماندویل در آنای تحقیق پرسید:
- «مانیگی را که از محل دستبرد گرفته شده دومرتبه روی پرده انداخته و تماشا کرده ایم. واطمینان ما حاصل شده که سیفرو و لیفتگی به همکاری تودرین دستبرد شامل بوده اند. تحقیق از سالی ۳۰ دقیقه دوام کرد و ماندویل به تدریج عصبانی میشد. او بیچمین سگرت را در خاکستر دانی خاموش کرده ششمین سگرت را روشن نمود. او با خشونت قوتی سگرت را روی میز انداخت و به این ترتیب میخواست قدری اعصاب سالی را ناراحت بسازد و از سالی سوال کرد: «سالی تو از کجا اینقدر اعصاب آرام پیدا کردی؟» و چطور اینقدر مطمئن هستی؟ فراموش میکنی که تو برای مرتبه سوم به چنگ قانون افتادی!»

سالی جواب داد: من در یک خانواده تولد شده ام که گرم و سرد روزگار را بسیار دیده است. و از همین سبب اعصاب ما از آن می باشد.

تورن پولیس در جواب گفت: «اما کله ات عوض مغز از کلاه پرست. مبلغ شخصیت و سه هزار دالر نظریه را پور آخری دزدی شده است. پول هارا آنها بچیب زده و تحقیق آنرا تو باید بدهی. تو باکیسه خالی اینجا نشسته و یگانه تضمین تو برای ادامه زندگی آب و نانیست که در زندان آید بتو خواهند داد.»

سالی پاسخ داد: «وقتی از اینجا بیرون بروم سهم خودم را دریافت میدارم. من میدانم که سیفرو و لیفتگی را پیدا کنم.»

یک لحظه سکوت برقرار شد. ماندویل متعجانه پرسید: اگر تو از اینجا بیرون بروی؟ سالی مگر تو هنوز تقبیدی که همین انجام آزادی تو می باشد. آخرین صحنه از زندگی آزاد ختم شده و دیگر هیچگاه بتو اجازه داده نمی شود که آزاد بگردی؟

سالی تبسم بی شرمانه ای کرده فاهه کشید و جواب داد:
«آقای تورن! هنوز وقتش نرسیده که مرا برای همیشه در کج سلول زندان جایدید. من یک روز جنجالی را پشت سر گذاشته ام و اکنون احساس خستگی مینمایم. میخواهم کمی خواب شوم.»

سالی وقتی وارد اتاق پولیس شد نگاه سریعی به سر تاسیر اتاق افکند. با خود اندیشید، این آواره لعنتی در کجا است؟ او مانند یک نفر مالیه ده که بدقت مالیه جلبش کرده باشد، ایستاده بود و دستبند های پولیس هم بدستهایش دریده میشد و یک نفر پولیس یو نیفورم دار همراهش بود. در همین لحظه سالی متوجه هید یگر شد که چشمکی بطرفش زد. مثل آنکه یک تکسی را فرمایش داده باشد تا سالی را را در طرف شش ساعت از زندان بیرون ببرد. هید یگر برامتی یک نایفه در حرامزادگی بود.

ماندویل از سالی پرسید: «پس تو عجالتا حاضر نیستی بمایگویی که سیفرو و لیفتگی پول ها را در کجا قایم کرده اند و خودشان کجا هستند؟»

سالی از میان دندانهایش جواب داد: «آنها به باغ وحش رفته اند تا به شادی ها زردک بدهند و موهای آنها را شانه کنند و هم سری به اسب آبی بزنند.»

بقیه در صفحه ۶۲

در داخل شهر طنین بدی در گوش ندارد. تطبیق نقشه چه مدتی بکار دارد؟

لیفتگی پاسخ داد: «مادو دقیقه وقت داریم و اگر سرعت عمل بخیر دهیم، میتوانیم در حدود پنجاه هزار دالر بچنگ آوریم. شش غرفه داد و گرفت پولی وجود دارد. و کمتر از ده دالری نمی گیریم.»

سیفرو اظهار داشت:
- «تو جوان راستی که دل و جگر داری که اینقدر تحقیق میکنی و میخواهی محتاطانه نقشه سرقه را عملی کنی.»

سیفرو پس از اظهار نظریه طرف سالی اشاره ای کرد: «تو مگر دومرتبه به زندان رفتی؟ همینطور نیست؟»

سالی پاسخ داد: «آری من دروقفه اجباری بین دومین زندان رفتن به سلول در مرتبه سوم قرار دارم.»

سیفرو زمزمه کرد: «بهر حال تصدیق میکنم که هر کسی دوره حبس دوم خود را سپری کرده باشد، از روی احتیاط و مال اندیشی به چنین اعمال خطیری فکر نمی کند. ماموران پولیس سخت در تعقیب تو میباشند.»

سالی تبسم شخصی رامیشناسم که با بعضی اشخاص در جرگات یک اعتماد وسیع وارد معامله می باشد. با من هم تعهدی دارد که اگر به چنگ پولیس گیر بیفتم، او در طرف ساعت مرا از زندان بیرون می آورد.»

لیفتگی که با دلچسپی خاص به حرفهای سالی گوش میداد، بالحن استفسار کننده اظهار داشت: از طریق کاملاً قانونی؟ توشخصی رامیشناسی که ترا از محبس بیرون می آورد؟

سالی جواب داد: «کاملاً صحیح حدس زدی. سالی به این ترتیب حسادت همدستان خود را تحریک نموده بود.»

سیفرو با تضرع گفت: «پس نام او را بما هم بگو تا در مواقع ضرورت از وجودش استفاده کنیم. شاید او حاضر باشد یک مقدار به ما هم نظری از روی لطف بیفکند.»

سالی جواب داد: «متأسف هستم. او صرف در موارد خاص حاضر تعهد میکند.»

لیفتگی اظهار نمود: «ما هم در حالت خاص قرار داریم سالی. خوب حالا بگو نامش چیست؟»

سالی سرطاشش را در کف دست خود قرار داد. نگاهی به سقف انداخت، مثل آنکه آن سقف میخواست در صورتیکه او برای سومین بار هم محکوم به زندان آید شود، باز هم او را در زیر خود جای بدهد.

پس از اندکی تفکر جواب داد: «من میتوانم صرف وقتی بشما نام او را افشای سازم که در یک مورد خاص یک متخصص بسیار ورزیده ضرورت باشد. من به جرات می توانم به

را به آن می بست و یک رشمه نازک را که بطول مورد نظر و مقاومت کافی برای فرود آمدن تابه گوچه از آن امکان استفاده وجود میداشت به انتهای نخ آویزان شده میبست یگانه امکانی که برای تطبیق این پسلان هید یگر تصور بود همانا جای دادن هالپر در سلولهای سخت کوچه بود و اگر هالپر رابه یکی از این اتاقها جای نمیدان، در آنصورت شکست نقشه هید یگر حتمی بود و پلان او غیر عملی میشد.

اما هالپر تقریباً هشتاد لیبره شانس داشت که در سلولهای قسمت دیوار احاطه محبوس شود.

سالی از پنج هفته با اینطرف قسطنطنیه الا بیعه خود را به هید یگر می پرداخت، تا اینکه با نمای لیفتگی «واید سیفرو» بر حسب اتفاق مواجه شد. این دو نفر دوست پس از ادای کفاره گناهان نشان و سپری کردن نخستین دوره جزای زندان آزاد شده بودند و در پس ما جرای تازه میگذشتند. مشخصاً ن با نیک در سن وقت بسیار کم پیدا بودند یا اینکه دو لک هم شانرا جذب میکرد مخصوصاً اشخاص با تجربه مانند هالپر بسیار نادر بود و در حقیقت هالپر پس از اینکه بیمه اش بتازگی اعتماد به خود را از دست داد، فشار جدیدی را در کار احساس نمود.

وقتی همه شان در اتاق لیفتگی برای تبادل نظر جمع شدند لیفتگی اظهار نمود:

«سیفرو رانده ماهر و تجربه کار رست و او مفهوم ریسک را بدستی میداند. او سرعتهای ممکن را بدقت می سنجد و مطابق نقشه جاده ها که در حافظه اش دارد سرعت خود را عیار میسازد او مثل یک کمپیوتر کار میکند.»

سالی در موقع سپردن هم می تواند کمک کند؟

«هر کسی مسئول کاریست که به وی سپرده میشود و وظیفه سیفرو بر دوش او است. اما غنیمتی که بچنگ می آوریم مساویانه بین همه تقسیم میشود. تو و من کارهای داخلی بانک را بعهده می گیریم و انجام نقشه در داخل بانک بعهده می شود. سیفرو وظیفه خارج بانک را بدوش میگیرد. من موضوع هدف مانرا تعیین کرده ام. نمایندگی ترست مورتال و سونیک در داخل شهر می باشد. موقعیت ایده آل دارد. چهار سمت عبارت نمایندگی خطوط تراموا کشیده شده و در ساعات چاشت تردد ترافیک به نقطه صفر می رسد. تصور میکنم سه نفری از عهده این دستبرد بدر شویم.»

سالی متفکرانه تکرار کرد:
هوم. نمایندگی ترست مورتال و سونیک

هالپر سوال کرد:
- «و تا حال چه تعداد مردم تحت این شرایط خود را بیمه کرده اند؟»

هید یگر بدون آنکه در کتمان حقیقت سعی کرده باشد پاسخ داد: تا این لحظه هیچکس این یک عرضه خاص را ست. این متاع را صرف به کسانی عرضه میدارم که قبلاً دو مرتبه به کج سلول زندان بوده اند و دیگران که در عین قرار نداشته یا شده، خود به خود این پیشنهاد را رد میکنند. ترس گلویشانرا مثل کسانی که در آستان زندان برای سومین بار قرار دارند نمی فشرد و آنها هنوز در مرحله نیستند که دنیا را صرف از پشت میله های زندان می توانند ببینند و پس. برای تمام عصر دو گوشه سلول می نشینند. آنها احتیاجی به این نوع بیمه ندارند. آفتاب به رخ اینگونه مردم همیشه با گر می مطبوع بخیزد می زند و بلبل ها برای شان نغمه سر میکنند. اما برای مردمی مثل تو، هالپر ابرهای سیاه هیچگاه از پیش روی خورشید دور نخواهد رفت.

بهر حال یا از روی ترس بود یا یک ضرورت عاجل و یا کنجکاوی.... سالی هالپر پلان را خرید و شرائتمندانه علاقمندی فراوان برای معامله پیدا کرده بود. پلان هید یگر، علی الرغم آنکه به صورت بسیار نامنظم بالای ورقه های کوچک کاغذ رسم شده بود، عملی به نظر می رسید و با وصف وضع حجرانه و سرد بر ظاهراً مفلوک این آواره بقینا می توانست یک نایفه باشد بطور مثال او در یافته بود که در فرش اتاقهای طبقه نهم یک تعداد نخ باریک بکار رفته که برای بالا کشیدن وزن یک انسان مقاوم نمی باشد. مگر بقدر کافی برای بالا کشیدن بعضی اشیاء و اجسام کم وزن مقاومت دارد. هید یگر این حقیقت را بایک موضوع دیگر ارتباط دارد و از آن نتیجه مطلوب بدست آورده بود. بدین مفهوم که نیمی از سلولهای زندان محبس مرکزی شهر بطرف دیوار احاطه قرار داشته، کلکین های آنرا شیشه نازک گرفته بودند که از بیرون و درون با چند سیخ از هم جدا میشد.

درست شش ساعت پس از حبس سالی هالپر (حبسی که جز خدا کسی از آن خبر نداشت) هید یگر در کوچه زیر محبس که دیوار محبس در آن قسمت کوچه قرار داشت رسید. او می بایست با حوصله زیادی آنقدر صبور می گرد تا سالی نخبهای فروش را باز کرده بهم گره می زد و از آن یک رشمه طولی می ساخت. باید منتظر میماند تا یک رشمه از پنجره اتاق محبس بطرف کوچه آویزان میشد تا هید یگر پل های اهر

ستاسی دور خنی ستریا علت خه شی دی؟

قندی موادو داندازی له پلوه دوینو په ازمینه عقیده لری دی وایی: (هغه خلك چه له چوپي څخه وروسته د كسالت او سستی سره مخامخ كیږي زیاتره یی دوینو غوړوالی زیات دی او په فرانسې كې دهغه علت په الكولو باندې داعتیاد او مشروب خوړلو له امله دی .

باید وپوهیدل شی چه ستریا یوازې د داخلی مترشحه غدواتو او د بدن د (متابولسم) د استهلاك له امله نه ده بلکه هغه باید د سوړو خطرناكو ناروغيو لكه سل اوسرطان دپاره د خطر د رنگ په حیث وپېژنو دلته باید دهغې ستریا یادونه هم وكړو چه په چاغو خلكو كې لیدل كیږي دوی زیاتره ادعا كوی چه له چوپي خوړلو څخه وروسته د دغه ضعف او بیحالی احساس نه منځه ځي شك نشته چه ډاكتر نه ښایی د ناروغ خبرو ته غوږ كښیږدي او وغواړي چه د مقوی شربتونو او استراحت په وسیله هغه معالجه كړي بلکه برعكس محدود غذایی رژیم او فعالیت دی چه په رښتیا سره دناروغ د پاره ګټوره ثابتیږي او له چاغوالی څخه دغه ستریا دتل د پاره معالجه كړي .

له خوب څخه دراپاڅیدوپه وخت كې د ستریا احساس هغه نه پېژندله شوی ناروغی ده چه مبارزه ورسره مشكله ده دا ځكه چه تشخیص یی ګران او د هرې بلی سختی ناروغی په نسبت د معالجي وړنه ده. پدې معنی چه دا دورخنی ژوند سره د ناروغ مبارزه ده .

كله چه ناروغ وایی: (زه سترې یم، نورنودزغملوتوان نلرم) مقصدی دا دی چه (ستاسی څخه مرسته غواړم .)

دغه ډول ستریا په حقیقت كې د روحی ستریا یو ، ښه ده او په دغسې یو حالت كې ناروغ نه یوازې له جسمی كمزوری بلکه د هوش او حافظی او جنسی كمزور یو څخه هم شكایت كوی .

د تصمیم توان نه لری ،

دغسې یو سړی له پوسو څخه ځان ته غر جوړوي ، د ژوند دوړو كسی مشكلاتو سره د مبارزی توان نلری او تل د خو دكشی په فكر كې وی برعكس جسمی ستریا ، هر څو مړه چه د ورځی ساعتونه تیریږي د سړی وضع ښه كیږي او د مازیګر خواته خوښی او خوشحاله وی مګر سبا ګیښ هر څه بیا شروع كیږي پروفیسر (دورایه) وایی: (نه تفریح او نه استراحت هیڅ یو په دغسې خلكو باندې مثبت اغیزه لری او برعكس د دوی ناروغی زیاتوی كه څه هم د دوی شكایت له جسمی ناروغيو څخه دی ، مګر شك نشته چه ددوی بدن روغ دی او د ناروغی علت یی روحی ده او د سوهان په ښان د دوی پر روح باندې راكښیږي .)

د كار له امله ستریا .

دغه حالت نه ښاري ستریا ویلای شو ځكه چه زیاتره دښار اوسیدونكي ور باندې اخته كیږي پروفیسر (دوژاری) دغه حالت د (نوی كال) د اعصابو د كمزوری په اثر ستریا بولی .

زیاتره هغه كسان چه له ستریا څخه شكایت كوی ، په دغې ډله كې برخه لری او دوه په دریمه برخه یی ښمې تشكیلوی پروفیسر (روسل) وایی: (دغه راز خلك نه په جسمی ناروغيو او نه په روحی ستریا وو اخته دی ، بلکه د ستریا یوازی علت یی دا وسنی ژوند شرایط لكه شور اوزوږ د استوګنې د ځای مشكلات كه په ښار كې وی او كه له هغه نه دباندی ، د ترافیکو وضع او په سل ګو ګو نو روحی ټكانونه دی البته د كار په وجه ستریا هم په دغه برخه كې زیاتیږي دا ځكه چه په پر مخ تللو او دودی په حال هیوادو كسی زیاتره خلك مجبور دی چه په هغه كې د ٤٠ نه تر ٤٥ ساعته پوری كار په ځای د ٥٣ نه تر ٧٢ ساعته پوری كار وكړي باید په دی وپوهیدل شی هرڅومره چه هیوادونه پرمخ تللی او زیات صنعتی وی د كار په وجه

باوری له لاسه ورکړیدی او د یو راز ستریا به په كار اګرنو كې زیاته وی .

په وروستیو وختو كې د (بیشا) په روغتون كې ډاكتر (اندرسن) پدغه باره كې داسی وویل: (د كارخانو او فابریكو د كار ګرانو ستریا یوازی

د كار په موده پوری اړه نه لری . بلکه په نورو عواملو پوری تړلی دی چه هغو ته پاملرنه نه ده شوی ، لكه شورا وزوږ ، وړانګې د ماشینونو په اثر لږزه په تود او یامرطوب محیط كې كار او له توان نه لری كارو نه سر بیرې پوری په دی دتخنيك پرمختیا د دی سبب شویدی چه د بدن غړي ډیر ژر سترې شی په تیره بیا په دغو دوو برخو كې باید زیاته پاملرنه وشي: یوه دهغو كارونو په برخه كې چه په یكنواخت ډول یوازې د بدن یوه ډله غړي پكې كار كوی لكه د لاس غړي او سترګې او بل دهغه ګا سره د سړی روحی نه تطابق چه سړی خپل كار او د خپل كار شرایط واپړي ، بیا به د كمزوری او ستریا احساس ونكړي دغه وروستی حالت په رښتیا سره له مهمو اجتماعي مسایلو څخه دی ځكه چه زیات شمیر كار ګران ، متخصصین او نور افراد په داسی كار بوخت دی چه لږه علاقه هم ورسره نلری او د هماغه شی دی چه روح پېژندو نكې ورته (موتیوشین) وایی یعنی هغه تحريك چه انسان كار او فعالیت ته مجبور وی او كه دغه حالت موجود نه وی ، سړی به تل له خپل كار څخه كار ناراضه او له جسمی او روحی پلوه سترې وی .

ډاكتر (رنه هلد) په دغه برخه كې په زړه پوری مثال راوړي ، دی وایی (د ١٩٤٠ كال په اولو وختو كې می د فرانسې د ایندرد سیمې په یسوه نظامی روغتون كې خدمت كاو زه د روحی برخی ډاكتر وم او په دغه برخه كې می دهغو ناروغانو سره راشه درشه درلوده چه د اعصابو د كمزوری سره مخامخ و او تل یی له ستریا څخه شكایتو نه كول .

په دوی كې ځینو حتی له كټ څخه د ښكته كیدو او د تشناب د لاس وینځلو خواته دتكك توان نه درلودل ناڅاپه د فرانسې په جنوب لویديځه باندې د هیتلر د قواو حمله شروع شوه او زه په ډیره تعجب سره د دی شاهد وم چه همدغو ناروغانو په څومره چټكې سره ، درې سوه كيلو متره لارو وهله او ځانونه یی خوندي برخو ته ورسا و او د عمومي متاركي نه وروسته همدغه ناروغان د روغتون كوټې ډكې كړي .)

دهغه تحريك په باره كې چه انسان كار اوفعالیت ته اړیاسی ډیر مثالونه شته . (آرتو روښتاین) نامتو پیاوړ غږ وونكي په اتیا كلنې كې د یوه شل كلن ځلمی په شان چټك او خوشاله وو له یوی الوتكي څخه نه ښكته كیده او په بله الوتكه كې پسر لیده او په هغه كې د نړی او په دریو نامتو ښارونو كسی كنسرت وركاوه .

ډیر خلك شته كله چه مازیګر كور ته ځي ، د دوی خپله خبره له ستریا څخه مری ، مګر كله چه یو په زړه پوری پرو ګرام ورته پیدا كیږي ، ستریا یی له یاده وځي ځینی خلك چه په مزمنه ستریا اخته دی ، یوازی لدی كبله تل سترې او نارامه دی چه د خوب او استراحت ساعتونه یی له هغې اندازی څخه لږ دی چه دوی ورته اړتیا لری باید وویل شی چه خوب ته د خلكو اړتیا یو له بل څخه توپیر لری د ځینو د پاره په ٢٤ ساعته كې شپږ یااوه ساعته خوب كفايت كوی حال دا چه د بلی ډلی د پاره څه ناڅه نه ساعته خوب لازم دی .

تلویزیون په لویانو اوماشومانو كې د خوب د كموالی له عواملو څخه دی كه څه هم په ورځ كې له خوب څخه نیم ساعته كموالی ، ظاهرا سړی ته زیان نه رسوی ، مګر كله چه دغه نیم ساعته نه یو پر بل پسې راځي ستریا او كمزوری پیدا كوی چه د كار سره اړه نه لری .

پاتی په ٥٨ مخ كې

سه تاسی دورخنی ستر یا علت خه شی دی؟

په ښار کی استوگنه د ستریا عامل دی

د لویو ښارونو وضع داسی ده چه ژوند کی پکی ورځ په ورځ د مشکلاتو سره مخامخ کیږی د ښار فضا لو یو اپارتمانونو ، مغازو او موټرونو نیولی ده زیات شورا وز وړ د ځینو ښاریانو نه روزنه چه د اجتماعی اصولو پیروی نه کوی او د هغه نظام گډوډی ، ټول یو په بل پسې راغونډ شوی او داسی محیطی منځ ته راوړی چه د ښاریو اوسیدونکی نشی کولای په آرامو اعصابو سره پکی ژوند وکړی د کورنیو سیالداري او د تجمل خوښولو مسابقه د دی سبب شوی چه هر څومره د کورنیو عایدات زیات شی بیا هم د بودجی د کموالی سره مخامخ کیږی او پیسونه دغه اړتیا، د ښار اوسیدونکی انسان د پاره ژوند سترې کوونکی ښیی .

دغه ټول عوامل یو په بل پسې را ټول شوی او په خلکو کی یو راز د اعصابو کمزوری منځ ته راوړی چه د ډاکترانو کتنځیو ته د دوی د هجوم او د اعصابو د مسکنو دواگانو د غوښتنی سبب گرځیدلی دی .

دنا آرامه جسم او روح تر منځ د تعادل اوهم آهنکی د ټینګولو دپاره ډاکتران مسکنی او مقوی دوا گانی تجویزوی په زیاترو ناروغانو کی دغه دواگانو ډیره لږه اغیزه هم نه لری مگر کله کله بیا پیری گټوری ثابتیږی اودا اغیزه یوازی د روحی علت له مخی وی نه د دوا اغیزه زمونږ د اوسنی پیری د دغه طاعون یعنی ستریا د تداوی د پاره کومه معجزه نشته ویتامین (سی) چه په لیمو او نارنجو کی زیاده شته که څه هم د ستریا ضد ویتامین په حیث پیژندل شوی دی خو په لږو مواردو او یوازی په هغو خلکو کی اغیزه ناک دی چه د دغه ویتامین د لږ والی سره مخامخ دی .

د جسمی ناروغیو لکه د معدی د سرطان د څگر او زړه د ناروغیو او د قند د ناروغیو په پاره کی چه ستریا یی یوه مقدمه ده ، هوښیار ډاکتر خپل وخت نه ضایع کوی اوله ازموینځی او له خپل متخصصین ډاکتر څخه د مرستی اخستلو له لاری د خپل ناروغ سره مرسته کوی .

چرا طفل دزدی ..

در اینمورد مثالی ذکر میکنیم : کودک محبوب و انزوا طلبی است که هم سالانش او را بپازی نمیگیرند و او همیشه تنها بود و در گوشه صنف ساکت و خا موش می نشست ، باری فکر تازه ای از ذهنش گذشت به اینقسم که او از بکس یکی از هم صنفانش قلمی بر داشت و هدفش ظاهرا بدون اینکه خود بداند این بود که میخوا ست بدین وسیله توجه همصنفان و معلمین را بخود معطوف دارد که البته از نظر خودش تا حدی هم موفق شد ، زیرا بد رستی دیگران متوجه این دزدی شده و تحقیر مسخره اش نمودند دراین گو نه موارد دزدی میتوان ند فریاد استمداد بخاطر جلب محبت و توجه دیگران محسوب شود . در اینموقع ماذرویا معلم نبا یست خشمگین شوند ، بلکه باید طفل رادرك کرده و با گرمی و محبت به او بفهما نند که آنچه متعلق به افراد دیگر است ، فقط به ایشا ن تعلق میگیرد و کس دیگری حق ندارد بدون اجازه آنرا بر دارد در اینمورد مخصوصا وظیفه مادر ایجاب میکند تا با معلمین طفل خود در تماس شده و از آنها بخواهد تا با روش های معقول و منطقی از تکرار آن جلو گیری کنند و بالا خره همیشه بگو شیید با دقت به حرف های کودک تا ن

بقیه صفحه ۲۳

بدتر از مرگ

ها ، بلی ، گارباسیو . بگذار سختم راجع باین مجموعه : اوزش یعنی گارباسیو تمام کنم . کونت حرف اورا قطع کرده گفت : - چنان بنظر میرسد که گریچ نیز از صنایع بدیمه خوشش می آید . - آه ، طبیعی است . کتب بسیاری در آن مورد بچاپ رسیده است . همینکه با او معر ی شد فهمید کسی است که بدانتسن چیز هایی راجع به کار پاسیو بیعلاقه مانده نمیتواند . اصیلزاده باشندین این حرف نگاه دقیقی بسوی گریچ افکند . در کلمات عجابتی وجود نداشت اما طرز افاده آن کافی بود چرت اورا بپرانند . - دوست عزیزم . این فقط يك شوخی بود . گریچ گفت : - یگبار هم حرف هیستوس و افرو دیت نیز در میان آمد ، در آنمورد چه میگوئید ؟ - افرو دیت لفظ لاتینی ونوس است . الهه عشق بود ، و هیستوس هم همسرش به معنی لاتینی اش وامکان اوهم از جمله ارباب انواع بشمار میرفته است . شغل اصلی اوساختن آلات حربی از قبیل نیزه ، شمشیر و نظایر آن و در واقع آهنگر بود . آرس (زبان رومی مارس) خداوند جنگ ، عاشق افرو دیت میشود . - ولی مسأله کمند هالیستوس چگونه است ؟ - وقتی هالیستوس همسرش افرو دیت را با آرس خدای جنگ یکجای بیند ، هر دو را بوسیله افگندن کمند میگیرد ولی راستی میتوانم ببرسم چرا باین موضوعات این قدر علاقمندید ؟ - یکی از دوستانم در گذشته های دور مختصری راجع به این موضوعات صحبت کرده بود . چیزی که خودش دو آن وارد بود و من کاملا بی اطلاع بودم . سپس از جمع آنان جدا شده به برلین کشتی تکیه داد و بندرگاه را که در پرتو ماه آبهای سیاهگون آن هزاران انعکاس ماه رانداواج خود می گرفت ، تماشا کرد ولی چند لحظه بعد نفست خش خش لباس ابریشمی و بعد صدای دختر سینمایی را شنید : - اکنون دیگر از وینس خوشتان می آید ، من اینطور فکر میکنم . آقای گریچ ، آنجا میر از سبها و مجسمه هاجیز های دیگری هم سراغ شده میتواند .

گوش بد هید ، زیرا به این ترتیب علاوه بر اینکه او شما را مادری مهر بان می یابد و اعتماد به نفسش زیاد میشود ، شما میتوا نید از خلال گفته هایش نیازهای مادی و معنویش را دریابید و در صدد تامین خواسته های او بر آید .

نظم و ترتیب

سعی کنید که اتاق پذیرا یی راتنها برای مهمانان در نظر نگیرید بلکه خود شما هم از آن استفاده نمائید زیرا اگر فقط برای میهما نان باشد چند روز یکبار مورد استفاده قرار میگیرد ، در صور تیکه شما زحمت می کشید و خانه را مرتب میکنید که از آن لذت ببرید و در آن احساس آرامش و آسایش نما ئید .

اتاق نا نخوری :

در اتاق نا نخوری بجای قا لین می توانید از پلا ستیک های دپل استفاده کنید ، در این اتاق علاوه بر میز نانخوری و چوکی های آن الماری برای ظروف چینی هم می توانید بگذا رید ، گذاشتن گلدان با گل روی میز را فرا موش نکنید . اگر خواسته باشید میتوا نید تابلوی زیبا ، ویا بشقاب های قدیمی را به دیوار بیاورید ، اتاق نانخوری باید طوری انتخاب شود که نزدیک به آشپز خانه باشد . میز نانخور ی را طوری قرار دهید که چراغ سقف اتاق درست وسط میز آویزا ن باشد که نور آن به همگی بتابد و تولید سایه نما ئید . فا صله چوکی های دور میز رادر نظر داشته باشید تا همگی آرام و آسوده باشند قبل از انداختن رومیزی پارچه ضخیمی روی میز بیاند ازید زیرا در اینصو ر ت کارد ویا چنگال ویا پنجه و بشقاب های شما خیلی صدا نخوا هد کرد . برای حفظ وسایل چوبی هر هفته یا پانزده روز یکمر تبه آنها را با روغن مخصوص ص چرب و شفاف نمائید . لوازم سفره خود را بعد از هر مهمانی شسته و با دقت شمرده و در جای مخصوصش مرتب قرار دهید ، نمک و مرچ دانیهای خود را قبل از چیدن میز نگاه کنید که خالی نباشد ، باید آنها را طوری پر کنید که محلی هم برای هوا وجود داشته باشد تا نمک از آن بیرون آمده بتواند ، گلدان ی گلی که برای میز نانخوری در نظر میگیرید تو جه داشته باشید که کوتاه باشد تا پس انداختن گل مانع دید اطرا فیان میز نشود .

هوس های حیوانی...

محمد حنیف را به چنگ بیا ورنند . محمد حنیف که درین جرم کدام دخالتی نداشت تنها در موقع ومحل اختطاف حاضر بوده آرزو هم کرده تا طعمه دیگران را بدست آوردولی مجال بدستش نیا مده واز آن صرف نظر میکند به این صورت محمد حنیف «اسمای اشخا صیرا که این عمل را «مرتکب شده بود ند به دسترس ولسوالی شکرده گذاشت وبعد از آن ولسوالی شکر دره این جانیان یکی پس دیگر دنبال وتعقیب مینمایند ولی نتیجه باز هم منفی است زیرا این دسته در هیچ جا قرار نگرفته از یک محل به محل دیگر میرفتند تا آنکه این عده جانی ها خود را ولایت کندز رسا نیدند ولی ولسوالی شکر دره آنها را تعقیب نموده و تا ولایت کندز به عقب آنها میرود اختطاف کنندگان

چاره را بخود حصر دیده یکی از آنها که محمد صدیق نام دارد میرزا محمد را به پدرش تسلیم داده و چنین وانمود مینماید که اصلا با این عده اختطاف کنندگان ارتباط نداشته بلکه شخص نیکخوا نیست که از روی ترحم این طفل معصوم را از چنگ دیگران نجات داده وبه کابل آورده است عجیب تر اینکه میرزا محمد نیز با وی همنا بوده و در اول سخنان محمد صدیق راتائید میکرد ولی بعد از سخنان خویش بر گشته وحقایق را بیان داشت

وقتی محمد صدیق بچنگ پولیس افتاد اعضای دیگر که نام های شان از طرف محمد حنیف داده شده بود واقعیت پیدا کرده وثابت شد که چهار نفر مذکور عبارت بودند از محمد طاهر که در ولسوالی شکر دره محبوس است محمد شریف از قره باغ که هم اکنون در میر بچه کوت محبوس شده عبدلرشد از کلکان کوهدا من که بقتل رسیده و وزیر گل از بابا قشقار که تا هنوز دستگیر نشده و فرار نموده است ممکن است از طرف پولیس کندز گرفتار شود زیرا قرار اطلاع واصله

نجوم واحکام....

حسابی که آنها کرده اند ، برای شهر هایی است که بین ۳۴ تا ۳۷ درجه عرض البلد شمالی واقع شده است و اتفاقا شهر کابل هم در ۳۴ درجه و ۲۸ دقیقه و ۱۸ تا ۳۰ ثانیه واقع است و می توان برای آن ازین حساب استفاده کرد .

حساب دانشمندان موصوف از این قرار است که مدت طلوع هر برج را از آن لحظه ای که اولین ستاره مربوط به آن برج در افق مشرق دیده میشود تا لحظه ای که آخرین ستاره همان برج ظاهر میگردد تعیین می نماید به ترتیب ذیل .

حمل یک ساعت و بیست دقیقه
ثور یک ساعت و سی دقیقه
جوزا دو ساعت
سرطان دو ساعت و بیست دقیقه
اسد دو ساعت و بیست دقیقه
سنبله دو ساعت و سی دقیقه
جمله شد دوازده ساعت
میزان دو ساعت و سی دقیقه
عقرب دو ساعت و بیست دقیقه
قوس دو ساعت و بیست دقیقه
جدی دو ساعت
دلو یک ساعت و سی دقیقه
حوت یک ساعت و بیست دقیقه
جمله شد دوازده ساعت
لطفا بقیه این بحث را در شماره آینده مطالعه فرمایید .

بقیه صفحه ۴۱

شیک پوش

۷- لباس شما باید با شخصیت شما هماهنگی داشته باشد ، کسا نیکه سعی میکنند با لباس های سبک وزنده توجه را جلب نمایند با شخصیت نیستند .

۸- تظا هر نکند .. برای اینکه شیک جلوه نماید ضرور نیست به شیک بودن تظا هر کنید .. خانم های شیک وبا شخصیت در اولین نظر توجه افراد را جلب میکنند و همگان ذوق وسلیقه شما را تحسین می نمایند .

۹- در لباس پوشیدن وقت شناس باشید ... بدانید که چه لباسی برای صبح ، چه لباسی برای شب ، چه لباسی برای خانه و چه لباسی برای مهمانی مناسب است لباس پیک نیک را برای عروسی پوشیدن و یا بالعکس به هیچ وجه مناسب نیست

واگر حرکت آنها که دیده میشود تعقیب کنید متوجه خواهید شد که بمحض غروب کردن آن ، حریفش از سمت مشرق طلوع میکند . اگر پروین غروب کند عقرب طلوع می نماید واگر عقرب غروب کند پروین طلوع مینماید .

علت این امر آنست که پروین از جمله ستارگان مربوط به برج ثور است وبقول علامه ابوزیحان بیرونی : هر کوهان گاو است . و چون بطوریکه گفته شد برج ثور برج دوم و برج عقرب برج هشتم است و میان آنها ۶ برج که ۱۸۰ درجه باشد فاصله است و ما هم در شب یا در روز بیشتر از یک نیمکره ۱۸۰ درجه ای از آسمان را نمیتوانیم ببینیم ، بلکه حتی نیمکره کامل را هم نمی توانیم رویت کنیم ، طبیعی است اگر هنگام دیدن یکی از آن دو ، دیگری ناپدید باشد .

ذکر موضوع فوق برای این بود که این نکته خاطر نشان شود که بر اثر حرکت وضعی زمین که در یک شبانه روز صورت میگیرد وراجع به آن بعدا در جای خودش توضیح داده خواهد شد ما در هنگام شب می توانیم طلوع وغروب چند برج از برجهای دوازده گانه را مشاهده کنیم البته بشرطی که در آنشب تا صبح بیدار باشیم و مرا قبست نماییم واین طلوع وغروب بصورتی است که هر وقت یک برج غروب میکند برج دیگری که شش برج با آن فاصله دارد طلوع مینماید واگر در روز می توانستیم ستاره ها را ببینیم باز هم برای ما مشاهداتین طلوع وغروب امکان داشت زیرا زمین کروی است و بر اثر حرکت وضعی آن هما نظور که در شب از برابر هر برج میگذریم وبنظر ما می آید که یک ستاره طلوع وستاره دیگر غروب میکند در روز هم طلوع وغروب برجها یی که در شب ندیده ایم ادامه دارد ولی نور آفتاب مانع دیدن آنها در روز میشود .

منجمان قدیم باتحمل زحمت فراوان والبته بادقت بسیار محاسباتی انجام داده اند که با در نظر گرفتن آن مای توانیم بدانیم که در هر روز کدام یک از برجها درجه ساعتی طلوع میکند وکدام مش غروب می نماید و بنا براین از ندیدن برجها در روز هیچ تاسفی نباید داشته باشیم .

در کندز بسر می برد وپولیس کندز به تعقیبش است .

قتل چگونه رخ داد :

بعد از آنکه میرزا محمد از طرف این چها رتن ربهوده شد شب اول را در یکی از خانه های نزدیک بابا عبدل گذشتا نده وشب بعد در یک عروسی اشتراک ورزیده وبالا خره بعد از گذشت چند شب که همه را با شب زنده داری گذرانیده بودند صبح یک روز که تازه این چها رتن از عیش فراغت حاصل کرده وراه فرار را جستجو میکردند ساعت هشت صبح در دشت گلدره در حالیکه میرزا محمد با ایشا ن یکجا بود خود را در نز دیکی خانه ملاکته رسا نیده وپسرک را خوابانیده وخود در مورد تصاحب میرزا محمد وراه فرار به مذاکره پرداختند تا آنکه جنگ وزد وخورد میان عبدل لرشد ومحمد شریف رخ داده ومحمد شریف با همکاری محمد طاهر با ضربات چاقو عبدل لرشد را از پا در آورده وبا فیر تفنگچه او رابه قتل رسا نیدند وبعد از آن جسد مقتول را به کاهخانه متروکه ملاکته انداخته ودهن کاه خانه را کاه گل نموده و محل واقعه را بکلی پاک کرده وبسوی کندز فرار نمودند .

میرزا محمد در تحقیق خویش از واقعه قتل عبدلرشد انکار کرد و میگوید چون بیدار خواب بودم از هشت صبح تا ساعت دوی بعد از ظهر خواب کردم وقتی از خواب بیدار شدم بمن گوشزد شد که دیگر نام عبدلرشد را بر زبان نیاورم . ولی محمد صدیق به همه اعمال اقرار شرعی نموده که درج دوسیه شده وعنقریب به محکمه فرستاده خواهد شد تا دیده شود عدالت در باره شان چه حکم میکند

نگارنده که شخصا به ولسوالی شکر دره برای تهیه راپور رفته بودم با عده از اهالی انجا در مورد مقتول پرسش ها نمودم که همه با یک زبان گفتند که باقتل عبدلرشد بزرگ ترین درد سر اهالی آن منطقه به پایان رسیده زیرا او یکتن از فاسد ترین فرد آن دیار بود .

و هشت بیگنا هان

منزل دور نگهدارند لذا قانون دان متقلبی را استخدام کرد و بدین طریق در شفا خانه عقلی بستری نمود .

داکتر ی که در اداره مرکز اطفال سلیت را معاینه کرده بود از پولیس اجازه خواست تا با یک متخصص دیگر او را در شفا خانه مورد معاینات روحی و عقلی قرار دهند و هر دو متخصص اجازه یا فتند بمعاینات سلیت دوام دهند آنها بعد از دو ماه مشاهدات نظر دادند که سنیت یک دختر بکلی سالم و هو شیاری است اما نسبت عقده که از حادثه بسر داشته رنج می برد متخصص مظنون برای روشن ساختن عقده سلیت داستان تمام کسا نیرا که در آن ناحیه مرتکب قتل و جنایت شده بود سلیت بازگو کرد و درین جریان سلیت کاردی را که در یک چاه انداخته شده بود با یک منزلیکه در بین درختان موقعیت داشته و دار ای سه کلکین و یک دروازه می باشد به متخصص یاد آور شد و مادرش در حال گریه و فغان بخاطر آورد . با اظهارات سلیت همه چیز آشکار گردید و پولیس اظهارات او را جدی گرفت سلیت ببوی لیس چنین اظهار کرد پدرم «والد» و «مورد» با مادر سار یتای پنج ساله مرسوم به ماریا جونا رابطه داشت بمجردیکه از ماجرا اطلاع یافتیم فهمیدیم که کاکایم والسی «پدر سار یتا» با یکی از دوستان ماریا جونا بنام ماریا اپر سید ارتباط نامحرمانه برقرار کرده بود پدر دروغ گفت :

«یکسال گذشت و در یافتیم که ماریا جونا با سار یتا در نزدیک منزل ما واقع ناحیه اروا کار یا «منزلی که در آن چاه با کلین هایش توسط سلیت ذکر شد» زندگی می کنند .

«هر هفته پدر بمادر می گفت که در قصبه دیگر برای خریدن برز ه های موتر می رود این راست نبود و او نزد ماریا جونا همسر کاکایم میرفت مارا پسید آیا ماریا جونا در یک منزل میزیستند .

یک روز حینکه من در باغچه با سار یتا بازی میکردم فیر گلو لهو قیل قال را شنیدیم هر دو به آشپز خانه منزل شتا فتم و دیدیم که پدر سار یتا با کارد بمادرش

حمله میکند و سار یتا از مشاهد این منظره فغان سر داد .

بعدآیدرم را دینم که با گلوله ماریا اپر سید را مورد هدف قرار داد و او را نقش زمین ساخت .

«وقتی آنها ما را دیدند سار یتا را گرفته در اطاق خواب را بستند بعدا اجساد زنان را درمو تر گذاشته با من یکجا بطرف جنگل نزدیک منزل را ندند . مرا در راه از موتر پائین کرده اخطار دادند که اگر ماجرا را افشا کنم مرا نیز خواهند کشت روز بعد پدر سلیت بوی گفت که کاکایش موهای سار یتا را کوتاه کرد و او را در حالیکه به بحر ان شدید روحی دچار بود در مار کیت چار راهی لاپار ها نمود .»

پولیس بعد از کسب معلوما ت در منز لیکه واقعه رخ داده بود رفته و در آشپز خانه منزل لکه های خون و کارد یرا که در چاه انداخته شده بود کشف کرد .

والسی ووا لورو پدران سلیت و ساریتا متهم به قتل شد هر دو محکوم به حبس ابد گردیدند اما اجساد قر با نیان این دو قاتل هیچ گاه یافت نشد .

سلیت و سار یتا هر دو در اداره مرکزی مواظبت اطفال بسر میبرد و همه اطرا فیان شان آرزو دارند آنها خاطره روز وحشتنا کی را که بچشم دیده اند از یاد ببر ند .

بقیه صفحه ۱۷

طرح تازه ای

و نیز در جدول سابق متعلمین اشتباه می کردند که جدول خرداز کجا شده و ساکلان چه تفاوت دارد در حالیکه هر دو جدول یکی بوده و این موضوع در جدول که ترتیب داده ام واضحا تشریح شده است . به این ترتیب به عقیده من جدول مرتبه به شکل واضح تر و درست تر و به فهم متعلمین کشور ترتیب شده است .

از یناغلی یتنگ پس از صحبت وی در باره جدول جدید ترتیب اش پرسیدم به غیر ترتیب این جدول دیگر چه کاری در دست دارید و یا انجام داده اید وی اظهار

- واز همین سبب بود که شما با ویلسون از در رقابت بر آمدید .

جوزف گفت :

- همین طور است . حتی اگر عه شما مرا از رفتن باز میداشت من باید می رفتم . من نمیتوانم در جای زندگی کنم که نمیخواهم در آنجا باشم . اما یک چیز مرا بفکر انداخت و نتوانستم آنرا حل نمایم . چرا این مردم این مردم سا لغورده و رسیده نمونه قطار آهن را مخفیانه خرد کرده و آنرا بطور قاچاق از قفس خارج می نمودند؟ همه آنها در این مساله دست داشتند . من از این موضوع در اولین دقایق باخبر شدم . دیو نیسوت ، ویلسون ، ایزابیل تا میکس همه آنها میخواستند که من بروم . به بسیار زودی .

لی گفت :

- اما شما نرفتید .

جوزف گفت :

- نه . در عوض به پولیس مراجعه کردم . در دستگاه پولیس قریه دوستی دارم که وظیفه امر عمومی را بر عهده دارد نامش هالیرون است . ما از بچگی باهم بزرگ شده ایم .

جوزف دندانپیش را بهم فشرده و گفت :

- هالیرون بر من خندید و من از شدت عصبانیت نزدیک بود که منفجر شوم . ما از روزهای اول شا گردی با یکدیگر رقابت داشتیم و میخواستیم سخن های یکدیگر را به نوع از انواع رد کنیم و دلیل به ناهمبش بدانیم . لدام تصمیم گرفتیم بسر صورت که باشد زاغ سیاه آنها را چند روزی چوب بزنم و بر خود معلوم نمایم که آیا میتوانم بفهمم که چه چیز های در حال جریان است یا نه . همین بود که شما آمدید .

لی گفت :

- شما برای من وحشتناک بودید . از اولین روز . وحشتناک . شما مرا تا سرحد مرگ ترسانید بودید .

جوزف گفت :

- بغاظر ندارید که تاجه اندازه چهره شما خنده دار معلوم میگردد . بسیار خشک بودید . با آواز بلند و جیغ مانند حرف میزدید . و مزبو خانه میگو شنیدید که با من

حادثه در نیمه شب

کنار بیابید که انسان نمیتواند باورش کند . و این طوری معلوم میشد که گویا بایک نفر دهانی صحبت میکردید . آه ، این وحشتناک بودن بسیار ساده بود . و من دریافتم که این مساله برای من کمک فراوانی میکرد . وقتی که دیگران در یافتند شما از من میترسید متقاعد شدند که بر من فشار نیاورده و از قفس و یورلی خارج نکنند .

لی پرسید :

- اما چرا؟ این عا چه معنی دارد؟

جوزف گفت :

- این موضوع بمن فرصت میداد تا استخراج نتیجه نمایم . در اول نمیدانستم که جان شما در خطر است و این علم قسم ناوقتی که در آن بعد از ظهر در زیر مقبره یونانی برید فورد لاریس شما درخواست ازدواج کرد ادامه داشت . من میدانستم که اونمیتواند هم گفته شما باشد زیرا با ایزابیل نامیکس در باین قریه یکجا زندگی میکرد . لی برای چند لحظه خاموش ماند . درباره این مسائل فکر میکرد . اما هنوز هم قضایا باهم ربط نداشت . حوادث طور شایدو باید راضی کننده نبود .

لی پرسید :

- پس نمونه قطار آهن در این میان چه نقشی را بازی کرده است؟ چرا آنرا خرد کرده و دزدیدند؟ من روزی که به عهه ام ضربه قلبی وارد شد شما را دینم که چرخ کوچک قطار آهن را از دوی سبزه ها برداشتید چرا؟

جوزف محتاطانه گفت :

- من چرخ کو چك نمونه قطار آهن را از دوی سبزه ها برداشتم تا بصفت نشانه جرم آنرا به دستگاه پولیس ببرم .

او پرسید :

- آیا واقعا به آن چرخ کوچک نظر انداخته اید؟

لی گفت :

- البته . آنتی قبل از اینکه آنرا بگوشت بیاندازد نشانم داد و گفت که چرخ مذکور مربوط به قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان است .

- جواب شما آن چیزی نیست که من میخواهم

بقیه در شماره آینده

کاری نموده به قدردانی یاد کرد و تشکرات خود را اظهار داشت و نیز علاوه نمود امید وارم این عمل را که انجام داده ام برای عده از هم وطنان عزیز م مفید ثابت شده بتوانند تا بصورت درست و بهتر از آن استفاده کنند .

در اخیر یناغلی اصیل میریتنگ از یناغلی شمس الدین استادی پوهنخی طب و فارمسی .

عبد الغفار (ورد) استاد پوهنخی پولی تخنیک و استاد ان مرکز ساینس معارف پوهاند دکتور عبد لغفور رئیس تدریسات ابتدائی معارف دکتور محمد کاظم یناغلی واحدی نیز تشکر نمود ، زیرا آنها در این امر موصوف را رهنمائی کرده و در امر بهتر شدن این جدول وی را رهنمائی کرده اند

ژوندون

مردی بانقاب بقه

اواز تفکر بیشتر دست کشید. دای این استعداد را داشت که هرآنچه اذیتش میکرد، فراموش نماید.

او دروازه اتاق ناخوری را باز کرده از شدت تعجب دهانش باز ماند.

ایلد در کنار پنجره باز نشسته بود، آرنج خود را به چوکات کلکین گذاشته، زنج خود را روی کف دستش گذاشته بود، رنگ صورتش مهتابی مینمود و دور چشمهایش حلقه سیاه رنگی پیدا بود.

دای باحیرت فراوان پرسید: «ایلا! تو چطور وارد اینجا شدی؟ تو اینجا چه می کنی؟»

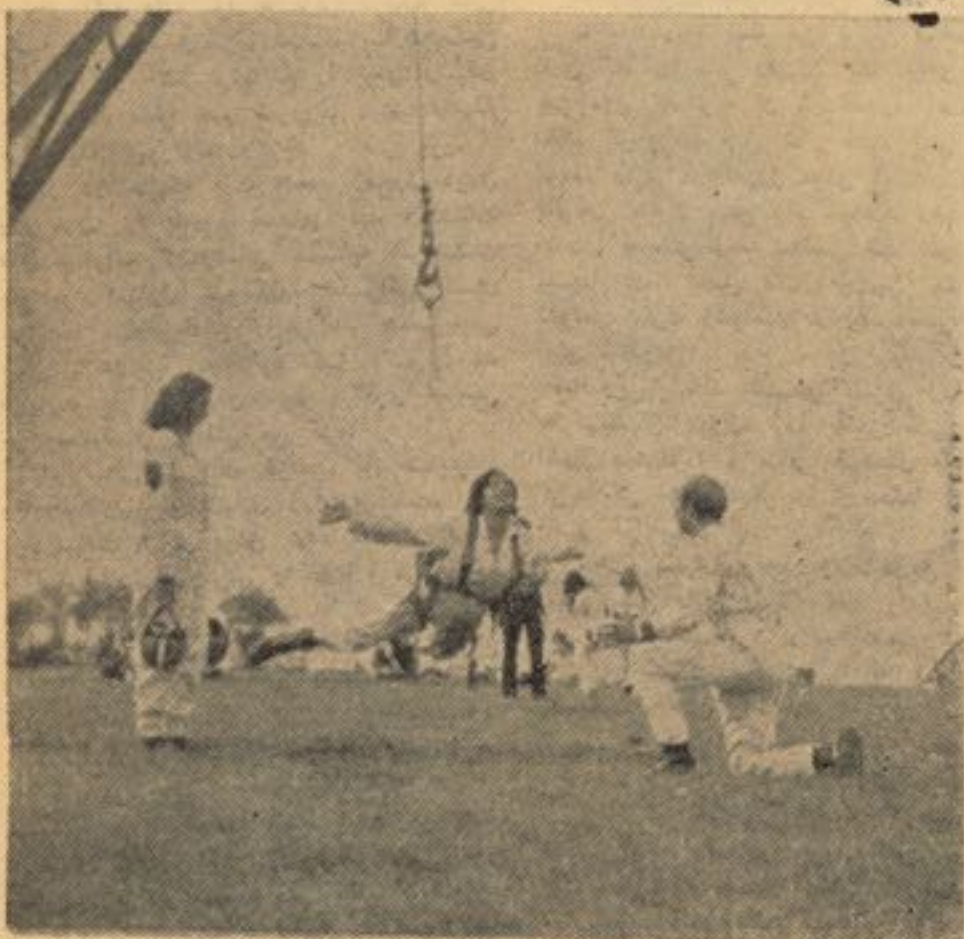
«دروازه بان ایاد همان باگلید دست داشته اش در واژه منزل ترا به رویم باز کرد. البته پس ازینکه دانست من خواهرتو استم. ایلد بالحن بی تفاوتی به حرفش ادامه داد: «من امروز صبح بسیار وقت بسراغ توآمده می خواهم از تو بیرسم که نمیخواهی به هورسپام بیایی و باید مرا حرف بزنی؟» دای به عجله پاسخ داد: «حالانی، دروزز های آینده سعی می کنم به هورسپام بیایم.» در حقیقت او از رو برو شدن با پدرش هیچ اندیشه نداشت.

«دای! آیا براستی قربانی بزرگی خواهی داد اگر از تمام این زندگی چشم ببوشی؟» دای باز دست حرکتی نکرد که از بیحوصلگی او نمایندگی مینمود: اگر منظور تو ازین

چهار دختر چتر باز

بوزن یادداشت شد برین از بهترین مربیان پاراشوت است و او پیش ۷۰۰ جهش پاراشوتی انجام داده است.

و حالا این دختران تین ایچ - سندرا، چارلستینا دالتن ژاکلین - دی - واز و ماری بمیل از جمله پاراشوتر های خوب بشمار می روند و آرزو مند هستند که بازهم از فاصله های بلند تری با پاراشوت پرشهای را انجام دهند.



منزل واهاشه آن باشد، برای من ارزش ندارد. مکتو و پدرم میخواهند من کارم را ترک کنم.» - «تصور نمی کنم که تو با ترک این شغل خساره مند شوی.» آهنگ صدای ایلد تغییر کرد و باعث تعجب دای گردید. دای با چشمهای از حدقه برآمده خواهرش را تماشا کرد. او

همیشه ایلد را یک خواهر ساده، بی مغز و بی مقدار تصور مینمود و نظیر پیمبری بود که از برخورد او با عقاید پدرش جلوگیری میکرد.

«دای نزد پدر برگرد. لزومی ندارد تعلل بخرج دهی. هرچه زودتر پیش پاپا برگردی. برایت بهتر است.»

دای سرش را بعنوان رد تکان داد.

«نی، نمی توانم. اما به او خواهم نوشت، اعتراف می کنم که رفتار نادرستی نسبت به پدرم از من سر زد و این موضوع را در نامه ام هم تذکر خواهم داد، اما بیش ازین از من مخواه.» صدای دق الباب شنیده شد.

دای صدا زد: «بفرمایید داخل شوید!»

پیشخدمت در حالیکه بطرف ایلد می دید با صدای پیچ پیچ پرسید: «میخواهید که مادموازل بسانو و آقای برادی را ببینید؟»

یک صدا از بیرون شنیده شد: «طبعاً ما می پذیرد. لزومی به تعارف ندارد.»

نگاهی معنی داری بصورت ایلد افکند.

دای اظهار داشت: «این خواهرم ایلد است و اینهم ماد موازل لولا بوری تو است. باهم آشنا شوید.»

«باقیدار»

بقیه صفحه ۴

چرا مصری ها

دلایل سبب شد که عامر هدایت قبلی خود را برای عقب کشیدن قوای مصری از صحرای سینا پس بگیرد و اما همین هدایت باعث شده بود که قوماندان فرقه به دگروال لطیف بگوید که از پیشروی مظفرانه اش در قلمرو اسرائیل صرف نظر کند.

اسرائیلی ها در جریان روز به حملات شان ادامه دادند و موفق شدند ابتدای نخستین میدان هوایی العریش و بعد خود آن شهر را تصرف کنند.

بعد از ظهر همان روز حملات آنها در برابر غنند نمبر ۱۴ زره دار مصر شروع شد. قوماندان این غنند از روز بیستم می تا چهارم جون بما موریت های مختلفی گماشته شده بود و طبق همین هدایات مجبور شده بود شش صدمیل مسافه را در صحرای سینا از یک جا بجای دیگری نماید همه افراد وی خسته شده بودند، و درست نمی فهمیدند چه وظیفه بی را انجام بدهند. اما با وجود اینکه چتر حمای یوی هوایی نداشتند با اسرائیلی ها نبرد شدیدی را آغاز کردند.

در حالیکه این پیکار ادامه داشت بقوماندان غنند خبر رسید که هدایت داده شد تا از صحرای سینا عقب رود یعنی بدون کدام فشار اسرائیل این غنند نیز عقب نشینی را آغاز کرد.

بعضی واحد های قوای مصری بدون کدام هدایت مستقیم به قا هره برگشته بودند. نخستین وظیفه ناصر بعد از آنکه استعفی خود را پس گرفت و کار را بدفتر ریاست

جمهوری دوباره شروع کرد. این بود تا بمظفر دانستن قوای با قی اندازه تلفات را بدست آورد.

دایو های واصله نشان میداد که شانزده هزار عسکر مصری ازین رفته بودند و ۹۰۰ توپ هفتصد تانک، یازده هزار وسایل

خفیف یا تلف شده و یا بدست اسرائیل افتاده بود و یا اینکه بسادگی ترک گفته شده بودند.

همچنان هشت هزار عسکر دیگر مصری در سرتاسر صحرای سینا در راه مراجعت بوطن در حال پیکار بودند که بسیاری شان زخمی بودند و توان حرکت را نداشتند و بدون معالجه طبی و آب و غذا در صحرای سوزنده افتاده بودند.

این تراژیدی تلخ تلفات وقتی آشکار شد که دانسته شد تا تکمیل امر مارشال عامر در باره عقب کشیدن قوا صرف ۲۸۶ سرباز با وجود جنگ های شدید در دوزخ اول جنگ تلف شده بودند. در اثر امر عامر بود که هزاران نفر بدون ضرورت حیات خود را از دست دادند.

نهاده بود. و در راه رسانیدن تجهیزات حربی در آن همه راه های ناهموار بسیار مشکلات داشتند حتی بدون قوای هوایی یک حمله متقابل نمیتوانست تلفات شدید را بر دشمن وارد سازد و اما هدایت عامر که قوای مصری از صحرای سینا عقب کشیده شوند این موضوع را ناممکن ساخت.

وقتی جنرال محسن قو ماندان عسکری مصر از این هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رفت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطلاق می دوانید و بایلاتی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کنند اما مجبور ساخته شد از پلانهایش برای حمله متقابل دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصر را تهیه ببیند.

آنروز با همین نوع اختلال بی پایان رسید

بیمه جالب

الوغ ارا به چی...

خودخواهی

بهر از سلولی که ماندویل میخواست سالی را در آنجا محبوس سازد وجود نداشت این يك سلول در قسمت خارجی عمارت زندان بود که از آنجا میشد کوجه «ماراپول» رادیوزد. شش ساعت پس از گرفتاری او عقربه ساعت بالای ۵۹۶ دقیقه قرار گرفت درست لحظه آزادی فرا رسیده بود.

در حوالی ساعت یکنیم عصر سالی شروع کرد به کندن نخهای فرش و گره زدن آنها او به روی زمین نشسته، پشتش را بدیوار تکیه داده بود تا باین ترتیب کسی رشمه را نبیند و نه آن قسمت پشازشده کسی فرش را او ۱۸۰ تونه نخ را برای رسیدن به کوجه از طبقه نهم ضرورت داشت. فاصله بین طبقه نهم زندان و کوجه ۶۰ متر بود.

او در حالیکه بیت «احمد زنجولی» دیدی و دم مزنه را باخود بصدای بلند و کلمات غلط میخواند که زندانی همسایه اش با مشت به دیوار سلول کوبیده اعتراض کنان خواست داد و فریادش را پس کند. همسایه اش به قدری عصبی شده بود که اگر دست می یافت با انگشتهای خود به گلولی سامی می چسبید و خفه اش می کرد.

اما سالی از بیت خواندن باز نایستاد و باروخ آرام به اشپلاق زدن پرداخت.

در ساعت ۳ او موفق شد مقدار کافی نخ فراهم سازد. او فرش را دوباره مرتب کرده منتظر ماند.

در ساعت ۴ عصر بود که ماندویل باز هم به ملاقاتش آمد. او مانند کسیکه به تماشا میمونی به باغ وحش آمده باشد به پشت سیخهای دروازه تکیه داد. سالی لختی بدون کمترین حرکت سر جایش باقی ماند.

ماندویل پرسید: «هوا اعصاب چطور است؟ ترس زندان اید استخوانهای تراپه سوزش نیارده است؟ یا خوابهای وحشتناک می بینی سالی؟»

سالی در جواب گفت: «من خواب وحشتناک نمی بینم. من در خانواده بدنی آمده ام که اعصاب آهنین دارند.»

«سالی! تو یک مرتبه این حرف را زدی.» «همین حال میخواست برسیبیل عادت خواب عصرانه ام را بگیرم. غذایی که برای من آوردند، بدنی بود و حالا باید آنچه را خورده ام هضم کنم.»

ماندویل اظهار نمود: بکن هرچه میخواهی از نانی که خورده یی لذت ببر و خوب استراحت کن. نهایت در ظرف ۷۲ ساعت دگر دوسیه آنرا به محکمه می فرستیم و بعد از آن دگر وقت استراحت برایت میسر نخواهد شد. آنگاه روز های چندی را در پر خواهد گرفت تا به محبس عمومی منقل شویی و از آنجا هیچ امکانی برای بیرون رفتن تو یا فرار وجود ندارد و مسلما آخرین نفس را هم در زیر سقف همین زندان عمومی خواهی کشید.»

سالی بعد صورت ماندویل که هنوز پشت میله های آهنی دروازه اتاق ایستاده بود خیره نگریسته، لختی نگاهش کرد و گفت: «ماندویل! من پسری را در دوران خدمت عسکری می شناسم که ختم که ممکن است برادر دوگانه تو باشد. او مردی بود که همیشه از آشپز دو خوراک غذا در هر وقت نشان می گرفت، زیرا طبایخ آنقدر احمق بود که او را عوض یک نفر دگر می گرفت. سر گروپ همیشه نسبت به او حسن نظر داشت و رخصتی های فوق العاده برایش میداد. زیرا باخواهر سر گروپ ما رابطه بر قرار ساخته بود، جیب او پر از پول بود زیرا او همیشه با آن پسر های نو وارد خدمت شده بود و بازی میکرد که پدر های پولداری داشتند.»

ماندویل حرفش را قطع کرده گفت: سالی! بهتر بود او را بصفت نمونه قرار میدادی و لااقل مثل او رفتار میکردی.»

«اما يك روز نامش را در لستی خواندم که شاملین آن بيك محل بسیار نامناسب و نامطلب از لحاظ موقعیت و آب و هوا تبدیل شده بودند. اما میدانی که آن پسر چه شد؟ او بيك وظیفه بسیار خراب مقرر شد و سرانجام از غم و اندوه بسیار دیوانه شده سر حدش به دارالمجانین کشید.»

«خوب، کجای این ماجرا خنده داشت؟» «ماندویل بنظر من تو عین موقعیتی را داری که آن پسر داشت. يك روزی تمام چیز های که توبه آن چنگ زده خود را محکم کرده ای مثل خاک سیاه بسی ارزش گردد. و شما در آنروز عوض ایستادن بر سر پایتان به نوك بینی راه خواهید رفت و این منتهای بدبختی و بد شانسی شما خواهد بود. یقینا شما تحمل فشار چنین حالتی را نخواهید کرد و خواهید شارید. صبر کنید آقای ماندویل.»

«ماندویل لبخند تمسخر آمیزی زد و یادست به سیخهای دروازه زده بالحن مهر بانی اظهار داشت: «سالی هر قدر میخواهی گریه کن ما هدیکر را در محکمه و در برابر قاضی می بینیم!»

سالی بعنوان وداع از ماندویل کرده، تبسم معنی داری نمود و گفت:

«اگر شما را در آنجا ندیدم و نتوانستم در محکمه حاضر شوم، شما به تنهایی کار را بکنید.» این را گفته به روی فرش دراز کشید. و به تمدد اعصابش پرداخت درست در ساعت ۵:۱۶ دقیقه رشمه گره زده را از زیر فرش بیرون آورده به طرف کلکین سمت کوجه رفت. در بیرون هنوز هواروشن بود. و ترافیک هنوز پیش از بسته شدن مغازه ها دوام داشت. سالی بوت پای چپ خود را بیرون آورده يك گوشه شیشه پنجره را که جالی سیاهی در آن کار شده بود شکست. سالی متوجه ساعت بزرگ دیواری استیشن ریل بود. او درست سر ساعت شش و ۵۹ دقیقه سر رشمه نازک را از سوراخ شیشه بیرون انداخت. مثل ماهی گیری که بصید ماهی پرواز کرد رشمه را رها کرد و خودش نمیدید که در پایان چه می گذرد. تنها يك سرخ را بدست داشت. اما هدیکر را در تصور خود دید که از آنطرف کوجه پیدا شد و مثل يك موش صحرایی ابزار و وسایل کردگی و اجناس مطلوب را زیر بغل داشت. چند لحظه باید صبر میکرد و پس از دریافت اشاره از طریق تکان خوردن رشمه آنرا بالا میکشید. سالی در حالیکه سخت میجان داشت پشت خود را به کلکین چسبانده منتظر علامت دادن هدیکر ماند: تا اینکه رشمه تکان خفیف خورد. او باید يك لحظه بیشتر صبر می کرد و به هدیکر موقع میداد تا به درست ریسمان ویل اژه را به نخ محکم ببندد. سالی آهسته تا به ۱۵ شمرده و آنگاه متوجه شد که رشمه يك تکان نسبتا شدید خورد. سالی رشمه را به با احتیاط و سرعت ممکن بالا کشید. با نهایت تعجب هیچ سنگینی را در انتهای رشمه احساس نمود. با هر کشش رشمه بقدر يك فتن بالا کشیده میشد و سر انجام پس از حساب کردن ۱۸۰ رشمه را بالا می کشید. می بایست بدست آورد تا انتها بالا آورد. اما به پل اژه به رشمه بسته بودند ریسمانی صرف يك ورق کاغذ قات شده را در انتهای نخ بسته بودند. سالی با دستهای تپ آلود و لرزان کاغذ را باز کرد و مطالبی را که به روی کاغذ نوشته شده بود باوّل تمام مرور کرد ابتداء مفهومی آنرا نتوانست بفهمد. اما پس از متوجه آن شد.

و آن این بود که هرچه زودتر از حوالی اندخوی دور شوند. الوغ خوف داشت که مبادا دنبالش بیایند و دستگیری کنند. هر لحظه با قمعین به ساغری های چقماق میتواخت چقماق بدون تازیانه هم باتمام نیرو می تاخت. از قمعین زدنهای پی در پی الوغ عصبانی می شد. لجش میگرفت. میخواست سر کشی کند. بغل خالی کند و یا یکبار بایستد تا به الوغ حالی کند که بدون تازیانه هم او تلساش دارد تا تند تر برود. دیگر تازیانه چه کاری را از پیش میبرد، اما خشمش را فرو برد چون شدت اضطراب و دلهره الوغ را در درک کرده و میدانست که خطری صاحبش را تهدید میکند. و او می بایست این خشم الوغ را بزود گوارانه به بخشد. چقماق نیرومند و تیز تک - الوغ را چون پرگامی که بدست باد افتد با خود میبرد و فاصله هارا گامهای تند و پر قدرتش می بلعید.

آن شب الوغ از اندخوی فرار کرد، یعنی مجبور شد فرار کند و گر نه می بایست منتظر مرگ باشد. چون آوازه عشق او به الدوز بیش از پیش قوت پیدا کرده بود و بيگ خشنگین، دیگر تصمیم داشت او را نابود کند...

چقماق جوش را خورده بود و منتظرانه تشنوار میکرد و الوغ هم گذشته ها را جهان خیالی الوغ را آواز یوسف علی در هم شکست و نابود ساخت. یوسف الوغ را صدا زد تا اسب را به ارا به به بندد. الوغ مایوسانه حرکت کرده و شروع به یراق کردن اسبش نمود. اسب آماده شد، جلوش را کشید و با خود به گوشه شرقی سرای، جایی که ارا به اش لك لك شده بود برد. چقماق پیر را به ارا به بست بالای تخته جلوی ارا به به مشکسل بالاشد و نشست خود را جابجا کرد. قمعین را آهسته به کل اسب آشنا کرد و چو گفت: اسب پیر بزور خود را کشید. ترق ترق از استخوانهای گهرش بلند شد و اسب به راه افتاد. آواز چرخهای سنگین چوبی ارا به بلند شد و دوسه تا گنجشک که وسط سرای میان لگو های اسب هانول می زدند از آواز غرچ و غرور چرخها هرا سیده پریدند. بدنیال ارا به الوغ ارا به یوسف علی نیز تق تق و تق کرده حرکت کرد. و هر دو یکی بعد دیگری از دروازه کلان سرای بیرون رفتند. آفتاب دیگر بلند نشده بود و مردم، تک تک، در وقت و آمد بودند. الوغ در آن تکان، بالای تخته جلوی ارا به می جنبید و راستی هم مانند کجاوه بنظر می رسید. اما کجاوه که دیگر وسطش توشکجه های از پر قو وجود نداشت و بعضی شتر مست بالای ارا به تق و تقی گذاشته شده بود. مالداران با کمر مستعد هایشان در آنجا اتراق کنند.

پایان

پس فوراً بتدابیر زیر متوسل شوید تمام کسانی که از بدبختی شما آگاهند و خیال میکنند که ناگزیرند با شما از روی عطوفت و ترحم رفتار کنند از خود دور کنید و از اوضاع خود با کسی صحبت نکنید و روی تمام بدبختی های خود را برده پوشی نمائید و برای اینکه تحریکات فکری خود را آرام سازید ساعات درازی در مکان آرامی که خارج از محیط زند گانی عادیتان باشد تنها پسر برید برای این منظور میتوانید یکی از ساختمانهای عمارت خود را تغییر شکل دهید و در آنجا به هیچ يك از خاطرات نا گوار گذشته اذن دخول ند هبید بیشتر اوقات به نقاط و مناظر و چیز هایی که ندیده اید نگاه کنید اقلا در دفعات اولیه از عیب جوئی و خرده گیری پیر هیزید و مراقبت مخصوصی از اعضای بدن خود بعمل آورد.

بعد از چند روز یکنوع آرامش روحی جایگزین حالات درد ناک اولیه میگردد و این موقعی است که باید به تجدید انتظام زندگانی خود پیر دازید و در همین وقتست که سعادت از دست رفته بروی شما لبخند میزند.

بقیه صفحه ۴۸

معارف بسوی...

به (۴۰۱۱) مکتب رسیده و تعداد مجموعی شاگردان به (۷۶۰۲۴۹) می رسد.

سوال آخری ام را، اینطور طرح می کنم:

در پایان چه گفتنی های دیگری دارید؟

معین وزارت معارف با شنیدن آن سوال، کمی در چوکی اش حرکت میکند، بعد میگوید:

در نظر است تا همکاری اولیای محترم شاگردان و مردم در قسمت تعلیم و تربیه جلب شود و در صورت امکان انجمن های معلمان و اولیای شاگردان تشکیل گردد، تا در مورد مقیدیت پروگرام های جدید معارف خدمتی انجام داده شود.

هدیکر ختم

انکشاف زدریج موسسه نسوان در اشکر گاه

بقیه صفحه ۲۵

رسانیده در کودکستان معلمه شده بود گفت :

هیچ فکر نمیکردم که کار در اینجا تا این حد دلچسپ است من اطفال را دوست دارم و بسیار با علاقه و محبت با آنها برخورد میکنم ، امید داریم موسسه نسوان لشکر گاه در پرتو رژیم نوین جمهوریت که زمینه انکشافات مهمی را در کشور میسر ساخته است اهدا ف مشر خود را تعقیب نماید و زنان آنجا و زنان تمام نقاط افغانستان بهتر و بیشتر از گذشته در فعالیت های ارزنده اجتماعی سهم بگیرند .



می برند و این دوخت ها توجه زنان خارجی را سخت جلب کرده است . می پرسم :

در قسمت دوخت چه کسی به زنان کمک میکند و آنها را راهنمایی می نماید ... ؟

محترمه حدیثه مکمل جواب می دهد :

ما معلمه های خیاطی هم داریم و بعد بطرف زنی اشاره میکند .

اینها محترمه حلیمه اطرافی نام دارند که از چندین سال به اینطرف در موسسه ما بحیث معلمه خیاطی کار میکنند .

من اطفال را هم در صنف های مختلف شان مشاهده میکنم آنها نظر به سن شان به صنف ها تقسیم میشوند و در آنجا در هر صنف سر گرمی هائی برای شان مهیا شده است معلمه های کودکستان که قبلا از ایشان نام برده شد با صمیمیت در مورد اطفال توضیحاتی ارائه میکنند ، چنین بنظر میرسد

بقیه صفحه ۷

آئین تطبیق و عمل

بین المللی ، این افای سعادت و موجودیت ابرومند بشری ، وطرق و راه های را که پیروان این مکتب سیاه در پیش میگیرند ، اندکی بیچید و بالاخره به نقطه برسد که جریان معکبه تعیش عقاید رادر اروپا مجسم یافته و معاکمه ونا بود ساختن دانشمندی چون (تالیله) و امتالش راعیقانه مرور نماید ، در نتیجه باین فیصله میرسد که سازمان ضد انسانی امپریالیزم و استعمار بین المللی ، برای دوام و استحکام هرچه بیشتر قدرت های ناجائز خویش و به منظور رسیدن به آرمان های شوم شان ، تاجه اندازه از نفوذ معنوی ادیان و کلیساها و اماکن مقدسه ، باتحت تاثیر قرار دادن رجال آن ، استفاده میکنند و تاجه حدی عناصری بظاهر دیندار و گرداننده امور متعلق به دین ، در دفع این نیروی عظیم و خوناشام جهان ، خدمت کرده اند .

چنانچه دامنه این عمل از محوطه کلیساها ، اندک اندک بیرون آمد و این رجال منسوب به کلیساها ، با افرادی متظاهر باسلام ، آرام و محتاطانه ارتباط برقرار نموده و بالاخره ایشان را چنان تحت تاثیر و اغوای خویش قرار دادند که نماینده خوب و دلخواهی از آنان ساختند .

این نمایندگان فاقد جوهر اصیل انسانی ، برای این غارتگران چه کاری وجه خفتمنی انجام دادند ؟ آیا چون ادیان غیر اسلامی ، نظام اسلام را نیز تحریف کردند ؟ آیا موفق شدند مانند (تورات) های متعدد که شمار آنها

که آنها محبت زیادی به اطفال احساس میکنند و وظیفه خود را دوست دارند .

یکی از معلمه ها میگوید :

کار یک معلم کودکستان مشکل تر از معلمین مکاتب است ، زیرا اطفال زمانی که تازه به کودکستان می آیند گریه میکنند و با محیط اینجا نا آشنا می باشند آنها هر لحظه مادر خود را می طلبند ولی ما بزودی او را آرام سخت به کودکستان عادت میدهیم خود ما جای مادر آنها رامیگیریم ، از همین لحاظ آنها بعد از مدتی آنقدر خو میگیرند و آنقدر با این محیط علاقه پیدا میکنند که حتی موقعی که به مکتب میروند و باید از کودکستان جدا شوند و با ما وداع کنند باز هم موقعی که از مکتب رخصت می شوند روز ها دم کودکستان آمده میخوانند کودکستان و معلمه های خود را ببینند .

دختریکه تازه مکتب را بپا یان

امروز از بیست هم تجاوز میکند ، دستوری دیگر وفاتونی جدید ، برای اسلام بسازند و بپردازند ؟ خیر ، ابدائی ، زیرا قرآن اسلامی و اساسات متین آن مثل توراتی نیست که توانایی بشر بران دست یازد .

پس اینها چه کردند و چنان اسباب رضایت فرماندهان شان را فراهم آوردند ؟ آری ایشان طوری بخدمت گذاری آغاز کردند که تمام فعالیت خویش را تنها در یک راه بکار انداختند که اینکار عبارت بود از پیش مسایل سطحی و فنی اسلامی در میان مردم ، و دورنگاهدشتن ایشان از اساسات و ماهیت حقیقی و ارزشهای واقعی اسلام و ترجیح دادن امور آخرت بر امور زندگی بطور مطلق .

زمانداران وقت نیز از آنجائیکه خاصیت انقلابی و عدالت خواه اسلام ، و فلسفه های ضد ظلم و غارتگری اش ، منافع ایشان را مورد تهدید و مغایره قرار میداد ، هیچگاه ، راضی نبودند که اسلام ، این دشمن نیرو های ضد انسانی و این دشمن ارتجاع ، جز امور معنوی و شعور قلبی ، چیزی دیگر در خود داشته باشد و همواره سعی بعمل می آمد تا اسلام را در ساحات اقتصاد ، سیاست ، تحول ، اجتماع و غیره امور زندگی ، بی دخل و فاقد توجه ، جلوه دهند .

این واقعات و حوادث و ده ها رویداد دیگر ، همه از جمله عواملی بودند که عده چشمگیری از انسانها ، دین را بنظر نفرت دیده و آنرا نظامی و تیوری ای جامد و بی تعلق بزندگی ، پیشرفت و حتی علوم بشناسند و از آن بیزار شوند .

یادی از رافایل شرق

((کمال الدین بهزاد))

این مقاله که در شماره گذشته «۳۹» پ رسید نوشته عارف عثمان افغانستان شناس شوروی است که بوسیله همکار ارجمند مجله «شبتاب» ترجمه شده بود .



مسئول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تیلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

صفحه ۶۳

مود و فیشن



سه نمونه لباس از بهترین مود پائیزی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library